سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب جلاء العیون

مولف متن علامه محمد باقر مجلسی محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر جمادی الثانی ۱۲۱۴ در اصفهان نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۲۵

نام کاتب

موضوع اخبار زبان فارسی عدد اوراق ۲۵۶

طول ۳۵ عرض ۲۲ شماره عمومی ۳۲۸۰۴

وقفی / خریداری حسن شیخ الاسلامی تاریخ وقف

ملاحظات کاغذ آهار مهره نخودی نسخه آسیب دیده از رطوبت بعضی اوراق وصالی شده عناوین و فصول شنگرف جلد تیماج مشکی اسقاطی

مو ... تاح

من کتاب جلاء العیون

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بی قیاس و ثنای بی انتها خداوندی را سزاست که تذکر مصایب و استماع نوائب سرباران مسالک قرب
و جانفشانان معارک اطاعت و امتثال خود را موجب جلاء العیون ارباب ایمان و یقین گردانیده و غبار فتنه اشرار را در نظر
بادیه پیمایان مراحل معرفت و اعتبار از کحل الجواهر ابصار و آبروی عزت و افتخار بدرجات بیشمار برتر نشانیده و صلوات
متوالیات و تحیات متواترات بر سید انبیا و نخبه اصفیا خلاصه ارباب محنت و بلا و نقاوه اصحاب مصیبت و ابتلا محمد
فرمای عوالم غیب و شهود و صدرنشین محفل قرب رحیم ودود و شفیع درماندگان روز جزا و ذخیره تهی دستان عالم بقا محمد
مصطفی و بر آل امجادش که بصیقل محبت و ولای خود آینه سینه‌های مؤمنان را از زنگ شکوک و شبهات جلا داده قابل انعکاس
گلرخان انجمن حسن عقیده ساخته‌اند و در بوستان شجاعت گلهای رنگارنگ شهادت ببار آورده مشام جان محرمان راز
بشمیم شفاعت نواخته‌اند فصلوات الله علیه و علیهم ابد الابدین و لعنة الله علی اعدائهم و قاتلیهم و ظالمیهم
الی یوم الدین اما بعد تشنه لب زلال فیوض ربانی و آرزومند ادراک سعادت جاودانی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن
جرائمهما بر الواح ضمایر اخوان ایمانی و خلان روحانی تصویر و تقریر مینماید که چون بمقتضای اخبار متواتره و آثار متظافره
تذکر و تذکیر و گریستن و گریانیدن و محزون شدن و محزون ساختن بر بلایای و محن اهل بیت رسالت که از نصیبهای ...
مع مقربان بارگاه احدیت عظیم ترات و در شرکاء این مصایب از ملایکه مقربان و انبیای مرسلان و شایستگان بنده ...
... بمادر غان هوا و ماهیان دریا و وحشیان صحرا از همه مصیبت بیشتر است اعظم طاعات و اشرف قربات
... سعادات و رفع درجات میگردد و اطلاع بر احوال سعادت مآل پیشوایان دین و مقربان رب العالمین موجب
و یقین میشود و در هنگام نزول حوادث دوران و حدوث نوایب زمان تفکر در آلام و مصایب ایشان در ...
و بمقتضای ربانی و دفع وساوس شیطانی تاثیر عظیم دارد و آنچه درین باب عربی و فارسی در ملک تالیف در
قصص ناتمام ... را از کتب سیر و اخبار مخالفان اخذ نموده‌اند که اعتماد را نمی شاید و بسیار باشد
... ضرر عظیم نماید و موجب خلل در عقاید ایمانی ایشان گردد و تحلیلات شفیعا ...

این کتاب گرانبها را [redacted] تقدیم کتابخانه ... [redacted] ... (٣)
کاظم ...

کرده‌ام و در کتاب حیات القلوب نیز اکثر آنها بر وجه اختصار مذکور است و چون از کتاب اول عوام را چندان انتفاعی نیست و تحصیل کتاب دویم
باکثر مردم متعذر است لهذا این قلیل البضاعه را با اختلال احوال و وفور اشتغال و هجوم هموم و آلام و طریان عوارض و اسقام بخاطر فاتر رسیده
که کتابی وجیزی درین باب بلغت فارسی تالیف نماید که مقصود بر ذکر ولادت و شهادت حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین بوده باشد بر وجهی نوشته شود که همه خلق را از آن بهره بوده باشد و بر ترجمه الفاظ روایات معتبره که از کتب افاضل محدثان امامیه
رضوان الله علیهم اخذ نموده نقل نماید تا مومنان در خواندن و شنیدن آن بثواب احادیث ائمه دین علیهم السلام که اشرف طاعات و ارفع
سعادات است فایض گردند و بمحزون گردیدن و گریستن بر مصایب جلیله برگزیدگان رب العالمین بدرجات مقربین برسند و بهره از مثوبات جزیله
ایشان یابند و غریق بحر سیئات در حال حیات و بعد از وفات عاید گردد و چون اشک ریختن در مصایب پیشوایان دین موجب جلای دیده‌های
ظاهر و باطن مومنین میگردد او را بجلاء العیون مسمی گردانید و بر مقدمه و چهارده باب بعدد مقربان درب الارباب مرتب ساخت و علی
الله توکلت فی جمیع اموری و هو حسبی و نعم الوکیل **اما مقدمه** در بیان ثواب گریستن بر مصایب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و محزون بودن برای ایشان است ابن بابویه و دیگران بسندهای موثق و معتبر از حضرت امام رضا علیه
السلام روایت کرده‌اند که هر که بیاد آورد مصیبت ما را و بگرید برای آنچه مرتکب شده‌اند از ما با ما باشد در درجه ما در روز قیامت و
که بیاد دیگران آورد مصیبت ما را پس بگرید و بگریاند گریان نگردد دیده او در روزی که دیده‌ها گریان باشد و کسی که بنشیند در مجلسی
که در آن مجلس احیای امر ما نمایند و احوال ما و احادیث ما را بیان کنند نمیرد دل او در روزی که دلها از ترس و بیم مرده
باشد ۰ و علی بن ابراهیم بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که ما را بیاد آورد یا
بیاد او مذکور شویم و بیرون آید از دیده او آب گریه بقدر پر مگسی حق تعالی گناهان او را بیامرزد هر چند مثل کف دریاها باشد
و شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که هر که مهموم و مغموم باشد برای
ستمی که بر ما رفته است هر نفسی که کشد تسبیح در نامه عملش نوشته شود و غم او برای ما عبادت باشد و سر ما را پنهان داشتن از دشمنان
ثواب جهاد فی سبیل الله دارد و پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که باید که این حدیث با آب طلا نوشته شود و ایضا از شیخ طوسی
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که هر که از دیده او یک قطره اشک برای خونی که از ما ریخته شده است یا حقی که از ما کم کرده‌اند یا عرضی
که از ما یا از شیعیان ما ضایع کرده‌اند حق تعالی او را در بهشت ابد الآباد جای دهد و متنعم گرداند و ایضا شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده‌اند
از احمد بن یحیی از مخول بن ابراهیم از ربیع بن منذر از پدرش که گفت از حضرت امام حسین صلوات الله علیه شنیدم که
میفرمود که هر بنده که از دیده‌های او یک قطره آب بیرون آید در مصیبت اهل بیت حق تعالی او را در بهشت خلد جا دهد پس احمد
یحیی گفت که در شبی حضرت امام حسین صلوات الله علیه را در خواب دیدم و بخدمت آنحضرت عرض کردم که مخول بن
ابراهیم چنین روایتی از شما بمن نقل کرد آیا شما فرموده‌اید حضرت فرمود که بلی گفتم پس سند من و شما افتاد و حدیث را
خود از شما شنیدم و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و ابن قولویه و سید ابن طاوس رحمه الله علیهم بسندهای صحیح از حضرت

علیه

امام زین العابدین صلوات الله روایت کرده اند که هر مؤمنی که از دیده او برای قتل حسین بن علی صلوات الله علیه قطره اشک بیرون آید
که بر روی او جاری شود حق تعالی در بهشت برای او غرفهای کرامت مهیا کرده اند و هر مؤمنی که آبی از دیده او بیرون آید بر گونه روی او جاری
برای آزاری که از دشمن ما بما رسیده است در دنیا حق تعالی در بهشت مکان نیکی جای او مهیا کرده اند و هر مؤمنی که با و برسد آزاری بسبب ولایت
و محبت ما و از شدت و حرقت آن مصیبت آب دیده بر روی او روان شود حق تعالی از روی او بگرداند هر آزاری را و ایمن گرداند او را در روز قیامت
از غضب خود و از آتش جهنم و حمیری بسند قریب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام از فضیل بن یسار پرسید که آیا
در مجالس با یکدیگر می نشینید و حدیث ما را ذکر میکنید گفت بلی فدای تو شوم حضرت فرمود که من آن مجالس را دوست میدارم پس زنده کردانید امر ما را
ای فضیل و خدای رحمت کند کسی را که احادیث ما را ذکر کند و امر ما را و دین ما را زنده بدارد ای فضیل هر که ما را یاد کند یا ما را نزد او یاد کنند و از دیده او
مثل بال مگسی آب بیاید خدا گناهان او را بیامرزد اگرچه مانند کف دریا باشد و ابن قولویه و برخی نیز این حدیث را بسیار بسندهای معتبر از آنحضرت
روایت کرده اند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که هر که ما نزد او بیاد کرده شویم و از دیده های او آب جاری شود حق تعالی روی او را
بر جهنم حرام کرده اند و ابن بابویه بسند حسن از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت بریان بن شبیب گفت که اگر
خواهی که در درجات عالیه بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک شو و برای شادی ما شاد شو و بر تو باد بولایت و محبت ما اگر مردی سنگی
را دوست دارد حق تعالی در روز قیامت او را با آن سنگ محشور میکرداند و ایضا بسندهای معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی مطلع شد بر زمین و ما را از جمیع خلق اختیار کرد و از برای ما شیعه چند اختیار کرد که یاری میکنند ما را و شاد
میشوند برای شادی ما و اندوهناک میشوند برای اندوه ما و مالها و جانهای خود را برای ما صرف میکنند ایشان از مایند و بازگشت ایشان بسوی ماست
و سید ابن طاوس روایت کرده است که ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فرمودند که هر که در مصیبت ما بگرید و صد کس را بگریاند بهشت
از برای اوست و هر که بگرید و پنجاه کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر کس بگرید و سی کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر کس بگرید و بیست
کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که بگرید و ده کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که بگرید و یک کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که
خود را بگریه بدارد بهشت از برای اوست **باب اول** در بیان ولادت و وفات اشرف کائنات و مخدوم اهل سموات و شافع روز عرصات
ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله علیه افضل الصلوات و در بعضی از احوال کریمه و مناقب شریفه آنحضرت و مشتمل است بر شش

فصل اول در بیان نسب شریف و اسم و کنیت و لقب آنحضرت است مشهور در نسب آن حضرت آنست محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة
بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن اد بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن النبت بن حمل بن قیدار بن
اسمعیل بن ابراهیم خلیل علیهم السلام بن تارخ بن ناخور بن شروع بن ارغو بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن
ملک بن متوشلخ بن اخنوخ بن الیارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام و در نسب آنحضرت اقوال دیگر
که در حیات القلوب ذکر کرده ایم و اشهر آنست که اسم عبد المطلب شیبة الحمد بود و اسم هاشم عمرو و اسم عبد مناف مغیره و اسم قصی

۳

که از عمرا بود

زید و او را مجمع نیز میگفتند و اسم قریش نضر بود و هر یک بسببی از اسباب بآن اسامی مسمی گردیدند و گویند که ادریس جد نوح بود علیه السلام بود
و بعضی گویند که غابر اسم آنحضرت بود و اخنوخ ادریس علیه السلام مادر آنحضرت آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب
بود و ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من شبیه ترین مردم
بحضرت آدم علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام شبیه ترین مردم بود بمن در خلقت و خلق و حق تعالی مرا از بالای عرش عظمت و جلال
ده نام نامیده و صفت مرا بیان کرده و بزبان هر پیغمبری بشارت مرا بقوم ایشان داده است و در توریت و انجیل نام مرا بسیار یاد کرده
و کلام خود را تعلیم من نمود و مرا باسمان بالا برد و نام مرا از نام بزرگوار خود اشتقاق نمود یک نام او محمود است و مرا محمد نام است و مرا در
بهترین قرنها در میان نیکوترین امتها ظاهر گردانید در توریت مرا احید نامید زیرا که بتوحید و یگانه پرستی خدا جسدهای امت مرا بر آتش
جهنم حرام کرده است و در انجیل مرا احمد نامید زیرا که من محمودم در آسمان و امت من حمد کنندگانند و در زبور مرا ماحی نامید
زیرا که بسبب من از زمین محو مینماید بت پرستی را و در قرآن مرا محمد نامید زیرا که در قیامت همه امتها مرا ستایش خواهند کرد بسبب آنکه بغیر
از من کسی در روز قیامت شفاعت نخواهد کرد مگر باذن من و مرا در قیامت حاشر خواهند نامید زیرا که زمان امت من بحشر متصل است و مرا موقف نامید
که من مردم را از نزد خدا بحساب میدارم و مرا عاقب نامید زیرا که من از عقب پیغمبران آمده ام و بعد از من پیغمبری نیست و منم رسول رحمت و رسول توبه و رسول
ملاحم یعنی جنگها و منم مقفی که از قفای انبیا مبعوث شده و منم قثم یعنی جامع کمالات و منت گذاشت بر من پروردگار من و گفت ای محمد من هر پیغمبر را
بزبان امت فرستادم و ترا باهل هر زبان فرستادم و ترا بر هر سرخ و سیاهی مبعوث گردانیدم و ترا یاری دادم بترسی که از دل دشمنان تو افکندم و بهیچ پیغمبر دیگر
چنین نکردم و غنیمت کافران را بر تو حلال گردانیدم و برای احدی پیش از تو حلال نکرده بودم بلکه غنیمتهای کافران بگیرند بسوزانند و عطا کردم بتو و
امت تو گنجی از گنجهای عرش خود را که آن سوره فاتحة الکتاب و آیات سوره بقره است و برای تو و امت تو گردانیدم جمیع زمین را محل سجده و نماز گردانیدم
بر خلاف امتهای گذشته که میبایست نماز را در معبدهای خود بکنند و خاک زمین را برای تو پاک کننده گردانیدم و الله اکبر را بتو و امت
تو دادم و نام ترا مقرون کردم که هر گاه که امت تو مرا بوحدانیت یاد کنند پس بر تو باد ای محمد تو و برای امت تو و در حدیث معتبر دیگر
روایت کرده است که گروهی از یهود بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و سؤال کردند که بچه سبب ترا محمد و احمد و
ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیدند فرمود که مرا محمد نامیدند زیرا که ستایش کرده شده ام در زمین و احمد نامیدند برای آنکه مرا ستایش میکنند
در آسمان و ابو القاسم نامیدند برای آنکه حق تعالی در قیامت بهشت و جهنم را بسبب من قسمت مینماید پس هر که کافر شده است و ایمان بمن نیاورده
از گذشتگان و آینده گان بجهنم میفرستد و هر که ایمان آورده بمن و اقرار نماید به پیغمبری من او را داخل بهشت میگرداند و مرا داعی خوانده است برای آنکه مردم
را دعوت میکنم بدین خود و مرا نذیر خوانده است برای آنکه میترسانم بآتش هر که نافرمانی من کند و بشیر نامیده است برای آنکه بشارت میدهم
به بهشت **واما** در حدیث موثق روایت کرده است حسن بن فضال از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که بچه سبب حضرت رسالت پناه صلی
علیه و آله ابو القاسم کنیت کرده فرمود که زیرا که فرزند او قاسم نام داشت حسن گفت که عرض کردم که آیا مرا از اهل زیاده از این میدانی فرمود که بلی مگر نمیدانی
که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که من و علی پدران این امتیم گفتم بلی فرمود که مگر نمیدانی که علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است گفتم بلی فرمود که پس

پیغمبر قسمت کننده بهشت و دوزخ است و باین سبب خدای تعالی او را ابو القاسم کنیت داده است گفتم پدر بودن ایشان چه معنی دارد فرمود که یعنی
شفقت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت بجمیع امت خود مانند شفقت پدر است بر فرزندان و علی بهترین امت آنحضرت است و همچنین شفقت
علی بعد از آن حضرت برای امت مانند شفقت آنحضرت بود زیرا که او وصی و جانشین و امام و پیشوای امت بود بعد از آنحضرت پس باین سبب فرمود
که من و علی هر دو پدر این امتیم و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روزی بر منبر برآمد و فرمود که هر که قرضی و عیالی بگذارد بر من است و هر که مالی بگذارد و وار
ثی داشته باشد مال او از وارث اوست پس باین سبب آنحضرت اولی بود نسبت بامت خود از خودهای ایشان و در حدیث موثق دیگر روایت کرده است
از امام محمد باقر علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ده نام بود پنج نام در قرآن هست و پنج نام نیست اما آنها که در قرآنست محمد و احمد و عبد الله و یس و نون و اما آنها
که در قرآن نیست فاتح و خاتم و کافی و مقفی و حاشر و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که حق تعالی آنحضرت را مزمل نامیده است زیرا که وقتی که وحی بر آنحضرت نازل
میشد خود را بجامه می پیچیده بود و خطاب مدثر باعتبار رجعت آنحضرت پیش از قیامت است یعنی ای آن کسی که خود را بکفن پیچیده زنده شو و برخیز و بار دیگر مردم را از
عذاب پروردگار خود بترسان و در روایت معتبره بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی من و امیر المؤمنین
را از یک نور خلق کرد و از برای ما دو نام از نامهای خود اشتقاق کرد پس خداوند صاحب عرش محمود است و من محمد و حق تعالی علی اعلی است
و امیر المؤمنین علی است و ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
صحف ابراهیم ماحی است و در توریت حاد و در انجیل احمد و در قرآن محمد پس پرسیدند که تاویل ماحی چیست فرمود که یعنی محو کننده بتها
و تمثالها و صورتها و هر معبودی باطل و اما حاد یعنی دشمنی کننده با هر که دشمن خدا و دین خدا باشد خواه خویش باشد و خواه بیگانه و اما احمد برای
آن گفته اند که حق تعالی ثنای نیکو گفته است برای او بسبب آنچه پسندیده است از افعال شایسته او و تاویل محمد آنست که خدا و فرشتگان و جمیع
پیغمبران و رسولان و همه امتهای ایشان او را نیکو میگویند و درود میفرستند بر او و نامش بر عرش نوشته است محمد رسول الله و صفار بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ده نام است در قرآن محمد و احمد و عبد الله و طاها و یس و نون و
مزمل و مدثر و رسول و ذکر چنانچه فرموده که وما محمد الا رسول الله و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد و لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون
علیه لبدا و طاها ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و یس و القرآن الحکیم و نون و القلم و ما یسطرون و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و انا انزلنا
الیکم ذکرا رسولا پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که ذکر از نامهای آنحضرت است و مائیم اهل ذکر که حق تعالی در قرآن امر کرده است که هر چه ندانید از اهل
ذکر سوال کنید و بعضی از علما در قرآن مجید چهار صد نام برای آنحضرت بیرون آورده اند و مشهور است که نام آنحضرت در توریت موذ موذ است و
در انجیل طاب طاب و در زبور فارقلیط و بعضی گفته اند در انجیل فارقلیط است و اما اسما و القاب که اکثر علما از قرآن استخراج کرده اند بغیر
از آنچه مذکور شد اینهاست شاهد و شهید و مبشر و بشیر و نذیر و رحمة للعالمین و رسول الله و خاتم النبیین و نبی و امی و نور
و نعمت و رئوف و رحیم و منذر و مذکر و شمس و نجم و حم و سماوین **فصل دویم** در بیان ابتدای نور شریف آنحضرت است
بسند معتبر از ابوذر رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من و علی بن ابی طالب علیه السلام از یک نور آفریده
شدیم و تسبیح خدای تعالی میگفتیم در جانب راست عرش پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند به دو هزار سال پس چون خدا آدم را آفرید آن

نور را در پشت او جای داد و چون در بهشت ساکن شد ما در پشت او بودیم و پیوسته حق تعالی ما را از اصلاب پاکیزه منتقل میکرد بسوی رحم
های پاک و مطهر تا رسیدیم بسوی عبد المطلب پس آن نور را به دو نیم کرد مرا در صلب عبد الله گذاشت و علی را در صلب ابوطالب و بمن پیغمبری و برکت
داده و بعلی فصاحت و شجاعت و از برای ما دو نام از نامهای مقدس خود اشتقاق نمود پس خداوند صاحب عرش محمود است و من محمدم و
خداوند بزرگوار علی است و برادرم علی پس مرا برسالت و پیغمبری مقرر نمود و علی را بوصایت و امامت و حکم تجی در میان مردم و بسند معتبر از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که محمد و علی صلوات الله علیهما دو نور بودند نزد خداوند عالمیان دو هزار سال پیش از آنکه خلایق را ایجاد نماید پس چون ملائکه
آن دو نور را دیدند یکی را اصل یافتند و از آن شعاع لامع گردیده که فرع آن بود پس گفتند خداوندا این چه نور است حق تعالی وحی نمود بسوی
ایشان که این نوریست از نورهای من که اصلش پیغمبریست و فرعش امامت اما پیغمبری از محمد است بنده و رسول من و اما امامت
از علیست حجت و خلیفه من و اگر ایشان نمیبودند هیچیک از خلق را نمی آفریدم و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حق
تعالی خطاب نمود بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که ای محمد بدرستی که خلق کردم تو و علی را نوری یعنی روحی بی بدن پیش
از آنکه خلق کنم آسمانها را و زمین و عرش و دریا را پس پیوسته تهلیل و تمجید میگفتید و به یگانگی و عظمت یاد میکردید پس
دو روح شما جمع کردم و یکی گردانیدم پس آن روح مرا بپاکی و بزرگواری و یگانگی یاد میکردند پس آن روح را به دو قسمت
کردم و هر قسمت را بیکی از شما دادم تا محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم همه سه نور پس خلق کرد حق تعالی فاطمه را از نور تنها روحی بی بدن
پس آن نور در ما اهل بیت ساری و جاری شد و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست که پیوسته حق تعالی منفرد بود در
یگانگی خود بغیر او احدی نبود پس خلق کرد محمد و علی و فاطمه را و بعد از هزار سال و هر روزگار جمیع چیزها را آفرید و ایشان را گواه گرفت بر آفریدن
آنها و اطاعت ایشان را بر سایر مخلوقات واجب گردانید و امور خلق را با ایشان گذاشت و ایشان هیچ کار نمیخواهند و اراده نمینمایند مگر بمشیت
الهی ۵ و بسند معتبر از حضرت امام حسن صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت فردوس چشمه
هست از شهد شیرین تر و از مسکه نرم تر و از برف خنک تر و از مشک خوشبوتر و در آن چشمه طینتی هست که خدا ما را و شیعیان
ما را از آن طینت آفریده است پس هر که از آن طینت نیست از ما و شیعه ما نیست و در حدیث دیگر فرمود که شنیدم از جدم رسول
خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که من آفریده شدم از نور خدا و اهل بیت من آفریده شدند از نور من و محبان اهل بیت من آفریده
شدند از نور ایشان و سایر مردم در آتش جهنم اند و بسند معتبر از ابو سعید خدری منقولست که شخصی از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله سوال نمود از تفسیر قول حق تعالی که با شیطان خطاب نمود در هنگامی که ابا نمود از سجده حضرت آدم علیه السلام استکبرت ام
کنت من العالین که ترجمه اش آنست که آیا تکبر نمودی یا بودی از بلند مرتبه گان پرسید که کیستند آن بلند مرتبهها که مرتبه ایشان از
ملایکه بلندتر است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در سراپرده عرش بودیم
و تسبیح الهی میکردیم ملایکه به تسبیح ما تسبیح میکردند پیش از آنکه حق تعالی آدم را خلق نماید به دو هزار سال پس چون خدا آدم را خلق
کرد و امر کرد ملایکه را بسجود آدم و ما را امر نکرد بسجود پس همه ملایکه سجده کردند مگر ابلیس که او ابا نمود از سجود پس خدا باو خطاب

نمود که آیا تکبر نمودی از سجود یا بودی از آنها که بلند ترند از آنکه سجود کنند آدم را یعنی این پنج بزرگوار که نام شریف ایشان در سراپرده عرش نوشته
شده است و در حدیث معتبر دیگر از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که حق تعالی خلق کرد محمد را از طینتی که آن گوهری بود در زیر
عرش و از زیادتی طینت ما اهل بیت را خلق کرد و از زیادتی طینت ما دلهای شیعیان ما را خلق کرد پس دلهای ایشان بایشان بآن سبب مایل و مشتاق است
بسوی ما و دلهای ما مهربان است بایشان مانند مهربانی پدر نسبت بفرزند ما بهتریم از برای ایشان و ایشان بهترند از برای ما و
و رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر است از برای ما از همه کس و ما بهتریم از برای او از همه کس و بسند معتبر از حضرت امام زین العابدین
منقولست که حق تعالی محمد و علی و یازده امام از ذریت ایشان را از نور عظمت خود آفرید پس ایشان در پرتو نور خدا او را تسبیح
و تقدیس میگفتند و عبادت میکردند پیش از آنکه احدی از خلق را بیافریند و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حق تعالی چهارده نور آفرید پیش از آنکه سایر خلق را بیافریند بچهارده هزار سال پس آنها ارواح ما بودند گفتند یابن رسول الله کیستند
آن چهارده نفر فرمود که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین علیه که آخر ایشان قایم است که غایب خواهد شد و دجال
را خواهد کشت و زمین را از هر جور و ستم پاک خواهد کرد و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله پرسیدند که بچه سبب پیشی گرفتی بر سایر پیغمبران و از همه افضل شدی و حال آنکه بعد از همه مبعوث گردیدی فرمود که زیرا که من اول
کسی بودم که اقرار کردم به پروردگاری او و اول کسی که جواب گفت در وقتی که حق تعالی میثاق پیغمبران را گرفت و گواه گرفت
ایشان را بر خود که گفت الست بربکم و همه گفتند بلی من اول پیغمبری بودم که بلی گفتم پس سبقت گرفتم بر ایشان و اقرار کردن
بخدا و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که چون حق سبحانه تعالی ارواح را آفرید بهم کرد ایشان را نزد خود پس با ایشان
گفت و خطاب نمود که کیست پروردگار شما اول کسی که سخن گفت رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان و فرزندان ایشان صلوات الله
علیهم اجمعین بودند گفتند توئی پروردگار ما پس علم و دین خود را بایشان یاد کرد و بملایکه گفت که ایشان حاملان دین من
و علم منند و امینان منند در خلق من و علوم را از ایشان باید پرسید پس با فرزندان خطاب نمود که اقرار نمائید از برای خدا
به پروردگاری و از برای این گروه بفرمان برداری و ولایت و محبت پس گفتند ای پروردگار ما اقرار کردیم پس حق تعالی
با ملایکه فرمود که گواه باشید ملایکه گفتند که گواه شدیم که نگویند که از این غافل بودیم پس حضرت صادق علیه السلام گفت و الله
که ولایت ما را بر پیغمبران تاکید کردند در میثاق در روز الست بربکم و شیخ ابو الحسن بکری که در کتاب انوار که در تاریخ ولادت
سید ابرار تالیف نموده است روایت کرده است بسند خود از عبد الله بن عباس و جمعی از صحابه که چون حق تعالی خواست
که محمد را صلی الله علیه و آله را خلق نماید با ملایکه گفت که میخواهم خلقی بیافرینم و او را اشراف و فضیلت دهم بر جمیع خلایق
و او را بهترین پیشینیان و شفیع روز جزا گردانم اگر او نمی بود بهشت و دوزخ را نمی آفریدیم پس بشناسید منزلت او را و گرامی
دارید برای کرامت من او را و اعظمت شمارید برای عظمت من پس ملایکه گفتند ای اله ما و سید ما ما را نباید که از امر آقای خود
اعتراض نمائیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس امر کرد حق تعالی جبرئیل و حاملان عرش را که تربت نورانی آن حضرت را از

موضع ضریح مقدس او برداشتند و جبرئیل آن تربت را باسمان برد و در چشمه سلسبیل غوطه داد تا آنکه پاکیزه شد مانند در سفید پس هر روز آنرا در نهری از
نهرهای بهشت فرو میبرد و عرض میکرد بر ملایکه و چون ملایکه نور و ضیای آنرا مشاهده مینمودند و استقبال میکردند آنرا به تحیت و سلام و تعظیم و اکرام
صفی از صفوف ملایکه که آنرا سیر دادند ملایکه تفضیل او میکردند و میگفتند که اگر ما را امر نمائی که او را سجده کنیم هر آینه سجده خواهیم کرد و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روایت کرده است که حق تعالی بود و هیچ خلقی با او نبود پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد بود و او را آفرید پیش از آنکه آب
و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملایکه و آدم و حوا را بیافریند بچهارده هزار سال پس چون نور پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله را خلق
کرد هزار سال نزد پروردگار خود ایستاد و او را به پاکی یاد میکرد و حمد و ثنای میگفت و حق نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود توئی مراد و مقصود من از
خلق من بعزت و جلال خودم سوگند یاد میکنم که اگر تو نمیبودی افلاک را نمی آفریدم هر که ترا دوست دارد من او را دوست میدارم و هر که ترا دشمن دارد
من او را دشمن میدارم پس نور آنحضرت درخشان و شعاع او بلند شد پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب
عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حق تعالی امر
نمود نور محمد صلی الله علیه و آله را که داخل شود در حجاب قدرت پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلی الاعلی و در حجاب عظمت
یازده هزار سال میگفت سبحان عالم السر و اخفی و در حجاب عزت ده هزار سال میگفت سبحان الملک المنان و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت
سبحان من هو غنی لا یفتقر و هشت هزار سال در حجاب جبروت میگفت سبحان الکریم الاکرم و هفت هزار سال در حجاب رحمت میگفت سبحان رب العرش
العظیم و شش هزار سال در حجاب نبوت میگفت سبحان ربک رب العزة عما یصفون و در حجاب کبریا پنج هزار سال میگفت سبحان العظیم الاعظم
و در حجاب منزلت چهار هزار سال میگفت سبحان العلیم الکریم و در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت سبحان ذی الملک و الملکوت و در حجاب سعادت
دو هزار سال میگفت سبحان من یزیل الاشیاء و لا یزول و در حجاب شفاعت یک هزار سال میگفت سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق تعالی از نور پاک محمد صلی الله علیه و آله بیست دریا از نور آفرید و در هر دریای علمی چند بود که بغیر از خدا کسی نمیداند
پس امر فرمود نور آنحضرت را که فرو رود در دریای عزت و دریای صبر و دریای خشوع و دریای تواضع و دریای رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای
پرهیزکاری و دریای خشیت و دریای انابت و دریای عمل و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای حیا تا آنکه در جمیع آن بیست دریا غوطه
خورد پس چون از آخر دریاها بیرون آمد حق تعالی وحی نمود بسوی او که ای حبیب من و ای بهترین پیغمبران من و ای اول آفریدهای من و ای
آخر رسولان من توئی شفیع روز جزا پس آن نور در سجده افتاد و چون سر برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره از او ریخت پس خدا
ی تعالی از قطره از نور آنحضرت پیغمبری از پیغمبران آفرید پس آن نورها بر دور نور محمد صلی الله علیه و آله طواف میکردند و میگفتند سبحان
من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس حق تعالی همه را ندا کرد که آیا میشناسید مرا و نور محمد صلی الله
علیه و آله پیش از سایر انوار ندا کرد که انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب الارباب و ملک الملوک پس خدا او را ندا
کرد که توئی برگزیده من و دوست من و بهترین خلق من و امت تو بهترین امتهاست پس نور آنحضرت را جوهری آفرید و آنرا به دو نیم کرد و در
یک نیم آن بنظر هیبت نظر کرد آن آب شیرین شد و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد و عرش را از آن آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را

از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید و بسوی قلم وحی نمود که بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش
گردید از شنیدن کلام الهی و بهوش باز آمد گفت پروردگارا چه بنویسم فرمود بنویس که لا اله الا الله محمد رسول الله پس چون قلم نام محمد صلی
الله علیه و آله را شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الواحد القهار سبحان العظیم الاعظم پس سر برداشت و شهادتین را نوشت و گفت خدا
وندا کیست محمد که نام او را بنام خود و یاد او را بیاد خود مقرون گردانیدی حق تعالی وحی نمود که ای قلم اگر او نمی بود ترا خلق نمیکردم و دنیا نیافریدم و خلق
خود را مگر از برای او پس اوست بشارت دهنده و ترساننده و چراغ نوربخشنده و شفاعت کننده و دوست من پس قلم از حلاوت نام
آنحضرت گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت جواب فرمود که علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته پس از آن روز سلام کردن سنت
و جواب گفتن واجب شد پس حق تعالی قلم را آفرید و فرمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت پس خدا تعالی ملکی چند آفرید
که صلوات بر محمد بفرستند و بر آل محمد و استغفار کنند برای شیعیان ایشان تا روز قیامت پس خدا از نور محمد صلی الله علیه و آله بهشت آفرید
و بچهار صفت آن را زینت بخشید تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود مقرر فرمود پس آسمانها را از
دودی که بر خورت خلق کرده و از کف آن زمینها را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق کرد تا زمین قرار گرفت
پس ملکی خلق کرد که زمین را برداشت و سنگی عظیم آفرید که پای ملک بر آن قرار گرفت و گاوی عظیم آفرید که سنگ بر پشت
آن مستقر گردید و ماهی عظیم آفرید که گاو بر پشت آن ایستاده و ماهی بر روی هواست و هوا بر روی آبست و آب بر روی ظلمت
و آنچه در زیر ظلمت کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را بدو نور منور گردانید نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و حلم
و سخاوت را آفرید و از عقل خوف و بیم و از علم رضا و خوشنودی و از حلم موجودات و از سخاوت محبت را آفرید پس جمیع این
صفت را در طینت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت تخمیر کرد پس بعد از آن ارواح مومنان از امت محمد صلی الله
علیه و آله را آفرید پس آفتاب و ماه و ستارها و شب و روز و روشنائی و تاریکی و سایر ملایکه از نور محمد صلی الله علیه و آله آفرید پس نور
مقدس آنحضرت را در زیر عرش هفتصد هزار سال ساکن گردانید پس آن نور حضرت را هفتاد هزار سال در بهشت ساکن گردانید پس هفتاد سال
دیگر در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس نور آنحضرت را از آسمان منتقل گردانید تا باسمان اول رسانید پس در آسمان اول ماند تا حق تعالی
اراده نمود که حضرت آدم علیه السلام را بیافریند پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شود بسوی زمین و قبضه از خاک برای بدن آدم فرا گیرد پس
ابلیس لعین سبقت گرفت بسوی زمین و با زمین گفت که خدای میخواهد که از تو خلقی بیافریند و او را باتش عذاب کند پس چون ملایکه بیایند بگو
پناه میبرم بخدا از آنکه از من چیزی بگیرید که آتش در آن بهره باشد پس چون جبرئیل نازل شد و زمین استغاثه نمود جبرئیل برگشت
و گفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس آن را رحم کردم و همچنین میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند و برگشتند پس حق
تعالی عزرائیل را فرستاد و چون زمین پناه بخدا برد عزرائیل گفت من نیز پناه میبرم بعزت خدا از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه
از بالا و پائین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین گرفت و باین سبب اخلاق و رنگهای فرزندان
آدم مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود که چرا تو آن را رحم نکردی چنانچه آنها رحم کردند گفت فرمان برداری تو بهتر بود از رحم کردن

6

برای شما بیدار با چه عزت و فخر و شرف و سخاوت و جود و کرم و آن کریمه که شما خطبه او مینمائید دختر منست و او مالک اختیار
خود است و دیروز بازنان اکابر قبیله بسوی بنی قینقاع رفته است اگر در اینجا توقف مینمائید شمول عنایت و کرا
مت ما خواهید بود و اگر بالفعل تشریف میبرید مختارید اکنون بگوئید کدام یک از شما خواستگاری او مینمائید گفتند صاحب این
نور ساطع و شعاع لامع چراغ بیت الله الحرام و مصباح ظلام و صاحب جود و کرام هاشم بن عبد مناف پدر سلمی گفت بنیه
نسبت بلند پایه شدیم و بمدارج رفعت کشیدیم و رفعت ما باو زیاده است از رغبت او بما ولیکن چون مالک اختیار خود است
ما با شما میرویم بسوی او و اکنون فرود آئید ای بهترین زوار و فخر قبیله نزار پس ایشان را با نهایت عزت فرود آورد
و بانواع ضیافتها و کرامتها ممتاز گردانید و شتران [illegible] و خوانهای بسیار برای ایشان کشید و جمیع اهل مدینه
و قبیله او و قبیله خزرج برای مشاهده نور جمال هاشم بیرون آمدند و علمای یهود را چون نظر بر آن نور افتاد جهان در دیده ایشان
تیره شد زیرا که در تورات خوانده بودند که این نور از علامت پیغمبر آخر الزمان است پس از مشاهده این حال ملول و گریان
شدند و عوام ایشان سوال نمودند از ایشان که سبب گریه شما چیست گفتند که این علامت کسیست که بزودی ظاهر
شود و خونها بریزد و ملایکه در جنگ او را مدد کنند و در کتب هدای شما نام او ماحیست و این نور اوست که ظاهر شده است
پس بنا بر این یهود از استماع این خبر گریان شدند و همگی کینه هاشم را در سینه خود جای دادند و از آن روز عزم
بر اطفای نور آنحضرت نمودند و چون روز دیگر صبح طالع شد هاشم اصحاب خود را امر نمود که جامهای فاخر پوشیدند
و خود بر سر گذاشتند و زرهها در بر کردند و علم نزار در برابر بلند کردند و هاشم را در میان گرفتند مانند ماه در میان ستارگان و غلامان
در پیش و اتباع و حشم در عقب دوان گردیدند و باین تهیه متوجه بازار بنی قینقاع شدند و چون سلمی و اکابر قوم او با جمعی از یهود دیدن
در خدمت ایشان روان شدند و چون نزدیک رسیدند و مردم شهرها و بوادی و نزدیک و دور بعد از آن بازار حاضر شده بودند همگی دست از
کارها بر داشته حیران نور جمال هاشم گردیدند و از هر طرف بسوی ایشان دویدند و سلمی نیز در میان آن گروه ایستاده محو جمال هاشم
شده بود ناگاه پدرش نیز داو آمد و گفت بشارت میدهیم ترا بامری که موجب سرور و شادی و فخر و عزت ابدیست از برای تو سلمی گفت
آن بشارت چیست پدرش گفت ای سلمی این آفتاب اوج عزت و ماه برج کرامت و رفعت که مشاهده مینمائی بخواستگاری تو آمده
و در اطراف جهان بکرم و سخاوت و عفت و کفایت معروف است پس سلمی از غایت خجلت و از پدر رو گردانید و پدر از فحوای کلام او رضا
و خوشنودی فهمید پس هاشم در کنار خیمه که از حریر سرخ برپا کرده و سرا پردها بر دور آن زدند و چون در خیمه خود قرار گرفت اهل سوق از هر طرف
بنزد ایشان جمع شدند و متفحص احوال ایشان گردیدند و اطلاع بر حقیقت حال یافته حسد بر کانون سینه ایشان مشتعل شد زیرا که سلمی در حسن
و جمال و عفت و آداب حسن و خلق و کمال نادره زمان و یگانه دوران بود پس شیطان بصورت مرد پیری متمثل شد و نزد سلمی آمد و گفت
من از صحابه هاشم و برای نصیحت و خیرخواهی تو آمده ام این مرد اگر چه در حسن و جمال مرتبه دارد که مشاهده کردی ولیکن بسیار کم
رغبت است بزنان و زنی را که بسیار میدارد زیاده از دو ماه نگاه نمیدارد و زنان بسیار خواسته و طلاق گفته است و او در جنگها

شجاع نیست و بسیار ترسانست سلمی گفت که اگر آنچه گفتی و میگوئی در حق او راست باشد اگر قلعه های خیبر را برای من پر از طلا و
نقره کنند که باو رغبت نخواهم کرد پس ابلیس لعین امیدوار شد و بسوی شخص دیگر از صحابهٔ هاشم متمثل شد و نزد سلمی آمد و
باز مانند این افسانها بار دیگر برو خواند و باز بصورت ثالثی مصور شد و این اکاذیب را اعاده کرد پس چون پدر نزد او
آمد و او را غمگین یافت پرسید ای سلمی چرا محزونی امروز هنگام شادی و سرورست که عزت و کرامت ابدی ترا میسر گردیده است سلمی
گفت ای پدر میخواهی مرا بشخصی تزویج نمائی که رغبت بزنان ندارد و طلاق بسیار میگوید و ترسانست در جنگها پدر چون این
سخن بشنید خندید و گفت والله ای سلمی این مرد بهیچیک از این صفاتی که ذکر کردی متصف نیست بجود و کرم او مثل میزدند و از
بسیاری طعام که بمهمانان خورانیده و از وفور گوشت و استخوان که برای ایشان شکست او را هاشم نامیده اند و هرگز زنی
را طلاق نگفته است و در شجاعت مشهور آفاقست و در خوش خوئی و خوش زبانی نظیر خود ندارد و البته آنکه این سخنان را بتو
گفته است شیطان بوده است و چون روز دیگر سلمی هاشم را دید از محبت آن نور که در جبین او بود بیتاب گردید و رسولی
بنزد هاشم فرستاد که فردا مرا خواستگاری کن و هر مهر که از تو طلب کنند مضایقه مکن که من ترا مساعدت مینمایم از مال خود
پس روز دیگر هاشم با اصحاب کبار خود بخیمهٔ پدر سلمی آمدند و هاشم و مطلب و پسران عم ایشان در صدر خیمه نشستند و جمیع
اهل مجلس از حیرت جمال هاشم نظر از روی او بر نمیداشتند پس مطلب بسخن آمد و گفت ای صاحب شرف و کرامت و فضل و نعمت
مائیم اهل بیت الله الحرام و صاحبان مشاعر عظام و بسوی ما می شتابند طوایف انام و خود میدانید شرف و بزرگواری ما را و در شما
ظاهر است نور باهر محمدی صلی الله علیه و آله که حق تعالی از ما مخصوص ما گردانیده است و مائیم فرزندان لوئی بن غالب و این نور از
آدم فرود آمده تا آنکه به پدر ما عبد مناف رسیده است و از وی به برادرم هاشم منتقل گردیده است و حق تعالی آن نعمت را بسوی شما فرستاده است
و امر تقدیم و برای او فرزند گرامی شما را خواستگاری میکنیم پس عمرو پدر سلمی جواب گفت که از برای شماست تحیت و اکرام و اجلال
و اعظام و ما قبول کردیم خطبهٔ شما را و اجابت نمودیم دعوت شما را و لیکن ناچار است از عمل کردن بعادت قدیم ما مهر
گران برای این امر دیشان ما مقدم دارید و اگر نه این عادت قدیم در میان ما نبود من اظهار نمیکردم مطلب گفت که ما
صد ناقهٔ سیاه چشم سرخ مو برای شما میفرستیم پس ابلیس از جملهٔ حضار مجلس بود برخاست و نزد پدر سلمی آمد و گفت مهر را
زیاد کن پدر سلمی گفت ای بزرگوار قدر دختر ما نزد شما همین بود مطلب گفت هزار مثقال طلا نیز میدهیم باز ابلیس اشاره کرد
بسوی پدر سلمی که طلب کن زیادتی مهر را پس پدر سلمی گفت ای جوان تقصیر کردی در حق ما مطلب گفت یکهزار و عنبر و ده جامهٔ سفید
مصری و ده جامهٔ عراقی اضافه کردیم باز شیطان امر بزیادتی کرد پدر سلمی گفت نزدیک آمدی و احسان نمودی باز کرمی
فرمای مطلب گفت پنج کنیز هم برای خدمت ایشان میدهیم باز شیطان اشاره کرد که زیاده بطلب پدر سلمی گفت ای جوان میدهی
باز شما بر میگردد مطلب گفت ده اوقیه مشک و پنج قدح کافور نیز اضافه کردیم آیا راضی شدید باز شیطان خواست که وسوسه
کند پدر سلمی فریاد بر آورد و گفت ای پیر بد ضمیر دور شو که مرا درین مجلس خجالت دادی مطلب نیز زجر کرد و او را از خیمه بیرون کردند

و میوه

و میوهٔ او بخبری پس سلمی شمشیر هاشم کشید و شتران و اسبان او را گرو و قیمت همه را از مال خود تسلیم
کرد و با وصی هاشم گفت که مطلب را از من دعا برسان که در عهد برادر تو هستم و مردان بعد از او بر من حرام اند و چون
غلامان و اموال هاشم را بمکه رسانیدند زنان مکه موها پریشان کردند و گریبانها دریدند و آسمانها و زمین بر ایشان گریستند
و چون وصیت نامهٔ هاشم را گشودند مصیبت ایشان تازه شد و بوصیت مطلب را رئیس و پیشوای خود گردانیدند و علم
اکرم نزار و کلیدهای کعبهٔ معظمه و سقای زمزم و رفادهٔ حاجیان حرم و کمان اسمعیل و نعلین شیث و پیراهن ابراهیم و
انگشتری نوح و سایر مکارم انبیاء علیهم السلام که در دست ایشان بود همه را بمطلب تسلیم نمودند و چون هنگام وضع حمل
سلمی شد المی که زنان را میباشد باو نرسید و ناگاه صدای هاتفی شنید که ای زن ... نبی ابرار پرده ها بر فرزندت
بیاویز و از دیدهٔ نظارگیان او را مستور دار که اهل جمیع اقطار از و سعادتمند گردند چون صدای منادی را شنید در
ها را ببست و پرده ها آویخت و کسی را از حال خود مطلع نگردانید پس ناگاه دید که حجابی از نور بر آورده شد از زمین تا آسمان تا
شیاطین نزدیک او نیایند پس شیبة الحمد متولد شد و نور محمدی صلی الله علیه و آله از و ساطع گردید و در ساعت خندید و تبسم
نمود و چون او را بر گرفت موی سفیدی در سر او دید و باین سبب او را شیبة الحمد نام کردند و سلمی ولادت خود را پنهان
کرد تا یکماه کسی بر ولادت او مطلع نشد و بعد از یکماه که قبایل و زنان اقارب او مطلع شدند به تهنیت او آمدند از غرایب احوال
آن مولود متعجب شوند و چون دو ماهه شد براه افتاد و یهودان که او را میدیدند از اندوه و کینهٔ او بیتاب میشدند زیرا
که میدانستند که آن نور که از و ساطع است نور پیغمبریست که ایشان را خواهد کشت و دینهای ایشان را برطرف خواهد کرد و چون
هفت سال از عمر شریف او گذشت جوانی شد در نهایت قوت و شدت و صولت و بارهای گران و اطفال یثرب برمیداشت
و بر زمین میزد پس مردی از قبیلهٔ بنی الحارث برای حاجتی داخل مدینه شد ناگاه نظرش بر طفلی افتاد که مانند ماه نور از و ساطع
و با جمعی از کودکان بازی میکند پس نزد ایشان ایستاد و در تماشای حسن صورت و سیرت او حیران گردید و گفت زهی سعادتمند کسی که ترا دارد
دید او باشی داد بازی میکرد و میگفت منم فرزند زمزم و صفا و پسر هاشم و همین بس است برای شرف من پس آن مرد نزدیک
آمد و گفت ای جوان چه نام داری گفت شیبه پسر هاشم پسر عبد مناف پدرم مرده و عموهای من جفا کردند مرا و با مادر
و خالوهای خود درین غربت مانده ام تو از کجائی ای عم گفت از مکه آمده ام گفت چون بسلامت بر گردی و فرزندان
عبد مناف را ببینی سلام من بایشان برسان و بگو رسالتی دارم بسوی شما از طفلی یتیمی که پدرش مرده و عموهایش با و جفا
کردند ای فرزندان عبد مناف زود فراموش کردید وصیت هاشم را و ضایع کردید نسل او را و من یتیم که او بسوی
شما ... شما را از آن میشنوم و در آرزوی مواصلت شما شبها را بروز می آورم پس آن مرد از استماع این رسالت
گریان شد و بسرعت تمام بجانب مکه روان شد و چون بمجلس اولاد عبد مناف رسید گفت از عزت خود غافل شده اید و
چراغ هدایت خود را در خانهٔ دیگران افروخته اید پس پیام عبد المطلب را بایشان رسانید ایشان گفتند که ما ندانستیم

که او باین مرتبه رسیده است آن رسول گفت که بخدا سوگند میخورم که فصحا در جنب فصاحت او لال اند و عقلا در مکالمه او عاجز اند
خورشید اوج حسن و جمالست و نور دیده اهل فضل و کمال پس مطلب در همان مجلس بر مرکب طلب سوار شد و عنان عزم بجانب یثرب
معطوف گردانید و بسرعت تمام خود را به یثرب رسانید و چون داخل شد شیبة الحمد را دید که سنگی عظیم برداشت و میگوید منم فرزند
هاشم که مشهور است بعطایم چون مطلب این سخن را شنید ناقه را خوابانید و گفت نزدیک من بیا ای پسر برادر من پس شیبه
بسوی او دوید و گفت که دلم بسوی تو مایل گردیده است و گمان میبرم که یکی از اعمام من باشی گفت منم مطلب عموی تو
و او را در کنار گرفت و میبوسید و میگریست پس گفت ای فرزند برادر میخواهی ترا ببرم بشهر پدر و عموهای تو که خانه عزت
است گفت بلی میخواهم پس مطلب سوار شد و شیبه را با خود سوار کرد و بسوی مکه روان شد پس شیبه گفت ای عم من ببر
بر که میترسم که خویشان مادرم مطلع شوند و شجاعان قبیله اوس و خزرج با ایشان موافقت کنند و نگذارند که مرا بیرون
بری مطلب گفت ای فرزند غم مخور که حق تعالی کفایت شر ایشان مینماید و چون یهودان مطلع شدند که شیبه با عم خود مطلب
روانه مکه شدند طمع کردند در قتل ایشان و یکی از روسای یهود که او را دحیه میگفتند و پسری داشت لاطیه بیرون آمد
که با اطفال بازی کند شیبه استخوان شتری را گرفت و بر سر او زد و سرش را شکست و گفت ای فرزند یهود اجلت نزدیک
شده است و بزودی خانه‌های شما خراب خواهد شد و چون این خبر بپدر او رسید در غایت خشمناک گردید و کینه علاوه
کینه قدیم شد پس چون این خبر را ایشان شنیدند ندا کرد در میان یهود که ای گروه یهودان آن پسر که از دحیه رسید با عم خود
رفته است پس او را دریابید و هلاک کنید و از شر او ایمن گردید پس هفتاد نفر از یهودان اسلحه بر خود راست کردند
و در عقب ایشان روان شدند پس در شب چون صدای سم ستوران ایشان بسمع مطلب رسید گفت ای فرزند برادر
رسیدند بما آنها که از ایشان حذر میکردیم شیبه گفت راه را بگردان ای عم من مطلب گفت نور جبین تو راهنمای
آن گمراهان خواهد گردید و بهر سو که رویم بما خواهند رسید شیبه گفت روی مرا بپوشان شاید که آن نور را نبینند چون
پوشید باز آن نور ساطع بود و تفاوتی نکرد گفت ای فرزند برادر این نور خورشید جمال تو نور خداییست بگل نمیتوان اندود و کسی
از آن پنهان نمیتواند نمود ترا شانی بزرگ و قدر عظیم نزد خدای تعالی هست و آن خداوندی که آن نور را بتو عطا کرده شر ایشان را
از تو دفع خواهد کرد پس چون یهودان با ایشان رسیدند مطلب بر روی خاک بسجده افتاد و رو بر خاک مالید و گفت
ای پروردگار نور و ظلمت و گرداننده هفت فلک با رفعت و قسمت کننده روزیهای هر امت سوال میکنیم از تو
بحق شفیع روز جزا و نور و بزرگواری که سپرده بما که رو بگردانی از ما مکر دشمنان ما را هنوز دعای او تمام نشده بود که
خیل یهود رسیدند در برابر ایشان صف کشیدند و بقدرت الهی مهابتی عظیم از شیبه و عم او بر ایشان مستولی
شد و از روی تملق مدارا گفتند ای بزرگواران نکو کردار ما بقصد ضرب شما نیامده ایم ولیکن میخواهیم شیبه را
بسوی مادرش برگردانیم که چراغ شهر ما و مایه برکت و نعمت ماست شیبه گفت از شما بغیر کینه و مکر نمی بینم و چون

کیستی تو

قدرت

قدرت الهی بر شما ظاهر شده است سخن میگویید پس یهودان خایب و مخذول برگشتند و چون قدری راه رفتند لاطیه پسر
دحیه با ایشان گفت که مگر نمیدانید که این گروه معدن سحرند و بارها جادو کرده‌اند بیایید تا پیاده برگردیم و ایشان را دفع کنیم پس شمشیر
های آبدار کشیدند و بجانب آن دو بزرگوار برگردیدند و چون بنزدیک ایشان رسیدند مطلب گفت اکنون مطلب شما ظاهر
و جهاد شما واجب شد پس مطلب کمان خود را گرفت و بچند تیر چند جوان ایشان را بجهنم فرستاد پس ایشان همگی یکدفعه حمله
آوردند و مطلب نام خدا برده مجادله میکرد و شیبه میگریست و تضرع بدرگاه قادر ذوالجلال میکرد تا ناگاه غباری از دور پیدا شد و صهیل
اسبان و قعقعه سلاح شجاعان بگوش ایشان رسید و چون بنزدیک رسیدند مطلب دید که سلمی مادر خود و چهارصد نفر از شجاعان اوس و خزرج
بطلب شیبه آمده‌اند چون سلمی دید که یهودان با مطلب مشغول محاربه اند بانگ بر ایشان زد که وای بر شما این چه کردار است پس لاطیه رو بهزیمت
نهاد و مطلب گفت بکجا میروی ای دشمن خدا و شمشیری زد و او را بدو نیم کرد و شجاعان اوس و خزرج رو بر یهود آوردند و احدی از ایشان
بیرون نرفتند پس رو آوردند بمطلب و مطلب شمشیر برهنه در دست داشت پس سلمی بر فرزند خود ترسید و قبیله خود را از قتال
منع کرد و خطاب نمود با مطلب که کیستی تو که میخواهی فرزند شیر را از ما جدا کنی مطلب گفت من آنم که میخواهم شرف او را بر
شرف عزت او بیفزایم و بر او مهربانترم از شما و امید دارم که حق تعالی او را صاحب حرم و پیشوای امم گرداند و منم مطلب
عموی او پس سلمی گفت مرحبا خوش آمدی و چرا از من رخصت نطلبیدی در بردن فرزند من و من شرط کرده ام با پدر او که چون
فرزندی بهم رسد از من جدا نکنند پس سلمی گفت که ای فرزند گرامی اختیار با تست اگر میخواهی با عم خود برو و اگر میخواهی برگرد
چون سخن مادر خود شنید سر بزیر افکند و قطرات اشک فرو ریخت و گفت ای مادر مهربان از مخالفت تو ترسانم و مجاورت
خانه خدا را خواهانم اگر رخصت میفرمایی بروم و اگر نه برمیگردم پس سلمی گریست و گفت خواهش خود را بر خواهش تو
اختیار کردم و بضرورت درد مفارقت ترا بر خود گذاشتم پس مرا فراموش مکن و خبرهای خود را از من باز مگیر و
او را در بر گرفت و وداع نمود و با مطلب گفت ای فرزند عبد مناف امانتی که برادرت بمن سپرده بود بسوی تو تسلیم
کردم پس او را محافظت نما و چون هنگام تزویج او شود زنی که مناسب او باشد در عزت و نجابت و شرف تحصیل کن
مطلب گفت ای کریمه بزرگوار کرم کردی و احسان نمودی و تا زنده باشم حق ترا فراموش نخواهم کرد پس مطلب شیبه را
ردیف خود نمود و بجانب مکه متوجه شد و چون جمال آفتاب مثال شیبه از دروازه مکه طالع گردید پرتو نور او بر کوههای
مکه و مدینه تابید و از روشنی جمال موجب حیرت اهل مکه گردید و از خانه‌ها بیرون شتافتند و چون مطلب را دیدند پرسیدند که این
کیست که با خود آورده برای مصلحت گفت بنده من است پس باین سبب شیبه را عبدالمطلب نامیده اند پس او را بخانه
آورد و مدتی امر او را مخفی داشت و مردم از نور او متعجب بودند و نمیدانستند که او جد حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد
بود پس امر او در میان قریش عظیم شد و در هر امر از و برکت می یافتند و در هر مصیبت و بلیه با و پناه میبردند و در قحط و
شدت متوسل بنور حضرت صلی الله علیه و آله میشدند و حق تعالی دفع آن شداید از ایشان مینمود و معجزات باهرات از آن نور

ظاهر میکرداند **فصل نهم** در بیان تاریخ ولادت باسعادت آنحضرت در هفدهم ماه ربیع الاول شد و اکثر مخالفان در دوازدهم
میدانند و نادری از مخالفان در هشتم یا دهم ماه مزبور قایل شده اند و نادری از ایشان گفته اند که در ماه مبارک رمضان واقع
شد و محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله گفته است که ولادت آنحضرت در وقتی شد که دوازده شب از ماه ربیع الاول گذشته بود در
سالی که فیل آوردند برای خراب کردن کعبه و بیچاره بحیل معذب شدند و در روز جمعه وقت زوال و بروایتی دیگر نزدیک طلوع
فجر بود پیش از بعثت بچهل سال و مادرش بآنحضرت حامله شد در ایام تشریق نزد جمره وسطی در منزل عبد الله بن عبد المطلب و ولادت
آنحضرت در مکه معظمه شد در شعب ابی طالب در خانه محمد بن یوسف در زاویه برابر از جانب چپ کسی که داخل خانه شود و خیزران
آن حجره را از آن حجره خانه بیرون انداخت و آنرا مسجد کرد که مردم دران نماز کنند و تمام شد کلام کلینی و گویا در تعیین روز
ولادت تقیه فرموده موافق مشهور میان مخالفان بیان کرده است و کتاب علی بن طاوس گفته است که ولادت آنحضرت نزد
طلوع صبح روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول شد بعد از پنجاه و پنج روز از هلاک اصحاب فیل یا چهل و هشت روز و بعد از آن سی سال بعد از آن
بعضی گفته اند در همان روز بود و اشهر آنست که در همان سال بود و علی گفته اند که در روز دوشنبه بود گویند که هفت سال از پادشاهی
شاهی انوشروان مانده بود و بعضی گفته اند که در زمان پادشاهی هرمز فرزند انوشروان بود و طبرسی گفته است که چهل و دو سال
از ابتدای پادشاهی انوشروان گذشته بود و موید این قولست آن روایت مشهور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
متولد شدم در زمان پادشاه عادل و گویند که موافق بیستم شباط رومی و هفدهم دیماه فرس و قمر از منازل قمر طالع بود و ابو معشر
گفته است که طالع ولادت آنحضرت درجه بیستم جدی بود و زحل و مشتری در عقرب بودند و مریخ در خانه خود بود در حمل
و آفتاب در شرف خود بود در حمل و زهره در حوت بود و قمر در اول میزان بود و راس در جوزا بود و ذنب در قوس بود و در خانه خود و عطارد در حوت بود
متولد شد پس حضرت آنخانه را بعقیل بن ابی طالب بخشید و عقیل او را فروخت بمحمد بن یوسف برادر حجاج و او داخل خانه خود
کرد و چون زمان هارون شد خیزران مادر او آن خانه را بیرون کرد از خانه محمد بن یوسف و مسجد کرد و الحال بر همان حالت باقیست
و مردم بزیارت میروند و ابن بابویه علیه الرحمه گفته است که حامله شد مادر آنحضرت باو در شب جمعه دوازدهم ماه جمادی الآخر بود و
و ایضا بسند معتبر روایت کرده است از ابو طالب که عبد المطلب گفت در شبی در حجره اسمعیل خوابیده بودم ناگاه خوابی
غریبی دیدم و برخواستم و در راه یکی از کاهنان مرا دید که میلرزیدم و موهای سرم بر دوشم متحرک گشت چون آثار تغیر در من
مشاهده کرد گفت چه میشود بزرگ عرب را که رنگش چنین متغیر گردیده است یا حادثه از حوادث دهر او را رو داده است گفتم
بلی امشب در حجره خوابیده بودم در خواب دیدم که درختی از پشت من روییده و چندان بلند گردیده که سرش باسمان رسیده و
شاخهای او مشرق و مغرب را گرفت و نوری از آن درخت ساطع گردید که هفتاد برابر نور آفتاب بود عرب و عجم را دیدم
که سجده میکردند برای آن درخت و پیوسته عظمت و نور آن درتزایید بود و گروهی از قریش میخواستند که آن درخت را
بکنند و چون نزدیک میرفتند جوانی از همه کس نیکوتر ایشانرا میگرفت و پشتهای ایشانرا میشکست و دیدهای

ایشانرا

ایشانرا میکند پس دست بلند کردم که شاخی از شاخهای او را بگیرم آن جوان صدا زد مرا و گفت ترا از آن بهره نیست گفتم
درخت از منست و من از آن بهره ندارم گفت بهره اش از آن گروهیست که در آن آویخته اند پس از خواب بیدار شدم
چون کاهن این خواب را شنید رنگش متغیر گردید و گفت اگر راست میگویی از صلب تو فرزندی بیرون خواهد آمد که
مالک مشرق و مغرب گردد و پیغمبر شود پس عبد المطلب گفت ای ابو طالب سعی کن که آنجوان که یاری آن نمود تو باشی
پس ابو طالب پیوسته بعد از نبوت آنحضرت این خواب را ذکر میکرد و میگفت والله آن درخت ابو القاسم امین بود که
ظاهر آنست که آنجوان امیر مومنان باشد و ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون بر مامون وفور علم حکیم ایزدخواه در علم نجوم ظاهر شد
روزی باو گفت تو باین علم و زیرکی چرا ایمان نمی آوری به پیغمبر ما گفت چگونه ایمان بیاورم باو و حال آنکه دروغ او بر من ظاهر گردیده است
زیرا که او گفته است که من خاتم پیغمبرانم و این را دروغ میدانم زیرا که در طالعی متولد شده است که هر که درین طالع متولد شود میباید پیغمبر باشد
پس یکی از حکمای که حاضر بود جواب گفت که ما طالع او میدانیم که او راست گوست زیرا که حکما اتفاق کرده اند که طالع او مشتری و عطارد
و زهره و مریخ است و هر فرزندی که باین طالع متولد شود میباید همان ساعت بمیرد و اگر بماند البته پیش از روز هفتم بمیرد و آن پیغمبر با این
طالع متولد شد و شصت و سه سال زندگانی کرد و این از علاوه سایر معجزات اوست پس او اقرار کرد و مسلمان شد و مامون او را ایزدخواه و ما
شاء الله نام کرد پس نظر مشتری علامت علم و حکمت و زیرکی و فطنت و سیاست و ریاست آنحضرت بود و نظر عطارد نشانه لطافت
و ظرافت و ملاحت و فصاحت و حلاوت اوست و نظر زهره دلیل صباحت و شادی و بشاشت و حسن و طیب و جمال و بها
و غنج و دلال اوست و نظر مریخ دلالت میکند بر شجاعت و جلادت و قتل و قهر و غلبه و محاربه آنحضرت پس حق تعالی جمع کرد
در آن حضرت جمیع طالع را و بعضی از منجمان گفته اند که طالع ولادت پیغمبران سنبله و میزان است و طالع رسول صلی الله علیه
و آله میزان بود و بعضی گفته اند که طالع آنحضرت سماک رامح بود و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از عبد الله بن سنان
روایت کرده است که عباس پدر را و گفت که چون برای پدرم عبد المطلب عبد الله علیهما السلام متولد شد در روی آن نور
دیدم مانند نور آفتاب پدرم گفت که این پسر را شانی بزرگ خواهد بود پس در شبی خواب دیدم که از بینی عبد الله مرغی
سفید بیرون آمد و پرواز کرد تا بمشرق و مغرب عالم رسید پس برگشت تا بر بام کعبه نشست پس همه قریش او را سجده
کردند پس آن مرغ بحیرت نگریست ناگاه نوری شد میان آسمان و زمین و مشرق و مغرب را فرو گرفت چون بیدار شدم
از کاهنه که در بنی مخزوم بود تعبیر خواستم گفت ای عباس اگر راست باشد خواب تو میباید که از پشت عبد الله پسری بهم رسد
که اهل مشرق و مغرب تابع او گردند عباس گفت که بعد ازین خواب پیوسته در فکر عبد الله بودم تا وقتی که آمنه را بعقد
خود در آورد و او جمیله ترین زنان قریش بود و چون عبد الله برحمت الهی واصل و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از
آمنه متولد شد دیدم که نور از میان دو دیده آنحضرت لامع بود و چون او را در بر گرفتم بوی مشک از و شنیدم و
مانند نافه مشک خوشبو گردیدم پس آمنه مرا خبر داد که چون درد زاییدن مرا گرفت و شدید شد صداهای بسیار شنیدم از

خانه‌ای که در آن بودم که بسبب آن میان شباهتی نداشت و علمی از سندس بهشت دیدم که بر قصبی از یاقوت آویخته بودند که میان
آسمان و زمین را پر کرده بود و نوری دیدم از سر آنحضرت ساطع شد که از بسیاری نور مانند شعلهٔ آتشی شده بود و در دور خود
مرغان بسیار مانند اسفر سفید دیدم بالها گشوده بودند بر دور من و شعرهٔ اسدیه دیدم که گذشت و میگفت ای آمنه چها خواهند
دید کاهنان و بتها از فرزند تو و جوانی بلند بالا دیدم که از همه کس بلندتر و سفیدتر و نیکو جامه‌تر بود و گمان کردم که او عبد
المطلب است پس نزدیک من آمد و فرزندم را گرفت و آب دهانش را در دهان او ریخت و طشتی از طلا داشت که بزمرد مرصع کرده
کرده بودند و شانه‌ای از طلا داشت پس شکم آنحضرت را شکافت و دلش را بیرون آورد و نقطهٔ سیاهی از میان آن دل
بیرون آورد و انداخت پس کیسه بیرون آورد از حریر سبز و آن را گشود و در میان آن کیسه گیاهی بود مانند ذریره سفید
پس آن دل مقدس را از آن پر کرد و بجای خود گذاشت و دستی بر شکم مبارکش کشید و با آن حضرت سخن گفت و او جواب
گفت و سخن ایشان را نفهمیدم مگر آنکه گفت در امان حفظ خدا باش بتحقیق که پر کردم دلت را از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل
و شجاعت و توئی بهترین بشر خوشا حال کسی که ترا متابعت نماید و وای بر کسی که ترا مخالفت کند پس کیسه بیرون آورد
از حریر سفید و سرش را گشود و انگشتری بیرون آورد و بر میان دو کتف مبارکش زد که نقش گرفت پس گفت که امر
کرده است مرا پروردگار من که بدمم از روح القدس پس در او دمید و پیراهنی بر او پوشانید و گفت که این امان است از
آفتهای دنیا ای عباس اینها بود که بدیده‌های خود دیدم عباس گفت که کتفهایش را گشودم و نقش مهر را خواندم و پیوسته
این احوال را پنهان میداشتم تا آنکه از خاطرم محو شد و بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بخاطر من آورد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ابلیس لعنة الله بهفت
آسمان بالا میرفت و گوش میداد و اخبار سماویه می‌شنید پس چون حضرت عیسی علیه السلام متولد شد او را از سه آسمان
منع کردند و تا چهار آسمان بالا میرفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد او را از همه آسمانها منع کردند و
شیاطین را به تیر شهاب از ابواب سماوات راندند پس قریش گفتند میباید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت
باشد که ما می‌شنیدیم که اهل کتاب ذکر میکردند پس عمرو بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت نظر کنید که
ستاره‌های معروف که بآنها هدایت می‌یابند و مردم آنها را میشناسند زمانهای زمستان و تابستان را اگر یکی از آنها
بیفتد بدانید که وقت آنست که جمیع خلق هلاک شوند و اگر آنها بحال خودند و ستاره‌های دیگر ظاهر شود پس امر غریبی باید
حادث شود و صبح آن روز که آن حضرت متولد شد هر بتی که در کنگره بود افتاد و دریاچهٔ ساوه که آن را میپرستیدند فرو
رفت و خشک شد و همانست که نمک شده است نزدیک کاشان و وادی سماوه که سالها بود که کسی آب روان ندیده
بود که بعد از این آب جاری شد و آتشکدهٔ فارس که هزار سال خاموش نشده بود در آنشب خاموش شد و داناترین
علمای مجوس در آنشب در خواب دید که شتری صعب چند اسبان عربی را میکشیدند و از دجله گذشتند و داخل

بلاد ایشان شدند و طاق کسری از میانش شکست و دو حصه شد و آب دجله شکافته شد و در قصرش جاری شد و نوری در آنشب
از طرف حجاز ظاهر گردید و در عالم منتشر شد و گردید و پرواز کرد تا بمشرق رسید و تخت هر پادشاهی در آنشب سرنگون شده بود
و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمی‌توانستند گفت و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل شد و هر کاهنی
که بود میان او و همزادی که داشت که خبر باو میگفت جدائی افتاد و قریش در میان عرب بزرگ شدند و ایشان را آل الله گفتند زیرا
که ایشان در خانهٔ خدا بودند و آمنه علیها السلام گفت والله که چون پسرم بر زمین رسید دستها را بر زمین گذاشت و سر بسوی آسمان
کرد و بطرف آسمان نظر کرد پس نوری از او ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و بسبب آن نور قصرهای شام را دیدم و
در میان روشنی صدائی شنیدم که قائلی میگفت که زائیدی بهترین مردم را پس او را محمد نام کن و چون آنحضرت را بنزد عبد
المطلب آوردند او را در دامن گذاشت و گفت حمد میکویم و شکر میکنم خداوندی را که عطا کرد بمن این پسر خوشبو را که در گهواره بر
همهٔ اطفال سیادت و بزرگی دارد پس او را تعویذ نمود بنامهای ارکان کعبه و شعری چند در فضایل آنحضرت فرمود و در آنوقت
شیطان در میان اولاد خود فریاد کرد تا همه نزد او جمع شدند و گفتند چه چیز ترا از جای بر آورده است ای سید ما گفت
وای بر شما از اول شب تا حال احوال آسمان و زمین را متغیر مییابم و میباید که حادثهٔ عظیمی در زمین واقع شده باشد
که تا عیسی علیه السلام بآسمان رفته است مثل آن واقع نشده است بروید و بگردید و تفحص کنید که چه امر غریب حادث
شده است پس متفرق شدند و گردیدند و برگشتند و گفتند چیزی نیافتیم آن ملعون گفت که استعلام کار منست
پس فرو رفت در دنیا و جولان کرده در تمام دنیا تا بحرم رسید دید که ملائکه اطراف حرم را فرو گرفته‌اند چون خواست
که داخل شود ملائکه بر او بانگ زدند و او برگشت پس کوچک شد مانند گنجشکی و از جانب کوه حرا داخل شد جبرئیل علیه
السلام گفت ای جبرئیل یک حرف از تو سؤال میکنم بگو امشب چه واقع شده است در زمین جبرئیل گفت که محمد
صلی الله علیه و آله بهترین پیغمبران امشب متولد شده است پرسید که آیا مرا در او بهره هست گفت نه پرسید که
آیا در امت او بهره دارم گفت بلی ابلیس گفت راضی شدم و در حدیث دیگر روایت کرده است که آمنه رضی الله عنها
گفت که حامله شدم به رسول صلی الله علیه و آله هیچ از حمل در خود نیافتم و آن حالات که زنان را در حمل عارض میشود مرا
عارض نشد و در خواب دیدم که شخصی نزد من آمد و گفت حامله شده بهترین مردمان را چون وقت ولادت شد بآسانی
متولد شد آزاری بمن نرسید و دستهای خود را پیشتر بر زمین گذاشت و فرود آمد پس هاتفی مرا ندا کرد که گذاشتی
بهترین بشری را پس او را پناه ده بخداوند یگانه از شر هر ظالم و صاحب حسد و بروایتی دیگر گفت که چون او را بر
زمین گذاری بگو اعیذ بالله الواحد من کل خلق ماجد یأخذ بالمراصد فی طوارق الموارد من قائم وقاعد
پس آنحضرت روزی آنقدر نمو میکرد که دیگران در هفته و در هفته آنقدر نمو میکرد که دیگران در ماهی و در ماهی آنقدر نمو میکرد
که دیگران در سالی و ایضا روایت کرده است از لیث بن سعد که گفته است من نزد معاویه بودم و کعب الاحبار حاضر بود

من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در کتابهای خود آیا فضیلتی برای
آنحضرت یافته اید پس کعب ملتفت شد بسوی معاویه که ببیند که او راضیست بگفتن یا نه پس حق تعالی بر زبان معاویه جاری
کرد که بگو آنچه دیده و میدانی کعب گفت من هفتاد و دو کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده است و صحف دانیال را
خوانده ام که در همه آنها ذکر ولادت آنحضرت و ولادت عترت اوست و بدرستی که نام او معروفست در همه کتابها و در هنگام مسیح پیغمبر
ملایکه نازل نشدند بغیر عیسی و احمد صلوات الله علیهما و حجابهای بهشت را نزدند برای زنی بغیر از مریم و آمنه و ملایکه موکل نشدند بزنی
[redacted] وقت حامله بودن بغیر از مادر مسیح و مادر احمد علیهما السلام و علامت
حمل آنحضرت آن بود که شبی که بآنحضرت حامله شد منادی ندا کرد در آسمانهای هفتگانه که بشارت باد شما را که در نطفه خاتم
انبیا در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها این مژده مسرت رسانیدند و در زمین هیچ جنبنده و پرنده نماند
که بر ولادت شریف آن حضرت مطلع نگردیدند و در شب ولادت با سعادت آنجناب هفتاد هزار قصر از مروارید بنا کردند و آنها
را قصور ولادت نامیدند و جمیع بهشتها را زینت کردند و ندا کردند که شاد شوید و بر خود ببالید که پیغمبر دوستان خدا متولد
گردید پس بهشت خندید تا قیامت خندانست و شنیدم که یکی از ماهیان دریا که از طموسا میگویند و سید و بزرگ ماهیانست
و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت او هفتصد گاو راه میرود که هر گاوی از دنیا بزرگتر است و هر یک از آنها هفتاد هزار شاخ دارد
از زمرد سبز و آن ماهی از رفتار آنها خبر دار نمیشود برای شادی ولادت آنحضرت در حرکت می آمد و اگر نه حق تعالی او را ساکن گردانید هر آینه زمین
را بر میگردانید و شنیده ام که در آن روز هیچ کوه نماند که کوه دیگر را بشارت نداد و همه صدا به لا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوهها
خاضع شدند نزد ابو قبیس برای کرامت محمد صلی الله علیه و آله و جمیع درختها تقدیس حق تعالی کردند با شاخها و میوه ها بشادی ولادت
آنحضرت و زدند در میان آسمان و زمین هفتاد عمود از انواع نورها که هیچیک بدیگری شبیه نبود و روح حضرت آدم علیه السلام بشارت
ولادت آنحضرت دادند پس هفتاد درجه حسنات او مضاعف شد در آن وقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت و حوض کوثر در بهشت
باضطراب آمد و هفتاد هزار قصر از در و یاقوت بیرون افکند برای نثار ولادت آنحضرت و شیطان را بزنجیرها بستند و چهل روز
او را در قلعه محبوس کردند و عرش او را چهل روز در آب غرق کردند و بتها همه سرنگون شدند و فریاد و واویلا از ایشان بلند
شد و صدای از کعبه شنیده شد که ای آل قریش آمد بسوی شما بشارت دهنده به ثوابها و ترساننده از عذابها با ادب عزت ابد
و سود عظیم بزرگ و او ختم پیغمبران و ما در کتابها یافته ایم که عترت او بهترین مردمند بعد از او و مردم در امانند از عذاب خدا ما دام
که در دنیا احدی از ایشان بر زمین راه میرود و معاویه گفت ای ابو اسحق عترت او کیستند کعب گفت فرزندان فاطمه پس معاویه
رو ترش کرد و لبهای خود را بدندان گزید و دست بر ریش نحس خود میمالید پس کعب گفت ما یافته ایم وصف آن دو فرزند پیغمبر را که شهید
خواهند شد و آن دو فرزند فاطمه اند که خواهند کشت ایشان را بدترین خلق خدا معاویه گفت که خواهد کشت گفت از قریش پس معاویه غضبناک
شد و گفت برخیزید اگر میخواهید پس ما برخاستیم و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فاطمه مادر

امیرالمؤمنین صلوات الله علیها نزد ابوطالب علیه السلام آمد و او را بشارت داد بولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بروایت بسیار
نقل کرد ابوطالب گفت سی سال صبر کن که فرزندی برای تو بهم خواهد رسید که مثل این فرزند باشد در همه کمالات بغیر از پیغمبری و شیخ کلینی
بسند معتبر دیگر از آنحضرت علیه السلام روایت کرده است که در هنگام ولادت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد
نزد آمنه حاضر بود پس یکی از ایشان بدیگری گفت که آیا می بینی آنچه من میبینم دیگری گفت چه میبینی گفت این نور ساطع که ما بین
مشرق و مغرب را فرو گرفته است پس درین سخن بودند که ابوطالب در آمد و بایشان گفت که چه تعجب دارید پس فاطمه خبر داد آن نور را
ابوطالب گفت که میخواهی ترا بشارت دهم گفت بلی ابوطالب گفت از فرزندی که بهم خواهد رسید که وصی این فرزند خواهد بود و ایضا
روایت کرده است که ابوطالب عقیقه کرد در روز هفتم ولادت آنحضرت و آل ابوطالب را طلبید از او سوال کردند که این چه طعامست
گفت این عقیقه احمد است گفتند او را چرا احمد نام کردی گفت زیرا که اهل آسمان و زمین او را ستایش خواهند کرد و
ایضا کلینی و شیخ طوسی رضی الله عنهما بسندهای معتبر روایت کرده اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما که شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد یکی از علمای اهل کتاب در آن روز آمد بمجلس قریش اشراف ایشان
حاضر بودند در میان ایشان هشام و ولید پسرهای مغیره و عاص بن هشام و ابو وجزه بن ابی عمرو بن امیه و عتبه
بن ربیعه و گفت آیا امشب در میان شما فرزندی متولد شده است گفتند نه گفت میباید فرزندی متولد شده باشد
که نامش احمد باشد و در او علامتی میباید باشد برنگ خز که بسیاهی مایل باشد و هلاک اهل کتاب خصوص یهود بر دست
او خواهد بود و شاید شده باشد و شما مطلع نشده باشید چون متفرق شدند از آن مجلس و سوال کردند شنیدند که بجای عبدالله بن عبد
المطلب متولد شده است پس آن مرد را طلبیدند و گفتند بلی پسری در میان ما متولد شده است پرسید که پیش از آنکه
من بشما بگویم یا بعد از آن گفتند پیشتر گفت پس مرا ببرید نزد او تا در او نظر کنم چون نزد آمنه رفتند گفتند بیرون آور فرزند
خود را تا ما بر او نظر کنیم گفت والله فرزند من بروش فرزندان دیگر نیامد و دستها را بر زمین انداخت و سر بسوی آسمان
بلند کرد و نوری از او ساطع شد که قصرهای بصره را از شام دیدم و هاتفی از میان هوا صدا زد که زائیدی سید امت را پس بگو
اعیذه بالواحد من شر کل حاسد و او را محمد نام کن پس آن مرد گفت که او را بیرون آور تا من ببینم آمنه آنحضرت را بیرون آورد آن مرد
در او نظر کرد و پشت دوشش را گشود و مهر نبوت را دید بیهوش افتاد پس آنحضرت را گرفتند و به آمنه دادند و گفتند خدا مبارک
گرداند فرزند ترا او چون آن مرد بهوش باز آمد گفتند چه شد ترا گفت پیغمبری از بنی اسرائیل بر طرف شد تا قیامت این داند
آنکه ایشان را هلاک کند چون دیدم که قریش از خبر او شاد شدند گفت سطوتی بشما بنماید که مشرق و مغرب را یاد کنند
و ابن شهر آشوب رحمه الله و صاحب کتاب انوار و غیر ایشان روایت کرده اند که آمنه گفت که چون ولادت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله شد دهشتی بر من غالب شد پس دیدم مرغ سفیدی را که بال خود را بر دل من کشید تا خوف از من زایل
شد پس زنان دیدم مانند گل در بلندی داخل شدند و از ایشان بوی مشک و عنبر میشنیدم و جامه های بهشت در بر کرده

کرده بودند و با من سخن میگفتند بخدا ان میشنیدم که سخن آدمیان شبیه بود و دستهای ایشان کاسها بود از
بلور سفید و شربتهای بهشت در ان کاسها بود پس گفتند بیاشام ای آمنه ازین شربتها و بشارت باد ترا بهترین
گذشتگان و آینده کان محمد صلی الله علیه و آله پس چون ازان شربتها بیاشامیدم نوری که در روی من بود مشتعل گردید و مرا
فرو گرفت و دیدم چیزی مانند دیبای سفید که میان اسمان و زمین دراز کرده بود و صدای هاتفی را شنیدم که میگفت
بگیرید عزیزترین مردم را و مردانی چند دیدم که در هوا ایستاده بودند و ابریقها در دست داشتند و مشرق و مغرب زمین را
دیدم و سه علم دیدم یکی از یاقوت سرخ بسته بود در بام کعبه نصب کرده بودند و میان آسمان و زمین را گرفته بود و هاتفی بنوائی مناجات میگفت و از
سفید مرغی دیدم که از آسمان فرود آمد تا انحضرت فرو گرفت پس هاتفی ندا کرد که بگردانید محمد را بمشرق و مغرب زمین و دریاها تا همه خلایق او را
بصفت و صورت بشناسند پس برطرف شد و دیدم انحضرت را در جامه بچیده اند از شیر سفیدتر و در زیرش حریر سبزی گسترده اند و سه کلید از
مروارید تر در دست داشت و گوینده میگفت که محمد گرفت کلیدهای نصرت و سود مند و پیغمبری را پس ابر دیگر فرود آمد و
انحضرت را از دیده من پنهان کرد زیاده از مرتبه اول و ندای دیگر شنیدم که بگردانید محمد را بمشرق و مغرب و عرض کنید
او را بر روحانیان و جن و انس و مرغان و درندگان و عطا کنید با و صفای آدم و رقت نوح و خلت ابراهیم و زبان
اسمعیل و جمال یوسف و بشارت یعقوب و صدای داود و زهد یحیی و کرم عیسی صلوات الله علیهم را و چون ابر
گشوده شد حریر سفیدی دیدم که در دست او بسیار پیچیده اند و شنیدم که گوینده میگفت که محمد جمیع دنیا را در قبضه
تصرف خود گرفت پس هیچ چیز نماند مگر آنکه در تصرف او داخل شد و سه نفر دیدم از نور و صفا بمرتبه بودند که گویا خورشید
از روی ایشان طالع بود در دست یکی ابریقی بود از نقره و نافه مشکی و در دست دیگری طشتی بود از زمرد سبز و آن
طشت از چهار جانب مروارید منصوب بود و قایلی میگفت که این دنیا است بگیر ای دوست خدا پس میانش را گرفت
پس گوینده گفت که کعبه را اختیار کرد و گرفت و در دست سیم حریری سفیدی بود پیچیده پس او را گشود و انگشتری از میان
آن بیرون آورد که شعاع آن دیده ها را حیران میکرد پس انحضرت را هفت مرتبه شست بآن آبی که در ابریق بود پس
انگشتری را بر میان دو کتف او زد که نقش گرفت و با او سخن گفت و حضرت جواب او گفت پس انحضرت را دعا کرد
و هر یک او را ساعتی در میان بال خود گرفتند و آنکه آن نشست با انحضرت کرد رضوان خازن بهشت بود پس روانه شد
و بجانب انحضرت ملتفت شد و گفت بشارت باد ترا ای امانت عزت دنیا و آخرت و بسند دیگر روایت کرده است که عبد المطلب
در شب ولادت آنجناب نزدیک کعبه خوابیده بود ناگاه دید که خانه کعبه با همه ارکانش از زمین کنده شد و بجانب مقام ابراهیم
بسجده افتاد پس راست شد و گفت الله اکبر پروردگار محمد مصطفی پروردگار من الحال مرا پاک گردانید از نجاسی
مشرکان و از چرکهای کافران پس بتها بلرزیدند و برو در افتادند و ناگاه دیدم که مرغان همه بسوی کعبه جمع شدند و کوهها
که بجانب کعبه مشرف شدند و ابر سفید دیدم که در برابر حجره آمنه ایستاده است عبد المطلب گفت بسوی خانه آمنه دویدم و گفتم

من آیا خواهم یافت بیدارم گفت بیداری گفتم نوری که در پیشانی تو بود چه شد گفت با آنفرزند است که از من جدا شده و مرغی چند
برآمدند از من گرفتند و بدست من میگذارند و این ابری که بر سر ولادت او بر من سایه افکنده است گفتم بیاور فرزندم را تا ببینم
گفت تا سه روز ترا نخواهند گذاشت که به بینی پس من شمشیر خود را کشیدم و گفتم فرزندم را بیار و اگر نه ترا میکشم گفت در
حجره است تو دانی و او چون رفتم که داخل حجره شوم مردی بیرون آمد و گفت برگرد که احدی از فرزندان آدم او را نمی بیند تا همه ملایکه او را
زیارت کنند پس بلرزیدم و برگشتم و دیگر روایت کرده است که انحضرت ختنه کرده و ناف بریده متولد شد و عبد المطلب میگفت که این
فرزند مرا شانی بزرگی است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که چون انحضرت متولد شد عبد المطلب
میگفت که این فرزند مرا شانی بزرگی است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که چون انحضرت متولد شد
بتها که در کعبه بود همه برو در افتادند و چون شام شد این ندا از آسمان رسید که جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
زَهُوقًا و جمیع دنیا در انشب روشن شد و هر سنگ و کلوخ و درختی که بود خندیدند و آنچه در آسمانها و زمینها بود تسبیح خدا
میگفتند و شیطان گریخت و میگفت بهترین امتها و بهترین خلایق و گرامی ترین بندگان و بزرگترین عالمیان محمد است
صلی الله علیه و آله و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب احتجاج روایت کرده است از حضرت امام موسی علیه السلام که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از شکم مادر بر زمین آمد دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را بسوی آسمان بلند کرد و لبهای خود را
بتوحید بحرکت آورد و از دهان مبارکش نوری ساطع شد که اهل مکه قصرهای بصره و اطراف آنرا از شام دیدند و قصرهای سرخ
یمن و نواحی آنرا و قصرهای سفید اصطخر فارس و حوالی آنرا دیدند و در شب ولادت انحضرت دنیا روشن شد تا آنکه جن و انس
و شیطان ترسیدند و گفتند در زمین امر غریبی حادث شده است و ملایکه را دیدند که فرود می آمدند و بالا میرفتند فوج فوج و تسبیح
و تقدیس خدا میکردند و ستاره ها بحرکت آمدند و در میان هوا میریختند و اینها همه علامات ولادت انحضرت بود و ابلیس
لعین خواست که بآسمان رود بسبب این غرایب که مشاهده کرد زیرا که او را جائی بود در آسمان سیم که او و شیاطین گوش
میدادند بسخن ملایکه چون رفتند که حقیقت واقعه را معلوم کنند ایشان را به تیرهای شهاب راندند و براهی ولادت انحضرت
و ابن بابویه و غیر او روایت کرده اند که در ولادت قرین السعادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بلرزید ایوان کسری
و چهارده کنگره آن ریخت و دریاچه ساوه فرو رفت و آتشکده فارس که می پرستیدند خاموش شد و اعلم علمای فارس
در خواب دید که شتری چند صعب میکشیدند اسبان عربی را تا آنکه از دجله گذشتند و در بلاد عجم منتشر شدند چون کسری این احوال
غریبه را مشاهده نمود تاج بر سر گذاشت و بر تخت خود نشست و امرا و بزرگان دولت را جمع کرد و ایشان را خبر داد از آنچه
دیده بود پس در اثنای این حال نامه رسید مشتمل بر خاموش شدن آتشکده فارس پس غم و اندوه کسری مضاعف
شد و عالم ایشان گفت ای پادشاه من خواب غریبی دیده ام و خواب خود را نقل کرد پادشاه گفت که این خواب را تعبیر
چیست گفت میباید حادثه در ناحیه مغرب شده باشد پس کسری نامه بنعمان بن المنذر پادشاه عرب نوشت که عالمی از

علمای عرب را بسوی من بفرست که میخواهم که مسئلهٔ غامضی از او سؤال کنم چون نعمان رسید عبد المسیح بن عمرو غسانی را فرستاد چون
حاضر شد وقایع را با او نقل کرد عبد المسیح گفت مرا علم این خواب و اسرار این واقعه نیست ولیکن خالوی من سطیح که در شام میباشد تعبیر این خواب
دانسته اند کسری گفت برو و از او سؤال کن و برای من خبری بیاور چون عبد المسیح بمجلس سطیح حاضر شد او مشرف بر موت شده بود سلام کرد جواب
نشنید پس شعری چند خواند مشتمل بر آنکه از راه دور آمده ام و برای سؤالی از نزد بزرگی و تعب بسیار کشیده ام و اکنون از جواب نا امیدم سطیح
چون شعر او را شنید دیده های خود را گشود و گفت عبد المسیح بر شتری سوار شده و طی مراحل نموده و بسوی سطیح آمده در هنگامی که نزدیکست که مشغول در گور شود
او را فرستاده پادشاه بنی ساسان برای لرزیدن ایوان و منطفی شدن نور آتش و خواب دیدن اعلم علماء ایشان و خشک شدن دریاچهٔ ساوه
ای عبد المسیح وقتی که بسیار شود تلاوت قرآن و مبعوث شود پیغمبری و عصای که چوبک در دست داشته باشد و در رود خانه پر آب شود و بحیرهٔ ساوه خشک
شود ملک شام بعجم از تصرف ملوک ایشان بدر رود و بعدد کنگره های قصرهای کسری که ریخته پادشاهان ایشان پادشاهی خواهند کرد و بعد از ان پادشاهی
ایشان زایل خواهد شد عبد المسیح هر چه شنید بسرعت تمام خود را بپادشاه عجم رسانید و سخنان سطیح را نقل کرد کسری گفت تا چهارده نفر از ما پادشاهی
کنند زمان بسیاری خواهد گذشت پس ده کس از ایشان در مدت چهار سال منقرض شدند و باقی ایشان تا امارت عثمان پادشاهی کردند و مردند
و سطیح در سیل العرم متولد شده بود تا پادشاهی ذو نواس زنده ماند و این زیاده از سی قرن بود که هر قرنی سی سال است ابن بابویه
رحمه الله روایت کرده است که از ابن عباس پرسیدند از احوال سطیح گفت حق تعالی او را خلق کرده بود گوشتی تنها که او را بر روی جریده های درخت
خرما گذاشته بودند هر جا که میخواستند نقل میکردند و هیچ استخوان و عصب در بدن او نبود بغیر از سر و گردن و از پا تا حنجره گردن او را مانند
جامه را می پیچیدند و هیچ عضو او حرکت نمیکرد بغیر از زبان او و چون خواستند او را بمکه آورند پس چهار نفر از قریش نزد او آمدند گفتند ما نزد تو
آمده ایم بسبب آنچه بما رسیده است از نور علم تو پس خبر ده ما را بآنچه در زمان ما و بعد از ما خواهد بود سطیح گفت ای گروه عرب از شما علم
و فهم نیست از عقب شما گروهی بهم خواهند رسید که انواع علم را طلب خواهند کرد و بتها را خواهند شکست و عجم را خواهند کشت و غنیمتها طلب خواهند
کرد گفتند ای سطیح چه جماعت خواهند بود ایشان گفت بحق این خانه صاحب ارکان از عقب شما فرزندان بهم خواهند رسید که خداوند رحمان را بیگانگی
خواهند پرستید و ترک عبادت شیطان و بتان خواهند کرد پرسیدند که از نسل کی خواهند بود گفت از نسل شریفترین اشراف عبد مناف
گفتند از کدام بلد بیرون خواهد آمد گفت بحق خداوندی که باقیست تا ابد بیرون نخواهد آمد مگر ازین بلد بیرون خواهد آمد و هدایت
خواهد کرد مردم را براه و صلاح و عبادت خواهد کرد خداوند یگانه را بغیر وزی و فلاح و سید ابن طاوس رضی الله عنه
روایت کرده است بسند خود از وهب بن منبه که کسری پادشاه عجم سدی بر دجله بسته بود و مال بسیاری در ان خرج
کرده بود و طاقی در آنجا برای خود ساخته بود که کسی مانند آن بنا ندیده بود و در آن مجلس دیوان او بود که تاج میپوشید
و بر تخت می نشست و سیصد و شصت نفر از ساحران و کاهنان و منجمان در مجلس او حاضر میشدند و در میان ایشان فردی
بود که در احکام نجوم خطا کم میکرد و هر امری که پادشاه را پیش می آمد کاهنان و ساحران و منجمان خود را می طلبید و از مغز
و چارهٔ آن از ایشان سؤال مینمود و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد و بروایتی مبعوث شد صبحی برخاست

و دید که طاق کسری از میان شکسته است و دو جا رخنه شده است و بر قصرش آب جاری گردیده است گفت پادشاهی من
درهم شکست و بسیار محزون شد منجمان و کاهنان را طلبید و واقعه را با ایشان نقل کرد و گفت فکر کنید و تفحص نمائید
سبب این حادثه را برای من بیان کنید و سایب نیز در میان آنها بود و چون بیرون آمدند از هر راه فکر و تأمل کردند
چیزی بر ایشان ظاهر نشد و راههای دانش خود را از راه کهانت و نجوم و غیر آن مسدود یافتند دیدند که سحر ساحران
و کهانت کاهنان و احکام منجمان باطل شده است و سایب در آن شب بر روی تلی نشسته بود و در آن حال حیران
مانده بود که ناگاه برقی دید که از سمت حجاز لامع گردید و پرواز کرد تا بمشرق رسید چون صبح شد و نظر کرد در زیر پای خود ناگاه
باغ سبزی بنظرش آمد گفت مقتضای آنچه من میبینم آنست که از طرف حجاز پادشاهی ظاهر گردد که پادشاهی او بمشرق رسد
و زمین بسبب آن آبادان شود زیاده از زمان هر پادشاهی چون کاهنان و منجمان با یکدیگر نشستند و گفتند که دیدانیم
که باطل شدند سحرها و کهانتها و بسته شدند راههای عالم ما نیست مگر برای حدوث امر آسمانی و میباید برای پیغمبری
باشد که مبعوث شده است یا خواهد شد و پادشاهی این ملوک بسبب او بر طرف خواهد شد و اگر این حکم را بکسری بگوئیم او
ما را خواهد کشت باید که این راز را از او اخفا نمائیم تا از جهت دیگری شایع شود پس آمدند نزد کسری و گفتند نظر کردیم
چنان یافتیم که ساعتی که بنای سد دجله و قصر را در آن گذاشته اند ساعتی نحس بوده است و غلط کرده اند در حساب و آن
سبب چنین خرابی شده باید که ساعتی نیکی اختیار کرده و از آن ساعت سد دجله را بنا کرده و در مدت هشت ماه تمام کردند و مال
بیحساب خرج کردند و چون فارغ شدند ساعتی اختیار نمودند و بر بام قصر نشست و فرشهای ملون کشیدند و انواع ریاحین
بر دور خود گذاشت و چون در نشست اساس قصرش درهم شکست و بآب فرو رفت و وقتی او را از آب بیرون آوردند که
اندک رمقی از او مانده بود پس منجمان و کاهنان را جمع کرد و قریب بصد نفر ایشان را گردن زدند و گفت من شما را مقرب
خود گردانیدم و اموال فراوان بشما میدهم که شما با من بازی کنید و مرا فریب دهید ایشان گفتند ای پادشاه ما
نیز در حساب خطا کردیم چنانچه پیش از ما خطا کرده بودند و اکنون حساب دیگر میکنیم و بر این حساب بنای قصر را میگذاریم
پس هشت ماه دیگر اموال بیحساب خرج کرد و بار دیگر قصر را باتمام رسانید و جرأت نکرد که بر آن قرار گیرد و سواره داخل قصر
شد و باز دیگر قصر درهم شکست و بآب نشست و کسری غرق شد و اندک رمقی از آن مانده بود که او را بیرون آوردند پس
ایشان را طلبید و تهدید نمود و گفت همه شما را میکشم و اکتاف شما را بیرون می آورم و شما را در زیر پای فیلان می اندازم
اگر این واقعه را براستی بگوئید گفتند ایها الملک درین مرتبه راست میگوئیم چون واقعه ها را یاد کردی بر یک از ما
نفوذ در کار خود کردیم ابواب علم خود را مسدود یافتیم دانستیم که بسبب حادثهٔ آسمانی این امور غریب روداده است و
میباید پیغمبری مبعوث شده باشد یا بعد ازین مبعوث شود و از خوف کشته شدن اظهار این امر نتوانستیم نمود پادشاه
گفت وای بر شما بایست اول بگوئید تا من چارهٔ کار خود بکنم پس دست از ایشان و بنای قصر برداشت و برگشت

در بیان وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر وقایعی که نزدیک ارتحال آنحضرت بعالم قدس واقع شد شیخ طبرسی روایت کرده است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حجة الوداع مراجعت نمود و بر آنحضرت معلوم شد که رحلت او بعالم بقا نزدیک شده است پیوسته در میان
ایشان خطبه میخواند و ایشان را از فتنه های بعد از خود و مخالفت فرموده های خود حذر مینمود و وصیت میفرمود ایشان را که دست از
طریقه او بر ندارند و بدعت در دین الهی نکنند و متمسک شوند بعترت و اهل بیت او با طاعت و نصرت و حراست و متابعت ایشان را
بر خود لازم دانند و منع میکرد ایشان را از مختلف شدن و مرتد شدن مکرر میفرمود که ایها الناس من پیش از شما میروم و شما
در حوض کوثر بر من وارد خواهید شد و از شما سوال خواهم کرد که چه کردید با دو چیز گران بزرگ که در میان شما گذاشتم که کتاب خدا
و عترت و اهل بیت منند پس نظر کنید که چگونه خلافت خواهید کرد در این دو چیز بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است
که این دو چیز از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند بدرستی که این دو چیز را در میان شما میگذارم و میروم پس سبقت مگیرید بر
اهل بیت من و پراکنده مشوید از ایشان و تقصیر مکنید در حق ایشان که هلاک خواهید شد و چیزی تعلیم ایشان نکنید بدرستی که ایشان داناترند
از شما و چنین نبینم که بعد از من از دین برگردید و کافر شوید و شمشیرها بر روی یکدیگر بکشید پس ملاقات کنید مر علی را در لشکری مانند
سیل در فراوانی و رحمت و شدت و بدانید که علی بن ابوطالب برادر و وصی منست و قتال خواهد کرد بر تاویل قرآن چنانچه من قتال کردم
بر تنزیل قرآن و از این باب سخنان در مجالس متعدده میفرمود پس اسامة بن زید را امیر کرد و لشکری از منافقان و اهل فتنه و غیر ایشان را
او ترتیب داد و امر کرد او را که با اکثر صحابه بیرون رود بسوی بلاد روم با آن موضعی که پدرش آنجا شهید شده بود و غرض حضرت از فرستادن آن لشکر
آن بود که مدینه از اهل فتنه و منافقان خالی شود و کسی با حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله منازعه نکند تا امر خلافت
بر آنحضرت مستقر گردد و مردم را مبالغه میفرمود در بیرون رفتن و اسامه را بجبر فرستاد و حکم فرمود که در آنجا توقف نماید تا
لشکر بر او جمع شوند و جمعی را مقرر نمود که مردم را بیرون کنند و ایشان را حذر میفرمود از دیر رفتن پس در اثنای آن حال آنحضرت را
مرضی طاری شد که با آن مرض بجوار رحمت الهی واصل میگردید چون آن حالت را دید و مشاهده نمود دست حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه را گرفت و متوجه بقیع گردید و اکثر صحابه از پی او بیرون آمدند و فرمود که حق تعالی امر کرده است که استغفار کنید برای مردگان بقیع
و چون به بقیع رسید گفت السلام علیکم ای اهل قبور گوارا باد شما را آن حالتی که صبح کرده اید در آن و نجات یافته اید از فتنه هائی
که مردم را در پیش است بدرستی که رو کرده است بسوی مردم فتنه های بسیار مانند تاریکی شب های تار پس مدتی ایستاد آمرزش
به اهل بقیع کرد و رو آورد بسوی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله و فرمود که جبرئیل در هر سال قرآن را یکمرتبه بر من عرض نمود و
چنین گمان دارم که این برای آنست که وفات من نزدیک شده است پس فرمود که یا علی بدرستی که حق تعالی مرا مخیر گردانیده است
در میان خزانهای دنیا و مخلد بودن در آن یا بهشت و من اختیار لقای پروردگار خود کردم چون بمیرم عورت
مرا بپوشان که هر که عورت مرا ببیند کور میشود پس چون بمنزل خود مراجعت نمود و مرض آنحضرت شدید شد بعد از سه روز بمسجد درآمد
عصابه بر سر بسته و دست راست بر دوش امیر المومنین و دست چپ بر دوش فضل بن عباس تکیه فرموده بود تا آنکه بر منبر بالا

رفت

رفت و نشست فرمود که ای گروه مردم نزدیک شده است که من از میان شما غایب شوم پس هر که را نزد من وعده باشد بیاید و وعده خود را
بگیرد و هر که را بر من قرضی باشد مرا خبر کند ای گروه مردم نیست میانه خدا و میانه احدی وسیله که بسبب آن چیزی بیابد یا شری از خود دور گرداند مگر عمل
بطاعت خدا ایها الناس دعوی نکند دعوی کننده و تمنی نکند تمنی کننده که بیعمل رستگار میگردم و آرزو نکند آرزو کننده که بیطاعت خدا رضای او
میسر میشود بحق آن خداوندی که مرا بحق فرستاده است که نجات نمیتواند داد از عذاب الهی مگر عمل نیکو با رحمت حق تعالی و اگر من معصیت کنم
هر آینه بجهنم میروم خداوندا آیا رسانیدم رسالت ترا پس از منبر فرود آمد و با مردم نماز سبکی ادا کرد و بخانه ام سلمه برگشت و یکروز یا دو روز
در آنجا ماند پس عایشه ملعونه زنان دیگر را راضی کرد و نزد حضرت آمد و التماس کرد که آنحضرت را بخانه خود برد و چون بخانه عایشه رفت مرض آنحضرت
شدید شد پس بلال آنحضرت هنگام نماز صبح آمد و دانست که حضرت متوجه بعالم قدس بود و چون بلال ندای نماز داد حضرت مطلع شد
پس عایشه گفت که ابوبکر را بگوئید که با مردم نماز کند حضرت چون سخن ایشان را شنید و غرض فاسد ایشان را دانست فرمود که دست از این سخنان
بردارید که بزنانی میمانید که یوسف را میخواستند که گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه بیرون روند و در این وقت
از سخنان عایشه و حفصه یافت که ایشان برای فتنه و فساد بمدینه برگشته اند بسیار غمگین شد و با آن شدت برخاست که مبادا ابوبکر و عمر با مردم
نماز کنند و این باعث شبهه مردم شود و دست بر دوش امیر المومنین و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی
پاهای خود را میکشید تا بمسجد درآمد و چون نزدیک بمحراب رسید دید که ابوبکر لعین سبقت کرده است و در محراب
بجای آنحضرت ایستاده بنماز شروع کرده است بدست خود اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب شد و نشست و با مردم
نماز را نشسته ادا کرد و نماز را از سر گرفت و اعتنا نکرد بآنچه ابوبکر کرده بود و چون سلام نماز گفت بخانه برگشت و ابوبکر
و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی
فرمود که پس چرا امر مرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه عهد خود را تازه کنم و عمر گفت یا
رسول الله من بیرون نرفتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از دیگران بپرسم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه
این سخن را فرمود و بیهوش شد از تعب رفتن بمسجد و برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آنحضرت را بسبب آنچه
مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان و دانست از نیتهای فاسد ایشان پس مسلمانان بسیار گریستند و صدای گریه و نوحه
از زنان و فرزندان آنحضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست پس حضرت چشم مبارک گشود و بسوی
ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتف گوسفندی تا بنویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید
هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف بیاورد عمر علیه اللعنه گفت که برگرد که این مرد هذیان میگوید و بیماری بر او
غالب شده است و ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنهائی که در آن خانه بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است
و بعضی گفتند که قول قول رسول صلی الله علیه و آله و گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله روا باشد پس بار دیگر

رفت

که آیا بیاوریم آنچه طلب کردی یا رسول الله فرمود که بعد از این سخنانی که از شما شنیده‌ام احتیاجی بآن نیست ولیکن وصیت میکنم شما را
که با اهل بیت من نیکو سلوک کنید و دوات را از ایشان دور گردانید و ایشان برخواستند و این حدیث دوات و قلم در صحیح بخاری و مسلم و
سایر کتب معتبره اهل سنت مذکور است بطرق متعدده و حمیدی روایت کرده‌اند از ابن عباس که او گریست آنقدر که آب دیده‌اش سنگ
مسجد را تر کرد و میگفت که روز پنجشنبه روزیست که درد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدید شد و گفت بیاورید دوات و کتفی تا بنویسم از برای
شما کتابی که گمراه نشوید بعد از آن هرگز پس نزاع کردند در این و سزاوار نبود که نزاع کنند در حضور پیغمبر خود پس عمر گفت که رسول خدا هجر
میگوید و در روایت دیگر گفت درد بر او غالب شده است و نزد شما قرآن هست بس است ما را کتاب خدا پس اختلاف کردند اهل آن خانه و با یکدیگر
مخاصمه کردند بعضی گفتند که قول قول عمر است چون آوازها بلند شد و اختلاف بسیار شد نزد آنحضرت آنحضرت دلتنگ شد و فرمود که
برخیزید از پیش من پس ابن عباس میگفت که بدرستی که مصیبت و بدترین مصیبتها آن بود که مانع شدند میان رسول خدا صلی الله علیه
و آله و میان آنکه آن کتاب را از برای ایشان بنویسد بسبب اختلافی که نمودند و آوازها که بلند کردند ای عزیز آیا بعد از این
حدیث که همه عامه روایت کرده‌اند هیچ عاقل را مجال آن هست که شک کند در کفر عمر و کفر کسی که عمر را مسلمان داند اگر بقالی یا علافی
خواهد که وصیت کند و کسی که مانع وصیت او شود مردم بر او طعنها میکنند هرگاه رسول صلی الله علیه و آله خواهد که وصیت
کند که صلاح امت در آن باشد و کسی که مانع او شود و در چنان حالی آنحضرت را آزرده کند و نسبت هذیان بآنحضرت دهد چگونه
خواهد بود حال او و حال آنکه حق تعالی میفرماید وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی سخن نمیگوید آنحضرت از خواهش نفس
خود و نیست سخن او مگر وحی که باو فرستاده میشود و میفرماید که آنها که آزار میکنند خدا و رسول را خدا لعنت کرده است ایشان را
در دنیا و آخرت کدام آزار از این بدتر میباشد که پیغمبر آن بزرگواری و شفقت و مهربانی را چون ببینند که نزدیک رفتن او شده است
دیگر منفعتی از او متصور نیست کینه‌های خود را اظهار کنند و دست از اطاعت او بردارند و هر چند گوید که با لشکر اسامه بیرون روید
فرمان نبرند و فرماید که دوات و قلم بیاورید که وصیت نامه بنویسم اطاعت نکنند برای آنکه مبادا امر خلافت امیرالمؤ
منین را واضح‌تر گرداند و در همه حال حضرت دانند که غرض ایشان چیست که بعد از آن حضرت انتقام او را از اهل بیت او
بکشند پس لعنت خدا و رسول بر ایشان باد و بر هر که ایشان را مسلمان داند و هر که در لعن ایشان توقف نماید و تفصیل
سخن در محل خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و کلینی بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه و آله روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین نبود که حضرت امیرا
لمؤمنین صلوات الله علیه کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که حضرت بر او القا کرد و او مینوشت و جبرئیل
و ملائکه مقربان علیهم السلام گواهان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که بود چنین
که گفتی ولیکن چون وفات آنحضرت نزدیک شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه نوشته تمام کرده آورد با امینان خدا
وند عالمیان از ملائکه مقربان پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تواند بغیر از وصی تو علی بن ابو طالب

تا انکه

تا آنکه نامه آسمانها را از ملائکه و وصی تو و گواه گیری تو ما را بر آنکه نامه را با او سپردی و او ضامن شود که عمل نماید بآنچه در این نامه است پس
امر کرد رسول صلی الله علیه و آله که هر که در آن خانه بود دور کردند بغیر علی بن ابی طالب و فاطمه که نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار تو
سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه آن چیزیست که من شرط کرده بودم در شب معراج و غیر آن عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو
و گواه شده بودم بآن بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را با آنکه من کافیم از برای گواه بودن یا محمد حضرت رسول صلی
الله علیه و آله چون این سخن را از جبرئیل شنید بندهای بدن مبارکش از خوف الهی لرزید و فرمود که ای جبرئیل پروردگار
من سلام است و از او است همه سلامتیها و بسوی او برمیگردد همه تحیتها راست گفته است پروردگار من و وفا
بوعده خود نموده است بمن بده نامه را پس جبرئیل نامه را بآنحضرت داد و امر کرد بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله
تسلیم نماید چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تسلیم کرد و فرمود که این نامه را حرف بحرف خواند تا بآخر رسید چون تمام کرد حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من و شرطهای است از من که گرفته است و امانتیست از او نزد من که
رسانیدم آنرا و آنچه نصیحت و خیرخواهی امت بود بعمل آوردم و ادا کردم رسالت خدا را نمودم حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که گوا
هی میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی و تصدیق میکنم ترا در آنچه گفتی و گوا
هی میدهد برای تو گوش من و چشم من و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت که من نیز با شما هر دو بر آنچه گفتید از جمله گواهانم پس
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آنرا و ضامن شدی از برای من که وفا کنی بهر
عهدی که در آن نامه نوشته است حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر من است
ضمان آنها و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد که بآنها عمل نمایم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی من میخواهم
که بر تو گواه گیرم که چون در روز قیامت نزد من آئی برای من گواهی به تبلیغ بر تو تمام کردم حضرت امیرالمؤمنین فرمود
که بلی گواه بگیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربان که با ایشانند حاضرند و میان من و
تو گواهند حضرت امیر فرمود که گواه شوند و من نیز ایشان را گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله امور که بآنحضرت شرط کرد بامر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان آن بود که گفت
یا علی وفا میکنی بآنچه در این نامه هست از دوستی کسی که با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خداوند تعالی و رسول او دشمنی
کند و بیزاری نمودن از ایشان و بر آنکه صبر کنی و بر فرو خوردن خشم ایشان و بر زمین رفتن حق تو و غصب کردن خمس
تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که
سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که شنیدم از جبرئیل که میگفت که یا محمد اعلام
کن او را که هتک حرمت او خواهند کرد و حرمت خدا است و ریش او را از سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که چون این کلمه را شنیدم از جبرئیل امین مدهوش شدم و بر رو در افتادم گفتم بلی قبول کردم

و راضی شدم هر چند هتک حرمت یکند و سنتها را معطل گردانند و کتاب اللهی را پاره کنند و کعبه را خراب کنند و ریش مرا از خون سرم رنگین کنند در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر بهشت از پروردگار خود خواهم داشت تا آنکه مظلوم نزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را اعلام کرده بود و ایشان نیز گفتند مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت پس وصیت نامه را مهر کردند بمهرهای طلای بهشت که آتش به آن طلا نرسیده بود و نامه را بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن را باینجا رسانید راوی پرسید که در آن وصیت چه نوشته بود که آن منافقان غصب خلافت امیر المؤمنین خواهند کرد حضرت فرمود که بلی والله جمیع آنچه کردند در آن نامه نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی را که إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ یعنی ما زنده میگردانیم مردگان را و مینویسیم آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان بر اعمال ایشان مرتب میشود و همه چیز را احصا کرده ایم در امام مبین یعنی لوح محفوظ یا امیر المؤمنین پس حضرت فرمود که رسول صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما فرمود که آیا فهمیدی آنچه بشما گفتم و قبول کردید که با آنها عمل نمائید گفتند بلی قبول کردیم چنانچه قبول کردند و صبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار است و ما را بخشم آورد ایضا کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جبرئیل امین از جانب خداوند عالمیان خبر وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله را آورد در وقتی که آنحضرت را هیچ دردی و المی نبود پس حضرت فرمود که در میان مردم ندا کردند که جمع شوند و مهاجران و انصار را حکم فرمود که اسلحه خود را بپوشند چون مردم جمع شدند حضرت بر منبر برآمد و خبر فوت خود را بایشان گفت و فرمود که خدا را بیاد کسی می آورم که بعد از من والی باشد بر امت من که البته رحم کند بر جماعت مسلمانان و پیران ایشان را بزرگ شمارد و بر ضعیفان ایشان رحم کند و عالم ایشان را تعظیم نماید و ضرر بایشان نرساند که خوار ایشان کردد و فقیر نگرداند ایشان را که موجب کفر ایشان شود و خود را برایشان نبندد که قوی های ایشان ضعیفان را بخورند و ایشان را در سرحدهای کافران بسیار حبس ننماید که باعث قطع نسل امت من گردد پس فرمود که تبلیغ رسالت و خیرخواهی شما بجای آوردم پس همه گواه باشید حضرت صادق علیه السلام فرمود که این آخر سخنی بود که آنحضرت بر منبر خود گفت ایضا کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی و شیخ مفید و اکثر محدثان خاصه و عامه بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهم و غیر ایشان روایت کرده اند که چون هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و بیماری آنحضرت سنگین شد حضرت امیر المؤمنین و عباس را طلبید نمود و خانه پر بود از اصحاب آن حضرت از مهاجران و انصار سر مبارک خود را در دامن امیر المؤمنین گذاشت و عباس در پیش روی آنحضرت ایستاده بود و بطرف ردای خود مگس را از روی آنحضرت دور میکرد پس آنحضرت چشم گشود و فرمود که ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل من و در زمان من بگیر میراث مرا و ادا کن

دین مرا و وعده های مرا بعمل آور و ذمت مرا بری کردان عباس گفت که یا رسول الله من مرد پیر و عیال بسیار دارم و تو از باد صفت داد و از ابر بهار بخشنده تری و مال من وفا نمیکند بوعده های تو و بخششهای تو این را از من بگردان بسوی کسی که طاقتش از من بیشتر باشد حضرت سه مرتبه این سخن را باو اعاده کرد و در هر مرتبه او چنین جواب گفت پس حضرت فرمود که میراث خود را بکسی دهم که قبول کند او را چنانچه حق قبول کردنست و سزاوار او باشد و چنانچه تو جواب گفتی او جواب نگوید پس با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطاب کرد و فرمود که یا علی تو بگیر میراث مرا که مخصوص تست و کسی را با تو در آن نزاعی نیست و قبول کن وصیت مرا و بعمل آور وعده های مرا و ادا کن قرضهای مرا یا علی خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من بمردم بکن پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون نظر کردم و سر مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که در دامن از شدت مرض بسیار بیتاب شدم و آب از دیده های من بر روی مبارکش ریخت و دلم طپیدن گرفت و نتوانستم که جواب آنحضرت گفت پس بار دیگر آن سخن را اعاده فرمود باز گریه در گلوی من گره شده بود و با نهایت دشواری بصدای ضعیفی گفتم بلی یا رسول الله پدرم و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمود که مرا بنشان آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش را بر سینه خود چسبانیدم پس گفت یا علی توئی برادر من در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه من در اهل و امت پس فرمود که ای بلال برو و بیاور خود مرا که آنرا ذو الجبین میگویند و زره مرا که آنرا ذات الفضول میگویند و رایت مرا که او را عقاب میگویند و شمشیر مرا ذو الفقار و عمامه مرا که سحاب میگویند و عمامه دیگر را که آنرا اطحمیه میگویند برد مرا و عصای کوچک مرا و چوب دست مرا که آنرا ممشوق میگویند عباس گفت که آن ابرقه را من پیشتر ندیده بودم چون آنها را حاضر کردند نور آن نزدیک بود که دیده ها را برباید پس حضرت فرمود که یا علی جبرئیل این جامه را برای من آورد و گفت یا محمد این را در حلقهای زره خود داخل کن و بجای منطقه بر کمر ببند پس دو جفت نعل عربی را طلبید کلاهی که در عیدها میپوشید و کلاهی که میپوشید در میان اصحاب خود مینشست پس فرمود که ای بلال بیار دو استر مرا یکی شهبا و دیگری دلدل و دو ناقه مرا یکی عضبا و دیگری صهبا و دو اسب مرا یکی جناح و دیگری حیزوم و جناح آن بود که در مسجد بر در حضرت رسول صلی الله علیه و آله بار میداشتند و حضرت بهر کار ای حاجتی میفرستاد سوار میشد و حیزوم آن بود که در روز احد حضرت بر آن سوار شده بود و جبرئیل در میان هوا میگفت که پیش رو ای حیزوم و دراز گوش خود را طلبید که آنرا یعفور میگفتند و چون بلال اینها را حاضر کرد حضرت عباس را طلبید و فرمود که بجای علی بنشین و پشت مرا نگاه دار و فرمود که یا علی برخیز و اینها را قبض کن در حیات من که این جماعت که حاضرند همه گواه شوند و کسی بعد از من با تو نزاعی نکند حضرت امیر فرمود که برخاستم و پای من توانائی رفتار نداشت پس با نهایت مشقت رفتم و بخانه خود بردم پس برگشتم و بخدمت حضرت رسول ایستادم چون نظر مبارکش بر من افتاد انگشتر خود را از دست حق پرست خود بیرون آورد و در دست من کرد در وقتی که خانه پر بود از بنی هاشم و سایر مسلمانان و با آن ضعف که سر خود را نمیتوانست نگاه داشت و سر مبارکش بجانب راست و چپ حرکت میکرد صدای بلند کرد که همه شنیدند و گفت ای گروه مسلمانان علی برادر من و وصی و خلیفه منست در اهل و امت و علی ادا میکند دین مرا و وفا میکند بوعده های من ای گروه فرزندان بنی هاشم و فرزندان عبد المطلب و ای گروه

مسلمانان دشمنی علی میکنید و مخالفت امر او مینمایید که گمراه میشوید و حسد را همراه میبرید از جانب او و بسوی دیگری رغبت مینمایید که کافر میشوید و بود
کاش عباس برخیزد از جای علی عباس را غضبناک یافت فرمود که ای عباس ای عم رسول خدا کاری مکن که من از دنیا بروم و بر تو خشمناک گردم
و غضب من ترا بجهنم برد چون این را شنید برگشت و بجای خود آمد پس حضرت فرمود که یا علی مرا بخوابان چون حضرت خوابید فرمود ای بلال
بیاور دو فرزندم حسن و حسین چون ایشان را حاضر کردم ایشان را بر سینه خود چسبانید و آن دو گل بوستان رسالت را می بوئید میبوسید
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من ترسیدم که ایشان باعث زیادتی اندوه آنحضرت شوند نزدیک رفتم که ایشان را دور کنم
حضرت فرمود که یا علی بگذار ایشان را که من ایشان را ببویم و ایشان مرا ببویند و توشه خود را از ملاقات من بگیرند و من توشه خود را از لقای ایشان بگیرم
که بعد از من بلیه‌های بزرگ و مصیبتهای عظیم بایشان خواهد رسید پس خدا لعنت کند کسی را که ایشان را بترساند و جور و ستم بر ایشان رساند خداوندا ایشان را
بتو میسپارم و بشایسته مؤمنان یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلام ○ پس شیخ مفید روایت کرده است که حضرت مردم را مرخص کرده
بیرون رفتند و عباس و فضل پسر او و علی بن ابی طالب و اهل بیت مخصوص آنحضرت نزد او ماندند پس عباس گفت
یا رسول الله اگر این امر خلافت در بنی هاشم قرار خواهد گرفت پس ما را بشارت ده که شاد شویم و اگر میدانی که بر ما ستم
خواهند کرد و خلافت را از ما غصب خواهند کرد پس باصحاب خود سفارش ما بکن حضرت فرمود که شما را بعد از من ضعیف
خواهند کرد و بر شما غالب خواهند آمد پس همه اهل بیت گریان شدند و از حیات آنحضرت ناامید گردیدند و در آن مرض حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه شب و روز در خدمت آنحضرت بود مفارقت نمی نمود مگر برای حاجتی ضروری و ابن بابویه و شیخ طبرسی
و ابن شهرآشوب رحمة الله علیهم و دیگران روایت کرده اند بسندهای متواتر از حضرت امیرالمؤمنین و امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیه السلام و از ام سلمه و عایشه و ایشان که در مرض آخر آنحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای
حاجت ضروری بیرون رفته بود حضرت فرمود که بخوانید از برای من یار مرا و دوست و برادر مرا پس عایشه نزد ابو
بکر فرستاد و حفصه نزد عمر فرستاد و ایشان را طلبیدند چون ایشان حاضر شدند و نظر حضرت بر ایشان افتاد
سر و روی خود را بجامه پوشانید و بروایت دیگر رو از ایشان گردانید ایشان برگشتند باز جامه را دور کرد و فرمود که
بطلبید از برای من خلیل من و حبیب من و برادر من باز آن دو ملعونه پدرهای خود را طلبیدند و چون حاضر
شدند باز از ایشان رو گردانید و رو از ایشان پوشانید و ایشان گفتند که ما را نمیخواهد و علی را میخواهد پس حضرت
فاطمه صلوات الله علیها حضرت امیرالمؤمنین را طلب کرد چون حاضر شد حضرت او را بر سینه خود چسبانید و دهان
مبارک را بر گوش او گذاشت و جامه خود را بر روی او کشید و عرق ایشان بر روی یکدیگر میریخت و زمان بسیار با آنحضرت
راز گفت و مردم در بیت خانه آنحضرت جمع شده بودند و ابوبکر و عمر نیز بیرون در ایستاده بودند چون حضرت بیرون
آمد آن دو ملعون با سایر صحابه پرسیدند که چه راز بود که پیغمبر با تو میگفت حضرت فرمود که هزار باب علم تعلیم من نمود
که از هر باب هزار باب مفتوح میشود و بروایت دیگر در دهلیز خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت خضر حضرت

امیر را گرفت

امیر را گرفت و پرسید که آیا پیغمبر خدا بتو رازی گفت گفت بلی هزار نوع از علم بمن آموخت که از هر نوعی هزار نوع دیگر مفتوح میگردد
حضرت خضر پرسید که آیا همه را دانستی و ضبط کردی فرمود که بلی پرسید چیست آن کلمه که در نامه بود حضرت فرمود که خداوند
عالمیان میفرماید وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة خضر گفت که درست یافته
گرفته یا علی و در روایت عایشه چنین است که چون حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد حضرت رسول او را در میان لحاف
خود برد و در بر گرفت و با او راز میگفت تا آنکه چون روح مقدسش از بدن مطهرش مفارقت کرد دستش بر روی حضرت
امیرالمؤمنین بود و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرد که چون هنگام وفات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مرا طلبید و گفت یا علی توئی وصی من و خلیفه من بر اهل و امت من در حیات من و بعد از
موت من دوست تو دوست منست و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست یا علی هر که
منکر امامت تست بعد از من چنان است که انکار رسالت من کرده باشد در حیات من زیرا که تو از منی و من از توام پس مرا نزدیک طلبید و
هزار باب بسوی من گشود که از هر بابی هزار باب مفتوح میگردید و بروایت دیگر فرمود که هزار باب از حلال و حرام بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیام
ت تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب بر من مفتوح گردید تا آنکه دانستم مرگهای مردم و بلاهای ایشان را و حکمهای حقی که در میان مردم
باید کرد و صفار بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض خود نماز صبح را
در مسجد ادا کرد و پیراهن سیاهی پوشیده بود پس خطبه خواند برای مردم و در آن خطبه مردم را امر کرد و نهی کرد و موعظه فرمود و آخرت را بیاد
ایشان آورد پس برای تنبیه مردم فرمود که ای فاطمه عمل کن و طاعت خدا بجا آور که بدون عمل من فایده بتو نمیتواند بخشید چون
مردم خطبه حضرت را شنیدند و شاد شدند و بدیدن آنحضرت مسرور گردیدند و زنان آنحضرت شاد شدند که آنحضرت شفا
یافته است و گیسوهای خود را شانه کردند و سرمه در دیده‌های خود کشیدند پس در همان روز از دنیا مفارقت نمود راوی پرسید
که پس در چه وقت بود آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله هزار باب از علم تعلیم حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله
نمود حضرت فرمود که آن پیش از این روز بود و شیخ مفید بسند معتبر از عبدالله بن عباس روایت کرده است که علی بن
ابی طالب و عباس و فضل بن عباس بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل شدند در مرضی که در دنیا مفارقت نمود گفتند
یا رسول الله مردان و زنان و انصار در مسجد حاضر شده اند و همه بر تو میگریند حضرت فرمود که چرا میگریند گفتند که
میترسند که تو درین مرض از ایشان مفارقت نمائی حضرت فرمود که دست مرا بگیرید پس بیرون آمد و چادری بر خود
پوشیده بود و عصابه بر سر بسته بود بر منبر نشست و حمد و ثنای حق تعالی ادا کرد و فرمود اما بعد ایها الناس چه انکار
میکنید مردن پیغمبر خود را من مگر خبر مرگ خود را بشما دادم و خبر مرگ شما را بشما گفتم اگر پیش از من پیغمبری همیشه
در دنیا میماند هر آینه من همیشه در میان شما میماندم بدانید که من میروم بسوی پروردگار خود و در میان شما چیزی میگذارم
که اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نمیشوید و آن کتاب خداست که در میان شماست و در هر صبح و شام تلاوت میکنید پس

رغبت منمایید در دنیا و حسد مبرید بر یکدیگر و دشمنی مکنید با همدیگر و برادران باشید چنانچه خدای شما امر فرموده است بتحقیق
که اهل بیت و عترت خود را در میان شما میگذارم و شما را وصیت میکنم با ایشان پس وصیت میکنم شما را با انصار زیرا
که دانسته‌اید حقهای ایشان را و سعیهای ایشان را نزد خدا و نزد رسول و نزد مومنان تو سود اوند برای شما در خانهای خود
و نصف میوه‌های خود را بشما بخشیدند و اختیار کردند شما را بر خود هر چند که خود محتاج بودند پس کسی که والی امر شود در میان
مسلمانان باید که نیکوکار انصار را بنوازد و از بدکردار ایشان عفو نماید و این آخر مجلسی بود که حضرت بر منبر نشست تا آنکه
حق تعالی را ملاقات کرد و شیخ مفید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه روایت کرده است که چون هنگام وفات حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شد جبرئیل بخدمت آنحضرت آمد و گفت که یا رسول الله آیا میخواهی که بدنیا برگردی حضرت فرمود که نمیخواهم
و آنچه از من بود تبلیغ رسالت الهی بعمل آوردم باز جبرئیل گفت که آیا میخواهی که بدنیا برگردی فرمود که نه بلکه رفیق اعلی را میخواهم
انبیا و اوصیا و دوستان خدا پس حضرت مردم را موعظه کرد و فرمود که ایها الناس پیغمبری بعد از من نیست و سنتی بعد از سنت من نیست پس هر که
بعد از من دعوی پیغمبری کند و یا بدعتی در دین من کند دعوای او و بدعت او در آتش است و هر که چنین دعوای کند او را بکشید
و هر که پیروی او کند در آتش است ایها الناس احیا کنید قصاص را و زنده بدارید حق را و پراکنده مشوید و مسلمانان باشید و انقیاد
کنید پیشوایان دین را تا از عذاب دنیا و آخرت سالم گردید پس این آیه را خواند کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله
قوی عزیز و ایضا بسند معتبر از ابو سعید خدری روایت کرده است که آخر خطبه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خواند
خطبه بود که در مرض آخر خواند و از خانه بیرون آمد تکیه کرده بر حضرت امیر المومنین و بر میمونه آزاد کرده خود پس بر منبر نشست و گفت
ایها الناس ترسی که در میان شما میگذارم دو چیز بزرگ را پس ساکت شد پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله این دو چیز کدامند
پس در غضب شد تا رنگ مبارکش سرخ شد و فرمود که من نگفتم آنرا مگر آنکه میخواستم تفسیر آن بکنم ولیکن از ضعف بیماری نفسم تنگ
شد پس فرمود که یکی از آنها قرآن است که ریسمانیست آویخته از آسمان بزمین و یک طرفش بدست شما و دیگری اهل بیت منند پس فرمود که بخدا
سوگند که این سخن را بشما میگویم و میدانم که مردانی چند هستند که هنوز در پشتهای اهل شرکند و بدنیا نیامده اند و امید از ایشان و اگر شما دارم پس
فرمود که بخدا سوگند که دوست نمیدارد ایشان را مگر آنکه حق تعالی رحمت خود را از ایشان محجوب میگرداند در روز قیامت راوی گفت که این حدیث
را بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم حضرت تصدیق آن فرمود و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که سلمان فارسی
رضی الله عنه گفت که بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم در مرضی که در آن مرض بعالم قدس رحلت نمود و در خدمت آنحضرت نشستم و از
احوال آنحضرت پرسیدم چون برخواستم که بیرون آیم فرمود که بنشین ای سلمان که گواه شوی بر امری که آن بهترین امور است چون نشستم
ناگاه دیدم که مردی چند از اهل بیت آنحضرت و مردی چند از اصحاب آنحضرت بخانه در آمدند و حضرت فاطمه صلوات الله علیها
نیز داخل شد و چون ضعف آنحضرت را مشاهده کرد گریه در گلویش گره شد و آب از دیده مبارکش فرو ریخت چون حضرت این حال
را مشاهده نمود فرمود که ای دختر چرا گریه میکنی خدا دیده ترا روشن گرداند و هرگز دیده ترا نگریاند حضرت فاطمه فرمود که چگونه نگریم

که ترا باین حال مشاهده میکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که ای فاطمه توکل کن بر خدا و صبر کن چنانچه صبر کردند
پدران تو که پیغمبران بودند و مادران تو که زنهای پیغمبران بودند آیا میخواهی بشارت دهم ترا ای فاطمه گفت بلی ای پدر بزر
گوار فرمود که مگر نمیدانی که حق تعالی پدر ترا اختیار کرد و امر کرد ~~[illegible]~~ او را بمرتبه پیغمبری رسانید و بر کافه خلق مبعوث
گردانید پس بعد از من علی را اختیار کرد و امر کرد مرا که ترا باو تزویج نمایم و او را بامر پروردگار برادر و وصی خود گردانم
ای فاطمه حق علی بر مسلمانان از حق همه کس عظیمتر است بر ایشان و در اسلام او از همه قدیمتر است و علم او از همه بیشتر
است و حلم او از همه فراوانتر است و در میزان قدرت و منزلت قدر او از همه گرانتر است پس حضرت فاطمه صلوات الله
علیها گفت بلی ای پدر بزرگوار حضرت فرمود که آیا زیاده بگویم در فضیلت شوهر و پسر عم تو گفت بلی ای پیغمبر خدا حضرت
فرمود که بدرستی که علی اول کسی است که ایمان آورد بخدا و رسول از این امت و بعد از او و پیش از همه کس خدیجه مادر تو
ایمان آورد و اول کسی که یاری من کرد در پیغمبری من علی بود ای فاطمه بدرستی که علی برادر منست و برگزیده من و پدر فرزندان
منست بدرستی که حق تعالی علی را چند خصلتهای نیکو عطا کرده است که احدی را پیش از او نداده است و احدی را بعد از او نخواهد داد
پس صبر نیکو کن و بدان که پدر تو در بهترین روزها بحق تعالی ملحق میگردد فاطمه گفت ای پدر اول مرا شاد کردی و آخر غمگین گر
دانیدی حضرت فرمود که ای دختر اینچنین است امور دنیا شادی دنیا با اندوه آن آمیخته است و صافی دنیا بکدورتش
مخلوطست آیا میخواهی که زیاده کنم برای تو ای دختر گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که حق تعالی خلایق را آفرید و ایشان را
دو قسمت کرد و مرا و علی را در قسمت نیکوتر قرار داد که ایشان اصحاب یمین اند و آن هر دو قسمت را قبیلها گردانید و مرا
و علی را در بهترین قبیلها قرار داده چنانچه فرموده است که وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقاکم پس آن قبیله را خانه آبادها گردانید و مرا و علی را در بهترین خانه آبادها قرار داد چنانچه
فرموده است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس حقتعالی اختیار کرد مرا و اهل
بیت را اختیار کرد علی علیه و حسن و حسین و ترا از ایشان پس من بهترین فرزندان آدمم و علی بهترین عرب و تو بهترین
زنان عالمیانی و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و از ذریت تست مهدی که حق تعالی به برکت او زمین را
پر میگرداند از عدالت بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد و فرات بن ابراهیم بسند معتبر از جابر انصاری روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض موت خود با حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت پدر و مادرم
فدای تو باد بفرست شوهر خود را طلب حضرت فاطمه بحضرت امام حسن علیه السلام گفت برو و بپدر خود بگو
که جد من ترا میطلبد چون حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه حاضر شد شنیدم که فاطمه میگفت که زهی الم و اندوه
جدای شدت و الم و آزار تو ای پدر پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دیگر شدتی بر پدر تو بعد از امروز
نیست و بدان ای فاطمه که برای پیغمبر گریبان نمی باید درید و روی نمی باید خراشید و واویلا نمی باید گفت ولیکن بگو

آنچه پدر تو در وفات ابراهیم فرزند خود گفت که چشمان میگرید و دل بدرد می آید و نمیگویم چیزی که موجب غضب شود پس فرمود که ای علی نزدیک
بیا چون نزدیک رفت فرمود که گوش خود را نزدیک دهان من بدار و گوش کن و چون عایشه و حفصه گوش دادند که سخن
حضرت را بشنوند فرمود که خداوندا گوشهای ایشان را بسد و کر دان که نشنوند پس فرمود که برادر من شنیده که حق تعالی
در قرآن فرموده است که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ یعنی بدرستی که آنان که ایمان
آورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشان بهترین خلقند حضرت امیر گفت بلی شنیده ام یا رسول الله حضرت فرمود که
ایشان تو و شیعیان تو و یاران تواند وعده گاه من و ایشان در روز قیامت نزد حوض کوثر است در هنگامی که همه امتها بدو
زانو در افتاده باشند و اعمال ایشان را بر حق تعالی عرض نمایند پس خدا بخواند تو و شیعیان ترا و بیائید با روها و دستها
و پاهای نورانی در حالتی که سیر و سیراب باشید یا علی شنیده که حق تعالی در قرآن فرموده است که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود
که ایشان یهودان و بنو امیه اند و اتباع ایشان دشمنان تو و شیعیان تواند مبعوث میشوند در روز قیامت گرسنه
و تشنه با روهای سیاه و با شقاوت و تعب و عذاب شدید و همین حدیث در کتاب سلیم بن قیس از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقول است و در تفسیر محمد بن عباس … از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست و ابن بابویه رحمه الله
بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هنگام وفات خود بحضرت
فاطمه صلوات الله علیها گفت که ای فاطمه چون من بمیرم روی خود را برای من مخراش و گیسوی خود را پریشان مکن و
واویلاه مگو و بر من نوحه مکن و نوحه گران را مطلب و در کتاب بشارة المصطفی روایت کرده است که چون حضرت
رنجور شد در بیماری که از آن از دنیا با آن مفارقت نمود حضرت فاطمه با حسن و حسین صلوات الله علیهم زار برداشته
بخدمت حضرت آمدند و چون آنحضرت را با آن حال مشاهده نمود بیتاب شد و بر روی آنحضرت افتاد و سینه خود را بر سینه
مبارک آنحضرت چسبانید و بسیار گریست پس حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن و صبر را پیشه کن پس حضرت فاطمه
برخواست و آب از دیده های مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله جاری شد و سه مرتبه گفت خداوندا ایشان اهل بیت
منند و من ایشان را میسپارم بهر مؤمنی و شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که چون رحلت حضرت رسالت
بریاض جنت نزدیک شد حضرت امیر المؤمنین را گفت یا علی سر مرا در دامن خود گذار که امر خداوند عالمیان رسیده
و چون جان من بیرون آید از آن بدست خود بگیر و بر روی خود بکش پس روی مرا بسوی قبله بگردان و متوجه تجهیز من شو
اول تو بر من نماز کن و از من جدا مشو تا مرا بقبر من بسپاری و در جمیع این امور از حق تعالی یاری بجو چون حضرت
امیر المؤمنین سر مبارک آن سرور را در دامن خود گذاشت حضرت بیهوش شد پس حضرت فاطمه نظر بجمال بیمثال آنحضرت
میکرد و میگریست و نوحه میکرد و شعری خواند که مضمونش اینست سفید روئی که ببرکت روی او طلب باران میکنند

و فریاد رس یتیمان و پناه بیوه زنانست چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله صدای فاطمه را شنید دیده خود را
گشود و باواز ضعیفی گفت که ای دختر عم تو ابو طالب این آیت را مگو ولیکن بگو وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ
أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ و چون فاطمه بسیار گریست حضرت او را بنزدیک خود طلبید و رازی در گوش او
گفت و او شاد شد و چون روح آنحضرت مفارقت کرد حضرت امیر دست خود را زیر روی آنحضرت برد پس دست خود را بلند کرد و بر
روی خود کشید و دیده های حق بین او را پوشانید و جامه بر قامت پاک او کشید پس از حضرت فاطمه صلوات الله علیها پرسیدند که آن
چه راز بود که حضرت رسول الله در گوش تو گفت که اندوه تو بشادی مبدل شد و قلق و اضطراب تو تسکین یافت حضرت فاطمه
صلوات الله فرمود که پدر بزرگوار مرا خبر داد که اول کسی که از اهل بیت او باو ملحق خواهد شد من خواهم بود و مدت حیات من
بعد از او امتدادی نخواهد داشت و باین سبب شادی و اندوه و حزن من تسکین یافت زیرا که دانستم که مدت مفارقت
من و آنحضرت بسیار نخواهد بود فصل … در بیان کیفیت وقوع مصیبت کبری و داهیه عظمی یعنی وفات سید انبیا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و کیفیت تغسیل و تکفین و نماز بر آنحضرت و وقایعی که مقارن آن و بعد از آن بوقوع پیوسته است بدانکه اکثر علمای
خاصه و عامه را اعتقاد آنست که ارتحال سید انبیا بعالم بقا در روز دوشنبه بوده است و اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که روز بیست و هشتم
ماه صفر بوده است و اکثر علمای عامه دوازدهم ماه ربیع الاول گفته اند و محمد بن یعقوب کلینی از علمای ما باین قول قایل شده است
و قول اول اصح و اشهر است و بعضی از علمای دوم ماه ربیع الاول و بعضی اول ماه ربیع و بعضی هیجدهم ماه ربیع و بعضی هشتم ربیع گفته اند
و خلافی نیست که در آن وقت از سن شریف آنحضرت شصت و سه سال گذشته بود و سال دهم هجرت بود و در کشف الغمه از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت در سال دهم هجرت بعالم بقا رحلت نمود و از عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال گذشته
بود چهل سال در مکه ماند تا وحی بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال دیگر در مکه ماند چون به مدینه هجرت نمود پنجاه و سه سال از عمر شریفش گذشته بود و ده سال
بعد از هجرت در مدینه ماند و وفات آنحضرت در روز دوشنبه ماه ربیع الاول واقع شد که باین قول کسی از علمای شیعه قایل نشده اند و شاید محمول بر تقیه
بوده باشد و ایضا در کشف الغمه آورده اند که عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود و با پدر خود دو سال و چهار ماه ماند و چون عبد المطلب وفات یافت
هشت سال از عمر شریفش گذشته بود و بعد از او ابو طالب کفایت و حمایت او مینمود و بعضی گفته اند که در وقت وفات پدر خود هفت
ماه بود و چون شش سال از عمر شریفش گذشته مادرش برحمت الهی واصل شد و چون عم او ابو طالب بریاض جنت رحلت نمود
از عمر آنحضرت چهل و شش سال و هشت ماه و بیست و چهار روز گذشته بود بعد از سه روز حضرت خدیجه از دنیا رحلت نمود پس
باین سبب آن سال را عام حزن گفتند و آنحضرت بعد از بعثت سیزده سال در مکه … روز یا شش روز در غار پنهان بود
و بعد از آن بسوی مدینه هجرت نمود و در روز دوشنبه یازدهم ماه ربیع الاول داخل مدینه شد و ده سال در مدینه ماند پس در بیست و هشتم ماه صفر برحمت
خالق قضا و قدر فایض گردید در سال یازدهم هجرت و قطب راوندی از ابن عباس روایت کرده است که روزی ابو سفیان لعین
بخدمت حضرت سید المرسلین آمد و گفت یا رسول الله میخواهم از تو سؤالی کنم حضرت فرمود که اگر میخواهی من خبر دهم از

سوال بیش ازانکه بکویی کفت بلی حضرت فرمود که آمده از من سوال کنی که عمر من چه قدر خواهد بود کفت بلی یا رسول الله حق
فرمود که شصت و سه سال زندکانی خواهم کرد ابوسفیان کفت که کواهی میدهم که تو راست میکویی حضرت فرمود که بزبان میکویی
نه بدل و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود که روزه مکیر و سفر مکن
در دو روز دوشنبه که درین روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود برین مضمون از ائمه اطهار صلوات الله علیهم
احادیث بسیار منقول شده است و شیخ طوسی و دیکران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه روایت کرده اند که آنحضرت فرمود
که چون مصیبتی بتو برسد بیاد آور مصیبت رسول صلی الله علیه و آله را که مردم چنین مصیبتی نرسیده و نخواهد رسید هرکز و ابن شهرآشوب
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کفت یا علی هر کسی که مصیبتی برسد مصیبت مرا یاد کند که آن عظیمترین مصیبتها
و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که جبرئیل برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله چهل درهم کافور بهشت برای حنوط آنحضرت
آورد پس حضرت آنرا سه قسمت مساوی فرمود و یک قسمت را برای خود نکاه داشت و یک قسمت را بعلی داد و یکی را بفاطمه صلوات
الله علیهم و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که بخدمت رسول صلی الله علیه و آله رسیدم در
وقتی که بیمار بود دیدم که سر آنحضرت در دامن کسیست که از وخوشروتر ندیده بودم و حضرت رسول الله در خواب بود چون داخل شدم آن مرد کفت
نزدیک پسر عم خود را بکیر که تو سزاوارتری باو از من چون نزدیک رفتم آن مرد برخواست و سر آنحضرت را در دامن من کذاشت چون ساعتی نشستم حضرت
بیدار شد و فرمود که بکجا رفت آن مرد که سر من در دامن او بود آنچه کذشته بود بخدمت آنحضرت عرض کردم حضرت فرمود که آن مرد را شناختی
کفتم نه پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که او جبرئیل بود و چون آزار من عظیم بود با من سخن میکفت تا آنکه درد من سبک شد و مشغول سخن او
کردیدم و بخواب رفتم و ابن بابویه روایت کرده است که عبدالله بن مسعود کفت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که ترا
که غسل خواهد داد چون وفات یابی حضرت فرمود که هر پیغمبر را وصی او غسل میدهد کفتم وصی تو کیست یا رسول الله کفت علی ابن
ابوطالب پرسیدم که چند سال بعد از تو زندکانی خواهد کرد فرمود که سی سال چنانچه یوشع بن نون وصی موسی زندکانی کرد و صفرا
دختر شعیب که زوجه حضرت موسی بود بر او خروج کرد و کفت من سزاوارترم بخلافت موسی از تو و یوشع با او مقابله کرد و
لشکر او را کشت و او را اسیر کرد و کرامی داشت و بدرستی که دختر ابوبکر بر علی خروج خواهد کرد با چندین هزار نامرد از امت
من و علی اکثر آن لشکر او را خواهد کشت و او را اسیر خواهد کرد و بعد از اسیر کردن با او احسان خواهد کرد و کلینی و صفار و شیخ
طوسی و ابن بابویه و قطب راوندی و دیکران بسندهای معتبر بسیار از حضرت امیرالمؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر
صادق صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
طلبید و فرمود که یا علی چون بمیرم شش مشک آب بکش از چاه غرس پس مرا نیکو غسل ده بآن آب و مرا حنوط و کفن کن
و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شوی کریبان مرا بکیر و مرا بنشان و هرچه خواهی سوال کن که هرچه پرسی ترا جواب میکویم پس
حضرت چنین کرد و فرمود که درین موضع نیز هزار باب از علم مرا تعلیم نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح میشود و در روایت

دیگر

دیگر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که از آنحضرت سوال کردم مرا خبر داد از آنچه واقع خواهد شد
تا روز قیامت پس هیچ کروهی از مردم نیستند مکر آنکه میدانم که هدایت ایشان و کمراه ایشان کیست و بروایت دیکر آنچه
حضرت املا فرمود در آن وقت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه همه را نوشت و شیخ طوسی بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را
کفت که یا علی چون بمیرم مرا غسل ده که احدی عورت مرا نبیند بغیر از تو مکر آنکه دیده های او کور میشود پس حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه کفت یا رسول الله تو مرد کرانی هستی و مرا یاری نیست از کسی که مرا یاری دهد بر غسل تو حضرت فرمود که
جبرئیل علیه السلام با تست و ترا یاری خواهد کرد بر غسل من و امر کن فضل بن عباس را که آب بدست تو بدهد بکوی او را
عصابه بر دیده ببندد که اکر نظرش بر عورت من افتد کور میشود و ابن بابویه بسندهای معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که دو مرد از قریش بخدمت حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه آمدند حضرت فرمود که میخواهی
که شما را خبر دهم از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله کفتند بلی حضرت فرمود که پدرم صلوات الله علیه مرا خبر داد که سه روز
پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و کفت ای احمد بدرستی که خداوند عالمیان مرا فرستاده
است بسوی تو و کرامی داشتن تو و تفضیل تو و سوال میکند از تو از حالتی که خود بهتر میداند از تو و میکوید که چکونه میبابی
خود را ای محمد حضرت فرمود که ای جبرئیل خود را غمکین و شدت میبابم و چون روز سیم شد جبرئیل نازل شد با ملک الموت و با ایشان
ملکی بود که او را اسمعیل میکویند و او در هوا بر هفتاد هزار فرشته موکل است پس جبرئیل پیش از ایشان آمد و از جانب حق تعالی
همان پیغام سابق را آورد و حضرت همان جواب را فرمود پس ملک الموت رخصت طلبید که داخل شود در خانه آنحضرت پس
جبرئیل کفت ای احمد این ملک الموت است و رخصت میطلبد که بخانه تو در آید و رخصت نطلبیده است بر داخل شدن بخانه احدی
پیش از تو و رخصت نخواهد طلبید از احدی بعد از تو حضرت فرمود که رخصت ده او را که داخل شود پس جبرئیل او را رخصت
داد چون ملک الموت داخل شد نزدیک آمد و بقدم ادب در خدمت آنحضرت ایستاد و کفت ای احمد بدرستی که حق تعالی
مرا فرستاده بسوی تو و امر کرده است که اطاعت کنم ترا در هرچه مرا بآن امر نمای اکر فرمای که جان ترا قبض کنم میکنم و اکر
فرمای که بر کردم بر میکردم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اکر ترا امر کنم که بر کرد بر کردی و مرا بکذاری خواهی کرد
ای ملک الموت کفت بلی چنین مامور شده ام که اطاعت کنم ترا در هرچه بفرمای پس جبرئیل کفت ای احمد بدرستی که حق تعالی
مشتاق لقای تو کردیده است پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای ملک الموت مشغول شو بآنچه مامور شده
پس حضرت جبرئیل علیه السلام کفت که این آخر آمدن منست بر زمین تو بودی حاجت من از دنیا با تو کار داشتم و دیکر مرا
بدنیا حاجتی نیست پس چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت نمود شخصی آمد و ایشان را تعزیت فرمود که
صدای او را می شنیدند و او را نمیدیدند پس کفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته کل نفس ذائقة الموت و انما

يُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ يعنى هر نفسى چشنده
مرگست و بدرستى كه تمام داده ميشويد مزدهاى خود را در روز قيامت پس هر كه دور كردانيده شود از آتش جهنم و داخل كردانيده
شود در بهشت پس رستكارى كرديده است و نيست زندكانى دنيا مكر متاع فريب پس كفت بدرستى كه رحمت الهى صبر فرماينده است از
هر مصيبتى و خدا خلف است از هر كه هلاك شود و ثواب كه در نمى يابد آنچه را فوت شود پس بر خدا اعتماد كنيد و از و اميد داريد بدرستى كه
مصيبت يافته كسى است كه از ثواب خدا محروم كردد السلام عليكم و رحمة الله و بركاته پس حضرت امير المومنين صلوات الله عليه فرمود كه
حضرت خضر عليه السلام بود كه بتعزيت ما آمده بود و ايضاً ابن عباس روايت كرده است كه چون حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله در بستر بيمارى خوابيد
اصحاب آنحضرت بر كرد او جمع كرديدند عمار بن ياسر رضى الله عنه برخواست و كفت مادر و پدرم فداى تو باد يا رسول الله چون بجوار رحمت پروردكار خود
واصل كردى كى از ميان ما ترا غسل خواهد داد حضرت فرمود كه غسل دهنده من عليست زيرا كه هر عضوى از اعضاى مرا كه قصد ميكند كه
بشويد ملايكه بر شستن آن عضو اعانت ميكنند كفت پدر و مادرم فداى تو باد كى از ما بر تو نماز خواهد كرد حضرت فرمود كه ساكت شو خدا
ترا رحمت كناد پس رو بحضرت امير المومنين صلوات الله عليه آورد و كفت اى پسر ابو طالب كه چون ببينى كه روح من از بدن من
مفارقت نمود مرا غسل ده غسل نيكو و كفن كن مرا درين دو جامه كه پوشيده ام با دو جامه سفيد مصرى يا دو برد يمانى و كفن مرا بسيار
كران مكردان و مرا برداريد تا بر كنار قبر بكذاريد پس اول كسى كه بر من نماز خواهد كرد خداوند جبار خواهد بود كه بر عرش عظمت و جلال
خود بر من صلوات خواهد فرستاد و بعد از ان جبرئيل و اسرافيل و ميكائيل با لشكرها و جماعات ملايكه كه نميدانند عدد ايشان را بغير از خداوند
عالميان بر من نماز خواهند كرد پس آنها كه احاطه بر عرش الهى كرده اند پس بعد از ايشان ساكنان هر آسمانى كه بعد از آسمان ديكر بر
من نماز خواهند كرد پس جميع اهل بيت من و زنان من در مرتبه قرب و منزل ايشان ايما كنند ايما كردنى و سلام كنند بر من
سلام كردنى و آزار نرسانند مرا بصداى كريه كننده و ناله كننده پس كفت كه اى بلال مردم را از براى من بطلب كه در مسجد جمع شوند چون جمع شدند حضرت
بيرون آمد و عمامه مبارك را بر سر بسته بود و بر كمان خود تكيه فرموده بود تا آنكه بر منبر بالا رفت و حمد و ثناى الهى ادا كرد و فرمود كه اى
كروه اصحاب من چكونه پيغمبرى بودم براى ايا جهاد نكردم در ميان شما آيا دندان پيش مرا نشكستند آيا جبين مرا خاك
آلوده نكردند آيا خون بر روى من جارى نكرديد تا آنكه ريش من رنكين شد آيا متحمل شدت و تعب نشدم از نادانان قوم آيا سنك كرسنكى
بر شكم نبستم براى ارشاد امت خود صحابه كفتند بلى يا رسول الله بتحقيق كه صبر كننده بودى از براى خدا و نهى كننده بودى از بديها
پس جزا دهد خدا ترا از ما بهترين جزاها حضرت فرمود كه خداى تعالى حكم كرده است و سوكند ياد نموده است
كه دنكذرد از ظلم ستمكارى پس سوكند ميدهم شما را بخداى كه هر كه او را از محمد صلى الله عليه و آله مظلمه بوده باشد البته برخيزد و از قصاص
بستاند كه قصاص در دنيا نزد من محبوب تر است از قصاص عقبى در حضور كروه ملايكه و انبيا پس مردى از آخر مردم برخواست
كه او را سواده بن قيس ميكفتند و كفت پدر و مادرم فداى تو باد يا رسول الله در هنكامى كه از جانب طايف مى آمدى من با
استقبال تو آمده بودم و تو بر ناقه عضبا سوار بودى و عصاى ممشوق خود را در دست داشتى چون بلند كردى كه آن را براحله

بزنى بر شكم من آمد ... [illegible]
نشنا بند و باز مدهوش شدند پس در ين حال حسن مجتبى و حسين سيد شهدا از در در آمدند و چون نظر ايشان بر جمال مثال آن
بركزيده ذو الجلال افتاد و آنحضرت را برآن حال مشاهده كردند فرياد وا جداه و وا محمداه برآوردند و فغان كنان خود را
بر سينه آنحضرت افكندند حضرت امير خواست كه ايشان را دور كند در ين حال حضرت رسالت بهوش آمد و كفت يا على
بكذار كه من اين دو كل بوستان خود را ببويم و ايشان كل خار مرا ببويند و من ايشان را وداع كنم و ايشان مرا وداع
كنند بدرستى كه ايشان بعد از من مظلوم خواهند بود و بتيغ ظلم و بزهر ستم كشته خواهند شد پس سه مرتبه فرمود كه لعنت
خدا بر كسى باد كه بر ايشان ستم كند پس بسوى حضرت امير المومنين صلوات الله عليه دراز كرد و آنحضرت را كشيد تا آنكه بزير
لحاف خود در برد و دهان خود را بر دهان او و بروايت ديكر در كوش او كذاشت و با او راز بسيار كفت و اسرار الهى و علوم غير متناهى
بر كوش او ميخواند تا آنكه مرغ روح مقدسش بسوى آسمان عرش رحمت پرواز كرد پس حضرت امير مومنان از زير لحاف آن پيغمبر
بيرون آمد و كفت حق تعالى شما را عظيم كرداند در مصيبت پيغمبر شما بدرستى كه خداوند عالميان روح او را بسوى
خود برد پس صداى خروش و شيون از اهل بيت رسالت بلند شد جمعى قليل از مومنان كه بغصب خلافت مشغول نكرديده بودند
در تعزيه و مصيبت با ايشان موافقت نمودند ابن عباس كفت كه از حضرت امير پرسيدند كه چه راز بود كه حضرت رسالت
پناه كفت در هنكامى كه ترا بزير لحاف خود برد حضرت فرمود كه هزار باب علم تعليم من نمود كه از هر بابى هزار باب ديكر كشوده
ميشود و ابن بابويه بسند معتبر روايت كرده است كه حضرت امير المومنين صلوات الله عليه و آله فرمود كه اول بلاها و امتحانها كه
بعد از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله بر من وارد شد آن بود كه مرا بخصوص در ميان مسلمانان بغير از حضرت رسالت
پناه صلى الله عليه و آله مونس و ياورى نبود كه اعتماد بر و نمايم و اميدوارى از و داشته باشم او مرا در خرد سالى تربيت نمود
و در بزركى پناه داد و از يتيمى بدر آورد و خرج من و عيال مرا متكفل كرديد و مرا بى نياز كردانيد از طلب و محتاج نشدم بركت
آنحضرت بكسب اينها بنعمتى چند بود از آنحضرت بر من در امور دنيا و اينها با بسيارى كم بود در جنب آنچه مرا بآن مخصوص كردانيد
از ترقى فرمودن درجات عاليه و كمالات نفسانى و ممتاز كردانيدن بعلوم ربانى و راهنماى سلوك مراتب قرب و وصال
ملك تعالى و متحلى كردانيدن بآداب حسنه در اقوال و افعال پس نازل شد بر من از وفات آنحضرت الم و اندوهى چند كه كمان
ندارم كه اكر آنها را بر كوهها بار ميكردند تحمل آنها نميتوانستند پس مردم را در ان مصيبت بر احوال مختلف يافتم بعضى جزع
ايشان بمرتبه بود كه ضبط خود نميتوانستند كرد و قوت بر تحمل آن مصيبت عظيم نداشتند شدت جزع صبر ايشان را زايل كرده
بود و عقل ايشان را بر ايشان كرده بود و حايل كرديده بود ميان او و فهميدن و فهمانيدن و كفتن و شنيدن اين
بود حال خويشان آنحضرت و از اهل بيت او و فرزندان عبد المطلب و ساير مردم بعضى تعزيت ميكفتند و مرا بصبر
ميفرمودند و بعضى مساعدت و يارى ايشان در كريه بودند و با ايشان در جزع شريك ميشدند پس با چنين مصيبتى عظيم كه
ناكاه رو بمن آورد خود را بر شكيبائى داشتم و خاموشى را اختيار كردم و مشغول كرديدم بآنچه مرا امر فرموده بود

از تجهیز نمودن و غسل دادن و حنوط و کفن کردن و نماز بر او گذاردن و او را در قبر سپردن و جمع کردن کتاب خدا و مرا از این امر ضروری تر که از جانب آنحضرت مامور شده بودم مانع نشد گریه بیتابانه و نه آه و ناله و نه حرقت گزنده و نه مصیبت بدرد آورنده تا آنکه ادا کردم در این امور آنچه از حق تعالی بر من لازم گردیده بود و دندان دردها و مصیبتها را بر خود شکستم از روی صبر و شکیبائی و امیدواری رحمت نامتناهی الهی و ابن شهرآشوب از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در مرض وفات روزی مدهوش شد ناگاه کسی در خانه را کوبید حضرت فاطمه گفت کیست گفت مردی غریبم و آمده ام که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوالی کنم آیا دستوری میدهی که در خانه در آیم حضرت فاطمه گفت برگرد خدا ترا رحمت کند که حضرت رسول بمرض خود مشغول است و نمیتواند بر در رفت و بعد از اندک زمانی برگشت و باز در را کوبید گفت غریبی رخصت میطلبد که بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در آید باز گفت میشنید غریبی را از این حال حضرت رسالت پناه بهوش باز آمد و دیده مبارک خود را گشود و فرمود که ای فاطمه میدانی که این کیست گفت نه یا رسول الله فرمود که این پراکنده کننده جماعتهاست و درهم شکننده لذتهاست و این ملک الموت است پیش از من از کسی رخصت نطلبیده است و بعد از من از کسی رخصت نخواهد طلبید و برای کرامتی که من نزد پروردگار خود دارم از من دستوری طلب مینماید دستوری ده او را پس حضرت فاطمه گفت که بخانه در آی خدا ترا رحمت کند پس داخل شد مانند نسیم تند و سلام کرد بر اهل بیت رسالت و گفت السلام علی اهل بیت رسول الله پس حضرت رسول وصیت کرد حضرت امیر المؤمنین را بصبر از آنچه در دنیا از اهل بیت جور و جفا ملاقات نماید و بحفظ کردن حضرت فاطمه و با آنکه قرآن را جمع کند و قرضهای آنحضرت را ادا کند و غسل دهد جسد او را و بر دور قبر آنحضرت دیواری بسازد و حسن و حسین صلوات الله علیهما را محافظت نماید و در کشف الغمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون وفات سید انبیا صلی الله علیه و آله رسید مردی رخصت طلبید که بخدمت حضرت در آید حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله بیرون رفت و پرسید که چکار داری گفت میخواهم که بآنحضرت ملاقات کنم حضرت امیر گفت که در این وقت ملازمت آنحضرت میسر نیست بگو چه کار داری گفت کار ضروری دارم و البته میباید بخدمت او برسم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد و برای او رخصت طلبید حضرت فرمود که بگو در آید چون داخل شد نزد بالین آنحضرت نشست و گفت ای پیغمبر خدا من برسالت از جانب حق تعالی بنزد تو آمده ام فرمود که تو کیستی گفت منم ملک الموت حق تعالی مرا فرستاده است که ترا مخیر گردانم میان لقای او و برگشتن بدنیا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مرا مهلت ده تا جبرئیل علیه فرود آید و با او مشورت نمایم پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا رسول الله آخرت بهتر است برای تو از دنیا و حق تعالی در آخرت از قرب و کرامت و منزلت و شفاعت آنقدر بتو خواهد داد که خوشنود گردی و لقای حق تعالی برای تو نیکوتر است از بقای دنیا پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملک الموت را گفت که بآنچه مامور شده از جانب حق تعالی اقدام نما جبرئیل علیه السلام گفت ای ملک الموت

تعجیل

تعجیل مکن تا من بنزد پروردگار خود روم و برگردم ملک الموت گفت که جان مقدس او بجائی رسیده است که نمیگذارم تا بیرون آید پس جبرئیل گفت که این آخر آمدن من بود در زمین و دیگر بالیدن زمین حاجتی نیست و شیخ مفید از شیخ طوسی روایت کرده است که ابوبکر بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد در وقتی که مرض آنحضرت سنگین شده بود و گفت یا رسول الله اجل تو کی خواهد بود حضرت فرمود که حاضر شده است اجل من ابوبکر گفت که بازگشت تو بکجا است فرمود که بسوی سدرة المنتهی و جنت المأوی و رفیق اعلی و عیش گوارا و جرعهای شراب قرب حق تعالی ابوبکر گفت کی ترا غسل خواهد داد فرمود که هر که از اهل بیت من نزدیکتر است پرسید که در چه چیز ترا کفن کنند فرمود که در همین جامها که پوشیده ام یا در حلهای یمنی یا در جامهای سفید مصری گفت چگونه بر تو نماز کنند در هنگام عزا و شغل از مردم برخواست و در و دیوار طلبیده اند حضرت فرمود که صبر کنید خدا عفو کند از شما چون مرا غسل دهند و کفن کنند مرا بر همین تخت بگذارید بر کنار قبر من و ساعتی بیرون روید و مرا تنها بگذارید و اول کسی که بر من نماز کند خداوند عالمیان است پس حضرت میفرماید ملائکه بر من نماز کنند و اول کسی که نازل میشود جبرئیل است پس اسرافیل پس میکائیل پس ملک الموت پس لشکرهای ملائکه همگی فرود می آیند و بر من نماز میکنند پس فوج فوج باین خانه در آئید و بر من صلوات فرستید و سلام کنید و مرا آزار مکنید بگریه و فریاد و ناله باید که اول کسی که از آدمیان بر من نماز کنند نزدیکان اهل بیت من باشند بعد از آن زنان و کودکان اهل بیت و بعد از ایشان مردم دیگر ابوبکر گفت که کی داخل قبر تو خواهد شد فرمود که هر که از اهل بیت بمن نزدیکتر است با ملکی چند که شما ایشان را نخواهید دید پس فرمود که برخیزید آنچه گفتم بدیگران برسانید و ایضا از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که در بیماری آخر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل هر روز و هر شب بر آنحضرت نازل میشد و میگفت السلام علیک پروردگارت ترا سلام میرساند و میفرماید که چگونه می یابی خود را اگر چه از حال تو بهتر از تو میداند ولیکن میخواهد که کرامت و شرف تو زیاده گرداند چنانچه ترا بر جمیع خلق فضیلت داده است و خواست که عیادت بیماران سنتی گردد در امت تو اگر آنحضرت در جواب میفرمود که درد دارم جبرئیل در جواب میگفت که ای محمد هیچکس گرامی تر نیست نزد حق تعالی از تو و برای آن ترا درد داده است که دوست میدارد که صدای ترا بشنود و میخواهد که درجات ترا در آخرت بلندتر گرداند و اگر آنحضرت میفرمود که من در راحت و عافیتم جبرئیل گفت که خدا را حمد کن بر عافیت که حق تعالی حمد حامدان را می پسندد و نعمت خود را بر ایشان فزون میگرداند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هرگاه جبرئیل نازل میشد و آثار آمدن او بر ما ظاهر میگردید همه از آنخانه بیرون میرفتند بغیر از من پس مرتبه آخر جبرئیل با آن حضرت گفت که یا محمد پروردگار تو ترا سلام میرساند و از حال تو سوال مینماید با آنکه او بهتر میداند حضرت فرمود که خود را بر جناح سفر آخرت می بینم و آثار مرگ را مشاهده مینمایم جبرئیل گفت یا محمد بشارت باد ترا که حق تعالی میخواهد که بسبب این حال که در تست درجات ترا بلند گرداند از آنجهت با آنکه درجه هیچکس بدرجه تو نمیرسد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل ملک الموت رخصت طلبید و بخانه

من حاصل شده من از ملت طلب نیدم تا تو نزد من آئی جبرئیل گفت یا محمد پروردگار عالمیان بسوی تو مشتاقست و ملک الموت
بغیر از تو از هیچکس رخصت نطلبیده و نخواهد طلبید حضرت فرمود که ای جبرئیل حرکت کن تا ملک الموت برگردد پس حضرت زنان
و فرزندان خود را طلب نمود که ایشان را وداع کند و حضرت فاطمه را فرمود که نزدیک من بیا ای دختر پس آنحضرت فاطمه را در بر گرفت
و بوسید و رازی در گوش او گفت چون حضرت فاطمه سر برداشت آب از دیده های مبارکش ریخت پس حضرت باز دیگر او را نزد
خود طلبید و در بر کشید و رازی در گوش او گفت سر برداشت خندان گردید پس زنان آنحضرت از آن حال تعجب کردند و چون از آنحضرت
سؤال کردند فرمود که اول مرتبه خبر وفات خود را بمن گفت و بآن سبب گریان شدم و در مرتبه دوم فرمود که ای دختر من جزع مکن که من از
پروردگار خود سؤال کرده ام که اول کسی که از اهل بیت من بسوی من آید تو باشی و دعا مستجاب گردانیده و بعد از من در دنیا
بسیار نخواهی ماند و باین سبب شاد و خندان شدم پس حضرت امام حسن و امام حسین را طلبید و ایشان را بوسید
و آب از دیده های مبارکش ریخت و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از
دنیا مفارقت نمود پرده پیش آنحضرت آویختند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پشت پرده نشسته بود
و از غایت اندوه دستهای خود را بر زیر روی خود گذاشته بود و چون باد میوزید آن پرده بر روی مبارک آنحضرت
میخورد و صحابه بر در خانه آنحضرت و در مسجد پر شده بودند و صداها بناله و زاری بلند کرده بودند و از حسرت از دیده میریختند
و خاک مذلت بر سر خود می بیختند ناگاه صدای از اندرون خانه حضرت بلند شد که گوینده را ندیدند و صدای او را شنیدند که گفت بسم طاهر
و مطهر است او را دفن کنید و غسل مدهید چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این صدا را شنید دانست که صدای شیطانست و
از فتنهٔ مردم ترسید سر از زانوی اندوه برداشت و فرمود که دور شو ای دشمن خدا که آنحضرت مرا امر کرده که او را غسل دهم و کفن کنم و
دفن کنم و این سنت برای همه کس جاریست تا روز قیامت پس منادی ندا کرد بغیر آن صدای اول که ای علی ابن ابی طالب بپوشان عورت
پیغمبر خود را و در وقت غسل پیراهن او را از بدن بیرون مکن و شیخ مفید و سید رضی الدین رضی الله عنهما و دیگران بسندهای معتبر از ابن
عباس روایت کرده اند که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه متوجه غسل آنحضرت گردید و عباس حاضر بود و فضل ابن عباس
آنحضرت را مدد مینمود چون از غسل آنحضرت فارغ گردید و آن حضرت را کفن کرد جامه را از روی مبارک آنحضرت دور کرد و گفت پدر
و مادرم فدای تو باد طیب و نیکو و پاکیزه بودی در حیات و بعد از موت منقطع شد بوفات تو آنچه منقطع نشده بود بوفات احدی از خلق
از پیغمبری و نازل شدن وحی از آسمان مصیبت تو چندان عظیم شد که تسلی فرماینده مصیبتهای دیگران گردید و محنت وفات
تو چندان عام گردید که همه خلق مصیبتند در تعزیت تو و اگر نه آن بود که امر کردی بصبر کردن و نهی کردی از جزع نمودن هر آینه
آبهای چشم خود را در مصیبت تو فرو میریختم و هر آینه در مصیبت تو همیشه گریه میکردم و جراحت مفارقت ترا هرگز از سینه
بیرون نمیکردم و اینها در مصیبت تو اندکیست از بسیار و اندوه و حسرت را چاره نمیتوان کرد و خون مفارقت تو برطرف شدنی نیست
پدر و مادرم فدای تو باد یاد کن مرا نزد پروردگار خود و ما را از خاطر خود بیرون مکن پس بر روی آنحضرت در افتاد و روی مبارک

را بوسید و آه مفارقت حسرت از سینه پر درد برکشید پس جامه را از روی آنحضرت پوشانید و در بصائر بالاسناد
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را غسل داده حق تعالی
یاوران گفت و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بعالم بقا رحلت نمود نازل شدند جبرئیل و ملائکه و روح که در شب قدر بر آنحضرت نازل میشدند پس حق تعالی
دیدهٔ امیر المؤمنین صلوات الله علیه را منور گردانید که ایشان را از منتهای آسمانها تا زمین می دید و ایشان معاونت
آنحضرت مینمودند در غسل دادن آنحضرت و نماز کردن بر او و قبر شریف آنحضرت را حفر میکردند و بخدا سوگند که کسی بغیر از
ملائکه قبر آنحضرت را نکندند تا آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آنحضرت را بقبر برد ایشان با آنحضرت
داخل قبر شدند و حضرت را در قبر گذاشتند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ملائکه بسخن آمد و حق تعالی گوش امیر المؤمنین
را شنوای آن سخنان داد و شنید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملائکه را سفارش امیر المؤمنین میکند
پس حضرت گریان شد و شنید که ملائکه در جواب گفتند که ما در خدمت و اعانت و یاری و خیرخواهی او تقصیر نخواهیم کرد
و او صاحب ما و امام و پیشوای ما بعد از تو پیوسته نزد او خواهیم آمد و لیکن او بغیر این مرتبه ما را نخواهد دید و صدای ما را
خواهد شنید چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعالم قدس رحلت نمود جبرئیل و ملائکه و روح باز بر حسن و حسین
صلوات الله علیهما نازل شدند و ایشان ملائکه را دیدند و واقع شد آنچه در وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله وا
قع شده بود و دیدند حضرت رسالت پناه صلعم که مدد میکردند در غسل و کفن و دفن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و چون امام حسن صلوات الله علیه بسرای باقی ارتحال نمود حضرت امام حسین صلوات الله علیه جبرئیل و ملائکه و روح و رسول
خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهم را دید که نازل شدند که در غسل و کفن و دفن با او موافقت نمودند و چون حضرت امام
حسین صلوات الله علیه شهید شد حضرت علی بن الحسین صلوات الله جبرئیل و ملائکه و روح و حضرت رسول و امیر المؤمنین
و امام حسن را دید که حاضر و در همه امور یاری آنحضرت مینمودند و چون حضرت علی ابن الحسین صلوات الله علیه بریاض
جنت رحلت نمود حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه حضرت رسول و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات
الله علیهم را دید که مدد میکردند جبرئیل و ملائکه و روح را در معاونت آنحضرت و چون حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بسرای
آخرت رحلت نمود من دیدم رسول خدا و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین صلوات الله علیهم
اجمعین را که مدد میکردند ملائکه و روح در غسل و کفن و دفن و نماز آنحضرت و یاری من در همه امور مینمودند و این حکم
جاری و باقیست تا آخر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین مؤلف گوید که شاید مراد از آن احادیثی که گذشت که
جبرئیل فرمود که دیگر من بر زمین نازل نمیشوم مراد آن باشد که برای وحی نازل نمیشوم تا باین اخبار منافات نداشته باشد
و محتملست که بعد از آن حضرت بر زمین نمی آمده باشد و در هوا این امور را بعمل می آورده باشد و الله تعالی یعلم

وکلینی و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در سه جامه کفن کرده‌اند یکی برد حبری سرخ بود
و دو جامه سفید از صحار یمن و ایضاً بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که عباس بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام آمد و گفت که مردم اتفاق کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در بقیع دفن کنند و ابوبکر پیش بایستد و بر آنحضرت نماز
کند چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه دانست که آن منافقان اراده فساد دارند از خانه بیرون آمد و فرمود که ایها الناس بدرستی که رسول
صلی الله علیه و آله امام و پیشوای ما بود در حال حیات و بعد از وفات و خود فرموده که من دفن میشوم در بقعه که در آنجا قبض روح من
میشود و چون ایشان در غصب خلافت مطلب خود را بعمل آورده بودند درین باب با آنحضرت مضایقه نکردند و گفتند آنچه
میدانی بکن پس حضرت در پیش در ایستاد و خود بر او نماز کرد و بعد از آن رخصت فرمود صحابه را که ده نفر داخل میشدند و ایشان
بر دور جنازهٔ آنحضرت می ایستادند و حضرت امیر المؤمنین در میان ایشان می ایستاد و این آیه را میخواند ان الله
وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس این آیه را میخواندند و صلوات بر آنحضرت میفرستادند
و بیرون میرفتند تا آنکه اهل مدینه همه بر آن حضرت صلوات فرستادند و شیخ طبرسی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که
ده نفر داخل میشدند و چنان بر آنحضرت نماز میکردند بی امامی و در روز دوشنبه و شب سه شنبه تا صبح و در سه شنبه تا شام تا آنکه
خورد و بزرگ مرد و زن از اهل اطراف مدینه همه بر آن حضرت چنین نماز کردند و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود نماز کردند بر او جمیع ملائکه و مهاجر و انصار فوج فوج و
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال صحت خود میفرمود که این آیه در باب
نماز بر من بعد از فوت من نازل شده است و شیخ طوسی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را غسل داد جامه بر روی آنحضرت افکند و در میان خانه گذاشت و هر گروهی که
داخل خانه میشدند بر دور آنحضرت می ایستادند و صلوات بر آنحضرت میفرستادند و برای او دعا میکردند و بیرون میرفتند بعد از ایشان
گروه دیگر که داخل میشدند چون همه از صلوات بر آنحضرت فارغ شدند حضرت امیر المؤمنین داخل قبر آنحضرت شد و فضل بن
عباس را نیز با خود بقبر برد و چون آنحضرت را بر روی دست خود گرفت که داخل قبر کند درین حال مردی از انصار بنی الحبلا که او را
اوس بن خولی میگفتند از بیرون خانه نگاه کرد و گفت که سوگند میدهم شما را که حق تعالی ما را قطع میکنند و خدمتهای ما را فرا
موش میکنند ما را نیز ازین شرف بهره بدهید پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را نیز طلبید و داخل قبر کرد او
در جنگ بدر حاضر شده بود و راوی پرسید که جنازهٔ آنحضرت را در کجای قبر گذاشتند حضرت فرمود که نزد پای قبر گذاشتند از
آنجا داخل قبر کردند و در کتاب احتجاج و در کتاب سلیمان بن قیس هلالی از سلمان رضی الله عنه روایت کرده‌اند که چون
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از غسل و کفن حضرت رسول الله فارغ شد داخل خانه کرد مرا و ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و
حسین علیهم السلام خود پیش ایستاد و ما در عقب آنحضرت صف بستیم و بر آنحضرت نماز کردیم و عایشه ملعونه در آن حجره

بود

بود و مطلع نشد بر نماز کردن ایشان بسبب آنکه جبرئیل چشمهای او را گرفته بود پس ده ده نفر از مهاجران و انصار داخل حجره میشدند
و ایشان بر آنحضرت صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار چنین کردند نماز بر آنحضرت همان بود که در کتب
واقع شده و در کتاب کفایة الاثر بسند معتبر از عمار روایت کرده است که چون هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله شد
علی بن ابی طالب علیه السلام را طلبید و راز بسیاری با او گفت پس فرمود که یا علی تو وصی و وارث منی و حق تعالی ترا عطا
کرده است علم و فهم مرا و چون من از دنیا بروم ظاهر خواهد شد برای تو کینههای دیرینه که در سینههای جماعتی پنهان است
و غصب حق تو خواهند کرد پس فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گریستند حضرت رسول با فاطمه فرمود که ای بهترین زنان چرا میگریی
گفت ای پدر میترسم که حق تعالی ما را بعد از تو ضایع کند و حرمت ما را رعایت ننمایند حضرت فرمود که بشارت باد ترا که تو اول
کسی خواهی بود که از اهل بیت من بمن ملحق میگردد گریه مکن و اندوهناک مباش بدرستی که تو بهترین زنان اهل بهشتی و پدر تو بهترین
پیغمبرانست و پسر عم تو بهترین اوصیاء پیغمبرانست و دو پسر تو بهترین جوانان اهل بهشتند و حق تعالی از صلب حسین نه امام
بیرون خواهد آورد که همه طاهر و مطهر و معصوم باشند و از ما خواهد بود مهدی این امت پس با علی بن ابی طالب علیه السلام
خطاب کرد فرمود که یا علی متوجه غسل و کفن نشود کسی بغیر از تو حضرت امیر گفت که یا رسول الله کی معاونت من خواهد نمود
بر غسل تو فرمود که جبرئیل معاونت تو خواهد نمود و فضل بن عباس آب بدست تو بدهد و در فقه الرضا مذکور است که چون
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از غسل حضرت رسول صلی الله علیه و آله فارغ شد بزبان مبارک خود لیسید آنچه در دور
چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله طیب و پاکیزه بودی در حال حیات
و بعد از وفات در کتاب نهج البلاغه مسطور است که بعد از وفات حضرت رسول الله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
خطاب کرد بدرستی که مفارقت عظیم تو و مفارقت بزرگ تو مرا صبر فرماینده است از هر مصیبتی زیرا که بدست خود ترا در
لحد گذاشتم و روح مقدس تو در میان نحر و سینهٔ من بیرون آمد و در خطبهٔ دیگر فرمود که چون روح رسول خدا صلی
الله علیه و آله را قبض کردند سر مبارکش بر سینهٔ من بود و جان او در میان کف من جاری شد و آنرا بر روی خود کشیدم
و خود متوجه غسل آنحضرت شدم و ملائکه یاران من بودند پس آنخانه و اطراف آنخانه از صدای ملائکه پر شده بود گروهی
بالا میرفتند و گروهی بزیر می آمدند و صدای ایشان را میشنیدم که صلوات بر آنحضرت میفرستادند تا آنکه جسد مطهر
آنحضرت را در ضریح مقدسش پنهان کردم پس کیست از من سزاوارتر در حیات او و بعد از وفات او و کلینی بسند
حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ابوطلحه انصاری لحد رسول صلی الله علیه و آله را کند که میتواند
بود بحسب ظاهر و نظر مردم چنین نموده باشد که ابوطلحه میکند و در واقع ملائکه کنده باشند تا منافی خبر سابق نباشد و
کلینی بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شقران آزادکردهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر
آنحضرت قطیفه انداخت و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در قبر آنحضرت خشت چید

و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که بر روی قبر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سنگ ریزه های سرخ
ریخته‌اند و کلینی و حمیری و دیگران روایت کرده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
گفت که چون بمیرم مرا در همین مکان دفن کن و قبر مرا از زمین چهار انگشت بلند کن و آب بر روی قبر من بریز و شیخ طوسی بسند
معتبر در حدیث روایت کرده است که قبر شریف آنحضرت را یک شبر از زمین بلند کردند مؤلف گوید که احادیث چهار انگشت و شبر
محتملست که باعتبار اختلاف شبرها بوده باشد زیرا که چهار انگشت گشاده بیک شبر نزدیکست که محتملست که در اول
چهار انگشت بوده باشد و بعد از ریختن سنگ ریزه یک شبر شده باشد و احتمال دارد که این حدیث محمول بر تقیه بوده باشد و شیخ طوسی
روایت کرده است که ام سلمه رضی الله عنها گفت که چون حضرت رسول الله بعالم بقا رحلت نمود من دست خود را بر سینه مبارک
آنحضرت گذاشتم پس از چند جمعه طعام میخوردم یا وضو میساختم بوی مشک از دست میشنیدم و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که در شبی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بریاض جنت رحلت نمود بر اهل بیت حضرت دراز
ترین شبها گذشت و حالتی بر ایشان گذشت که نمیدانستند که در زمینند یا در آسمان زیرا که حضرت رسول الله از برای خدا با نزدیک
و دور دشمنی کرده بود و از ایشان بسیار کسی کشته بود و از انتقام کافران و منافقان ترسان بودند پس حق تعالی در این حال
ملکی را فرستاد که او را نمیدیدند و صدای او را میشنیدند و میگفت السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و برکاته بدرستی
که ثواب خدا تسلی دهنده است از هر مهلکه و مصیبتی و نجات دهنده است از هر کدورت و اندوهی و تدارک کننده است هر فوت
شده را پس این آیه را خواند که کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ
فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ پس فرمود که بدرستی که حق تعالی شما را برگزیده است بر دیگران و فضیلت داده است
و از گناهان و عیبها پاک گردانیده است و شما را اهل بیت پیغمبر خود گردانیده است و علم خود را بشما سپرده است و کتاب خود را
بشما میراث داده است و شما را صندوق علم خود گردانیده است و عصای عزت خود را ساخته است و برای شما مثلی از نور خود
زده است و معصوم گردانیده است شما را از لغزشها و ایمن گردانیده است شما را از فتنها پس بصبر فرمودن خدا صبر کنید بدر
ستی که حق تعالی از شما دور نمیکند رحمت خود را و زایل نمیگرداند نعمت خود را از جماعتی که شمائید اهل خدا که بشما تمام کرده است
نعمت خود را بر خلق و مجتمع ساخته است پراکندگیها را و متفق گردانیده است کلمها را و شمائید دوستان خدا هر که ولایت
شما را اختیار نماید رستگار است و هر که بر شما ستم کند و حق شما را از شما بگیرد هالکست حق تعالی مودت شما را در کتاب
خود بر مؤمنان واجب گردانیده است و خدا قادر است بر یاری کردن شما هر وقت که خواهد و مصلحت داند پس صبر کنید و منتظر
باشید عاقبت نیکو را بدرستی که بازگشت امور بسوی خداست و بتحقیق که پیغمبر شما را بحق تعالی سپرد و حق تعالی از او قبول کرد
شما را سپرد بدوستان مؤمن خود در زمین پس هر که ادای امانت الهی او را بکند و ولایت شما را بر خود لازم داند و حرمت شما را
رعایت نماید حق تعالی جزای راست گوئی او را در قیامت باو میدهد پس شمائید امانت سپرده شده خدا و رسول و

از برای

و از برای شما است مودت واجبه و اطاعت مفروضه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا آنکه دین را
از برای شما کامل گردانید و راه نجات را از برای شما بیان کرد و از برای جاهل حجتی نگذاشت پس کسی که نادان باشد
یا اظهار نادانی نماید یا انکار حقی بکند یا اظهار فراموشی نماید پس بر خداست حساب او و بر خدا برآورنده حاجتهای
شماست و شما را بخدا میسپارم والسلام علیکم راوی پرسید از آنحضرت که این تعزیت از جانب کی بود حضرت
فرمود که از جانب خداوند عالمیان بود و در احادیث دیگر وارد شده است که آنحضرت بشهادت از دنیا رفت چنانچه
صفار بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در روز خیبر زهر دادند آنحضرت را با گوشت بزغاله
چون حضرت لقمه تناول فرمود آن گوشت بسخن آمد گفت یا رسول الله مرا بزهر آلوده اند پس حضرت در مرض موت خود میفر
مود که امروز پشت مرا در هم شکست آن لقمه که در خیبر تناول کردم و هیچ پیغمبر و وصی پیغمبر نیست مگر آنکه بشهادت از دنیا میرود
و در روایت معتبر دیگر فرمود که زن یهودیه آنحضرت را زهر داد در زراع گوسفندی و چون حضرت قدری از آن
تناول فرمود آن زراع خبر داد که من زهر آلوده ام پس حضرت آنرا انداخت و پیوسته آن زهر در بدن آنحضرت اثر
میکرد تا آنکه بهمان علت از دنیا رحلت نمود و عیاشی رحمة الله بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که عایشه و حفصه لعنة الله علیهما و علی ابویهما آنحضرت را بزهر شهید کردند و محتملست که هر دو در شهادت آنحضرت دخیل
شده باشند و شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه از دنیا رحلت نمود منافقان مهاجر و انصار مانند ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و امثال
ایشان اهل بیت آنحضرت را بآن حال گذاشته و بتعزیت ایشان نپرداختند و متوجه تجهیز آنحضرت نگردیده اند و رفتند
بسقیفه بنی ساعده متوجه غصب خلافت شده اند و باین سبب اکثر ایشان شرف نماز بر آنحضرت در نیافته اند و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله کس نزد ایشان فرستاد که بنماز آنحضرت حاضر شوند و ایشان نرفتند تا آنکه بیعت خود را
تمام کردند که حضرت را دفن کرده بودند و چون صبح شد حضرت فاطمه صلوات الله علیها فریاد برآورد که وا سوء صباحاه
یعنی روز بدیا که روزیست چون ابوبکر لعین این سخن را شنید از روی شماتت گفت که روز تو بدترین روزهاست پس آن ملاعین فرصت را
غنیمت شمردند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله متوجه به تجهیز و تغسیل و تکفین آنحضرت و بنی هاشم بتعزیت آن در مانده اند
پس رفتند و با یکدیگر اتفاق کردند که ابوبکر را خلیفه گردانند چنانچه در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار داده بودند و چون منافقان
انصار خواستند که خلافت را برای سعد بن عباده بگیرند با منافقان مهاجران مقاومت نتوانستند کرد و مغلوب شدند و چون بیعت ابوبکر
تمام شد مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله آمد در وقتی که آنحضرت بیل در دست داشت و قبر شریف
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را میساخت گفت منافقان صحابه با ابوبکر بیعت کردند از ترس آنکه مبادا از شما فارغ
شوید نتوانند غصب حق شما نمود پس حضرت بیلی که در دست داشت بر زمین گذاشت و این آیات را خواند بسم الله

یشترکو

الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا
ولیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون و تفسیر این قصه بعد ازین در مجلد ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی
و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد تقی ع نوشتند که آیا حضرت امیر المومنین علیه السلام غسل کرد
در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را غسل داد حضرت در جواب نوشت که حضرت طاهر و مطهر بود و لیکن حضرت امیر
المومنین غسل کرد و سنت چنین جاری شد که هر میتی را که مس نمایند غسل کنند شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان خاصه
و عامه روایت کرده اند که در روز شوری که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه حجتها برای منافقان القا مینمود
فرمود که آیا در میان شما کسی هست بغیر از من که حضرت رسول الله را غسل داده باشد با ملایکه مقربین که نازل شده بودند با
بوها و کلهای بهشت که ملایکه از برای عورت پیغمبر می آوردند تا حق تعالی شما را بپوشاند همه گفتند نه باز فرمود که آیا در میان شما کسی
هست بغیر از من که کفن کرده باشد حضرت رسول را و دفن کرده باشد آنحضرت را بدست خود گفتند نه باز فرمود که آیا بغیر از من کسی در میان
شما هست که حق تعالی بسوی او تعزیت فرستاده باشد در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت نمود فاطمه زهرا صلوات
الله بر آنحضرت میگریست ناگاه شنیدیم صدای از پس در که گوینده میگفت ولی آنکه او را نمی بینم السلام علیکم اهل البیت و رحمة
الله و برکاته پروردگار شما سلام میرساند بشما و میفرماید که در رحمت و ثواب الهی خلف و عوض هست از هر که گذشته و تدارک
مینماید غانت از هر فوت شده پس تعزیت فرمودن خدا صبر کنید و بدانید که همه اهل زمین می میرند و از اهل آسمان کسی باقی
نمی ماند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته در آنوقت نبود در آنخانه بغیر از من و فاطمه و حسن و حسین و حضرت رسول الله
در میان خوابیده بود و جامه بر روی او پوشانیده بودیم گفتند نه باز فرمود که آیا در میان شما کسی هست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حنوط بهشت را باو داده باشد و فرموده باشد که آنرا سه قسمت کن و ثلث آن مرا حنوط کن و یک ثلث
را برای دختر من و یک ثلث را برای خود نگاه دار گفتند نه باز گفت که آیا در میان شما کسی هست که عهد او بملاقات
رسول صلی الله علیه و آله از من نزدیکتر باشد گفتند نه باز فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا که آیا بغیر از من کسی هست در
میان شما که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هزار کلمه باو تعلیم نموده باشد که هر کلمه کلید هزار کلمه دیگر بوده باشد گفتند نه
و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بریاض جلد رحلت نمود حضرت فاطمه صلوات الله علیها را از وفات آنحضرت و جور منافقان امت حزنی رو داد که بغیر از
حق تعالی کسی شدت آنرا نمیدانست پس حق تعالی جبرئیل را بسوی آنحضرت فرستاد که نزد آنحضرت سخن گوید و شدت اندوه
آنحضرت را تسکین نماید هر روز جبرئیل می آمد و دلداری آنحضرت مینمود و خبری میداد و آنحضرت را از قرب و منزلت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و از حق تعالی درجات منازل آنحضرت و آنچه بعد از آن حضرت بر ذریت مطهر آنحضرت واقع خواهد
شد از مصیبتها و محنتها و آنچه بر دشمنان واقع خواهد شد از عذابها و هر که در این امت سلطنتی و دولتی بحق یا ناحق خواهد

یافت همه را خبر میداد چون حضرت فاطمه این حال را مشاهده نمود با حضرت امیر المومنین گفت که کسی نزد من می آید
و چنین سخنان میگوید حضرت فرمود که هر گاه که او نزد تو آید مرا خبر ده پس هر گاه که جبرئیل می آمد حضرت امیر را
خبر میکرد و آنچه جبرئیل میگفت حضرت امیر مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد و آنست مصحف فاطمه و آن مشتمل است بر
جمیع احوال آینده تا روز قیامت و آن کتاب اکنون نزد حضرت قایم علیه السلام است و حضرت فاطمه بعد از حضرت
رسول هفتاد و پنج روز زنده ماند و پیوسته در شدت و الم بود تا به بهشت بلند مکان رحلت کرد صلوات الله علیها و
علی ابیها و بعلها و اولادها الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین **فصل ششم** در بیان احوال
چند است که بعد از دفن آنحضرت واقع شد و آنچه نزد ضریح مقدس آنحضرت ظاهر گردید و غرایب احوال روح مقدس
آنحضرت شیخ طوسی روایت کرده است که چون خواستند عمارت روضه آنحضرت را بسازند نزدیک سر آنحضرت
مشکی ظاهر شد که تا آن خوشبوئی ندیده بودند و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از جعفر بن مثنی خطیب که گفت
در مدینه بودم که خراب شد سقف مسجد رسول از موضعی که نزدیک قبر شریف آنحضرت بود و بنایان و کارکنان بالا میرفتند
و فرود می آمدند پس من به اسمعیل بن عمار گفتم که از حضرت صادق علیه السلام سوال کند که آیا میتوانیم بالا
رفت که بر قبر مقدس آنحضرت مشرف شویم و نظر کنیم روزی دیگر اسمعیل برای ما خبر آورد که حضرت فرمود که من
دوست نمیدارم برای احدی که بر قبر آنحضرت مشرف شود و ایمن نیستم که ببیند چیزی که دیده اش نابینا شود بسبب
آن یا آنکه ببیند که آن حضرت ایستاده است و نماز میکند یا آنکه ببیند که با بعضی از زنان طاهره خود نشسته است و
صحبت میدارد و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در سالی که ابو جهل و کم بحرب معاویه
علیه اللعنه اراده حج کرد و نجاری را با چوبها و آلتها فرستاد و نامه بوالی مدینه نوشت که منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بکن و
بقدر منبری که من در شام دارم بساز و چون اراده کندن منبر آنحضرت کردند آفتاب منکسف و زلزله عظیم در
زمین بهم رسید و ایشان دست بر داشتند و آن قضیه را بمعاویه نوشتند آن ملعون در جواب ایشان نوشت که
آنچه نوشته ام البته میباید کرد پس ایشان بگفته آن ملعون منبر آنحضرت را کندند و بزرگ کردند و صغار و دیگران
بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی
با صحابه خود گفت که زندگانی من بهتر است از برای شما و مردن من بهتر است از برای شما صحابه گفتند یا رسول الله
میدانیم که حیات تو از برای ما بهتر است بسبب تو هدایت یافتیم از ضلالت و از کنار گودال آتش نجات یافتیم
بچه سبب مردن تو برای ما بهتر است حضرت فرمود که بعد از فوت من عملهای شما را بر من عرض مینمایند پس هر
عمل نیک که از شما می بینم دعا میکنم که خدای توفیق شما را زیاده گرداند و هر عمل بد که از شما می بینم برای شما طلب آمرزش
مینمایم پس مردی از منافقان گفت یا رسول الله چگونه برای ما دعا خواهی کرد در وقتی که استخوانهای تو خاک

شده باشد حضرت فرمود که خیر نیست زیرا که حق تعالی گوشتهای ما را بر زمین حرام کرده است و بدن ما در زمین میپوسد
و کهنه نمیشود و ایضاً بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که هیچ پیغمبری و وصی پیغمبر در زمین
زیاده از سه روز نمی ماند تا آنکه روح و گوشت و استخوان او بآسمان بالا میرود و مردم بسوی جای بدنهای ایشان میروند
و از دور و نزدیک سلام مردم بایشان میرسد و ایضاً بسندهای معتبر بسیار از آنحضرت روایت کرده اند که چون
ابو بکر لعین از حضرت امیر المؤمنین غصب خلافت کرد حضرت با او گفت که آیا رسول خدا ترا امر کرد که مرا
اطاعت کنی آن ملعون گفت نه اگر مرا امر میکرد میکردم حضرت فرمود که اگر الحال پیغمبر را به بینی و ترا امر کند باطاعت من
آیا خواهی کرد گفت آری حضرت فرمود که با من بیا بسوی مسجد قبا چون بمسجد قبا رسیدند ابو بکر دید که حضرت رسول
ایستاده است و نماز میکند چون حضرت از نماز فارغ شد حضرت امیر المؤمنین گفت یا رسول الله ابو بکر انکار میکند
که تو او را امر باطاعت من کرده حضرت رسول با ابو بکر گفت که من مکرر ترا امر کرده ام باطاعت او برو و او را اطاعت کن
آن ملعون بسیار ترسید و برگشت و در راه عمر را دید گفت چه میشود ترا ابو بکر گفت که حضرت رسول با من چنین گفت عمر گفت
هلاک شوند امتی که چون تو احمقی را والی خود کرده اند مگر نمیدانی که اینها از سحر بنی هاشم است و در کتاب اختصاص و بصائر
الدرجات و سایر کتب بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون گریبان حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه را گرفتند و برای بیعت ابو بکر بسوی مسجد کشیدند حضرت در برابر قبر حضرت رسول الله علیه و آله ایستاد
و گفت آنچه هرون در جواب موسی گفت که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر من و ای فرزند مادر من
بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد بسوی
ابو بکر که همه شناختند که دست آنحضرت است و بصدائی که همه دانستند که صدای حضرت است که اکفرت بالذی خلقک
من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خداوندی که ترا خلق کرده است از خاک
پس از نطفه پس ترا مردی گردانیده است و بروایت دیگر دستی از قبر ظاهر شد و بران دست نوشته بود که اکفرت
یا عمر بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا و ایضاً صفار و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده اند که آن حضرت با اصحاب خود فرموده که چرا آزرده میکنید حضرت رسول صلی الله علیه و آله
را گفتند ما چگونه آنحضرت را آزرده میکنیم حضرت فرمود که نمیدانید که اعمال شما بر آنحضرت عرض میشود و چون
معصیتی از شما می بیند آزرده میشود و کلینی و صفار و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که چون شب جمعه میشود رخصت میدهند روح حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را و ارواح پیغمبران
گذشته را و ارواح اوصیای گذشته را و ارواح امام زمان را پس ایشان را بعرش بالا میبرند و هفت شوط بر دور
عرش طواف میکنند و نزد هر قایمه از قایمهای عرش دو رکعت نماز میگذارند و چون صبح میشود علم بسیار در

گردیده است و در روایت معتبره دیگر وارد شده است که چون هر سال علم تازه بر امام زمان افاضه
نماید بغیر از حلال و حرام پس آن علم را با ملکی میفرستند بنزد رسول صلی الله علیه و آله و آنرا بر آنحضرت عرض مینماید
پس حضرت میفرماید که برو بنزد حسن و همچنین هر امامی بسوی امامی دیگر میفرستند تا بامام زمان منتهی میشود و حمیری
و صفار بسند معتبر روایت کرده اند که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که من دیشب حضرت رسول صلی
الله علیه و آله را در همین موضع دیدم و او را در بر گرفتم باب دوم در بیان تاریخ ولادت و بعضی از احوال کریمه و
مناقب شریفه حضرت سیدة النساء عالمیان و مخدومه ملایکه مقربان فاطمه زهرا صلوات الله علیها است فصل
اول در بیان ولادت باسعادت آنحضرت است کلینی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کر
ده است که ولادت آنحضرت پنج سال بعد از بعثت رسول خدا صلی الله شد و سن شریف آنحضرت در هنگام وفات
هجده سال و هفتاد و پنج روز بود و در کشف الغمه مثل این را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است و شیخ
طوسی علیه الرحمه در مصباح و غیر آن و اکثر محققان علما ذکر کرده اند که ولادت آنحضرت در روز بیستم ماه جمادی الثانی
بود و گفته اند که روز جمعه بود در سال دوم از بعثت و بعضی گفته اند که در سال پنجم از بعثت بود و عامه روایت کرده اند
که ولادت آنحضرت پنج سال پیش از بعثت بود و قول اول اشهر و اقوی است و ابن بابویه بسند معتبر از عبد الله بن عباس
روایت کرده است که روزی عایشه بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد دید که آنحضرت فاطمه زهرا صلوات الله را می
بوسید گفت آیا دوست میداری فاطمه را یا رسول الله حضرت فرمود که بخدا سوگند که اگر بدانی که من چه مقدار او را دوست
میدارم هر آینه دوستی تو نسبت باو زیاده خواهد شد بدرستی که در شب معراج چون بآسمان چهارم رسیدم جبرئیل اذان
گفت و میکائیل اقامت پس جبرئیل مرا گفت پیش بایست یا محمد با تو نماز کنیم من گفتم یا جبرئیل آیا من تقدم جویم بر تو در نماز
جبرئیل گفت بلی بدرستی که حق تعالی فضیلت داده است پیغمبران مرسل خود را بر ملایکه مقربان و ترا زیادتی داده است بر همه عالمیان
پس پیش رفتم و با اهل آسمان چهارم نماز کردم بجانب راست نظر کردم خلیل خدا ابراهیم را دیدم در باغی از باغهای بهشت و گروهی دیدم
از ملایکه که بر گرد او بر آمده بودند پس از آنجا بالا رفتیم بسوی آسمان پنجم و از آنجا بآسمان ششم رفتیم پس در آنجا ندای حق تعالی
بمن رسید که ای محمد نیکو پدری است پدر تو ابراهیم و نیکو برادری است برادر تو علی پس چون به حجاب رسیدم جبرئیل
دست مرا گرفت و داخل بهشت گردانید چون داخل شدم درختی از نور مشاهده کردم و در پای آن درخت ملکی دیدم
که حلهها و زیورها بر هم می پیچید گفتم ای حبیب من جبرئیل این درخت از برای کیست و این حلهها و زیورها از کیست گفت
اینها از برای برادر تو علی بن ابی طالب است و این دو ملک پیوسته از برای او زیورها و حلههای می پیچند تا روز قیامت
پس قدری پیشتر رفتیم رطبی مشاهده کردم از مسکه نرمتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرینتر پس یک رطب از آنها تناول
کردم و آن رطب نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم و او بفاطمه حامله شد پس فاطمه حوریه

انسیه است که در ظاهر بصورت انسان است و در صفات و اخلاق موافق حوریانست پس هرگاه که مشتاق میشوم بسوی
بهشت فاطمه را میبوسم و از وی بوی بهشت میشنوم و ایضاً بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند
که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند که بچه سبب بسیار میبوسی فاطمه را و در بر میگیری او را و بسیار نزدیک خود میطلبی و نسبت
باو لطفی چند مینمائی که نسبت به دختران خود نمینمائی حضرت فرمود که سبب آنست که جبرئیل سیبی از سیبهای بهشت برای
من آورد آنرا تناول کردم و نطفه شد در صلب من پس با خدیجه مقاربت کردم بفاطمه حامله شد و من پیوسته از و بوی بهشت میشنوم
و علی بن ابراهیم و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلعم
بسیار میبوسید روی و بوینه حضرت فاطمه صلوات الله را از طبع عایشه این معنی گران بود چون بعضی از روزها اظهار
اینمعنی مینمود حضرت فرمود که ای عایشه چون مرا باسمان بردند و داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد
و از میوه های آن درخت بمن داد و تناول کردم و حق تعالی آنرا آبی گردانید در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه
مقاربت کردم و او بفاطمه حامله شد پس هرگاه که او را میبوسم بوی درخت طوبی از و استشمام مینمایم و در کتاب
معانی الاخبار بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه فرمود که حق تعالی خلق کرد
نور حضرت فاطمه را پیش از انکه آدم را خلق کند . آسمانها و زمینها بعضی از مردم گفتند یا رسول الله مگر او داخل انسی نیست حضرت فرمود
که فاطمه در باطن حوریه است و بظاهر انسیه است گفتند یا رسول الله حقیقت این سخن را برای ما بیان فرما حضرت
فرمود که حق تعالی فاطمه را از نور خود آفرید پیش از انکه آدم را خلق کند در هنگامی که ارواح خلایق را آفرید پس چون حق تعالی
آدم را آفرید و خلق کرد نور فاطمه را بر آدم عرض کرد صحابه گفتند یا رسول الله پیش از آفریدن آدم نور فاطمه در کجا بود
گفت که در حقه بود در زیر ساق عرش گفتند یا رسول الله خوراک او چه بود فرمود که طعام او تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی
بود پس چون حق تعالی حضرت آدم علیه السلام را خلق کرد و مرا از صلب و بیرون آورده خواست که فاطمه را از صلب من بیرون آورد
نور فاطمه را سیبی گردانید در بهشت و جبرئیل علیه السلام آن سیب را برای من آورد و گفت اَلسَّلامُ عَلَیكَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَ
کاتُه یا محمد گفتم وَ عَلَیكَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللهِ ای حبیب من جبرئیل پس جبرئیل گفت ای محمد پروردگار تو سلام میرساند ترا من
گفتم از وست سلام و بسوی او برمیگردد سلامها و تحیتها پس جبرئیل گفت یا محمد این سیبی است که حق تعالی بهدیه فرستاده است
بسوی تو از بهشت پس من آن سیب را گرفتم و بسینه خود چسبانیدم جبرئیل گفت که ای محمد خداوند جلیل میفرماید که این سیب را
بخور چون آن سیب را پاره کردم نوری از آن ساطع گردید که من ترسان شدم از آن جبرئیل گفت چرا تناول نمیکنی بخور و مترس
بدرستی که این نور از کسی است که نام او در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه است گفتم ای حبیب من جبرئیل چرا او را در آسمان
منصوره گویند و در زمین فاطمه جبرئیل گفت او را در زمین فاطمه میگویند از برای انکه قطع کرده است شیعیان خود را از آتش جهنم
و دشمنان خود را از محبت خود بریده است حق تعالی میفرماید که یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشَاءُ و در کتاب

عیون المعجزات از عمار یاسر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد
حضرت فاطمه علیها رفت چون نظر فاطمه بر آنحضرت افتاد گفت یا علی نزدیک من بیا تا خبر دهم ترا بانچه خواهد بود تا روز قیامت و از انچه
نخواهد بود چون حضرت امیر المؤمنین این سخن را از فاطمه شنید برگشت و بخدمت حضرت رسول صلعم آمد چون حضرت رسول الله را
نظرش بر آنحضرت افتاد گفت نزدیک من بیا ای ابوالحسن چون نزدیک آنحضرت نشست فرمود که میخواهی که من ترا خبر دهم یا تو مرا خبر
میدهی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که سخن تو بهتر است یا رسول الله پس آنچه میان آنحضرت و حضرت فاطمه
گذشته بود بیان فرمود پس حضرت امیر گفت آیا نور فاطمه از ماست حضرت رسول فرمود که مگر نمیدانی یا علی که نور فاطمه از نور
ماست پس حضرت امیر المؤمنین بسجده در آمد و شکر الهی بجا آورد و بسوی حضرت فاطمه مراجعت نمود حضرت فاطمه فرمود که
رفتی بنزد پدر من و آنچه من با تو گفتم به پدرم گفتی حضرت فرمود که بلی چنین بود ای فاطمه پس فاطمه گفت که ای ابوالحسن
بدرستی که حق تعالی آفرید نور فاطمه را و نور من تسبیح حق تعالی میکرد پس نور را سپرد در درختی از درختهای بهشت و آن درخت
بنور من روشن شد پس چون در شب معراج پدرم داخل بهشت شد حق تعالی الهام کرد آنرا که آن میوه را از آن درخت
چید و تناول نمود پس نور من در صلب او قرار گرفت تا انکه منتقل شد برحم خدیجه دختر خویلد پس من از آن نور بوجود آمدم
و چون متولد شدم گذشته و آینده را میدانستم ای ابوالحسن مؤمن بنور خدا نظر میکند و ابن بابویه رحمة الله بسند معتبر از
مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که چگونه بود ولادت حضرت فاطمه
صلوات الله حضرت فرمود که چون خدیجه اختیار مزاوجت حضرت رسول صلی الله نمود زنان مکه عداوتی که با آنحضرت داشتند
از و هجرت نمودند و بر و سلام نمیکردند و نمیگذاشتند که زنی بنزد او برود پس خدیجه را باین سبب وحشتی عظیم عارض شد
و لیکن عمده غم و جزع خدیجه برای حضرت رسول بود که مبادا از شدت عداوت ایشان آسیبی بآنحضرت برسد پس چون
بفاطمه زهرا صلوات الله حامله شد فاطمه در شکم مادر با او سخن گفت و مونس او بود و او را صبر میفرمود و خدیجه اینحالت را
از حضرت پنهان میداشت پس روزی حضرت داخل شد و شنید که خدیجه سخن میگوید و کسی را نزد او ندید فرمود که ای خدیجه
با که سخن میگوئی خدیجه گفت این فرزندی که در شکم منست با من سخن میگوید و مونس منست حضرت فرمود که اینک جبرئیل
علیه السلام مرا خبر میدهد که این فرزند دختر است و او نسل طاهر با میمنت با برکت است و حق تعالی نسل مرا از وجود
او خواهد آورد و از نسل او امامان و پیشوایان دین بهم خواهند رسید و حق تعالی بعد از انقضای وحی ایشانرا خلیفه های
خود خواهد گردانید در زمین و پیوسته خدیجه در این حالت بود تا انکه ولادت حضرت فاطمه نزدیک شد و چون درد زائیدن را
در خود احساس کرد بسوی زنان قریش و فرزندان هاشم فرستاد که نزد او حاضر شوند ایشان در جواب او فرستادند
که فرمان ما نبردی و قبول قول ما نکردی و زن یتیم ابوطالب شدی که فقیر است و مالی ندارد ما باین سبب بخانه تو نمی آئیم و
متوجه امور تو نمیشویم خدیجه چون پیغام ایشانرا شنید بسیار اندوهناک گردید در این حال نگاه دید که چهار زن

کندم گون بلند بالا آمدند و حاضر شدند و بزنان بنی هاشم شبیه بودند خدیجه از دیدن ایشان بترسید پس یکی از ایشان
گفت که مترس ای خدیجه که ما رسولان پروردگاریم بسوی تو و ما خواهران توایم ساره زوجهٔ ابراهیم خلیل و دویم آسیه
دختر مزاحم است که رفیق تو و زن شوهر تو خواهد بود در بهشت و سیم مریم دختر عمران است و چهارم ام کلثوم خواهر
موسی بن عمران است علیه السلام حق تعالی ما را فرستاده است که در وقت ولادت نزد تو باشیم و ترا بر نجالت معاونت
نمائیم پس یکی از ایشان در جانب راست خدیجه نشست و دیگری در جانب چپ و سیم در پیش رو و چهارم در عقب سر
پس فاطمه صلوات الله علیها پاک و پاکیزه فرود آمد و چون بزمین رسید نور او ساطع گردید بمرتبه که خانهای مکه را او روشن
گردانید و در شرق و مغرب زمین موضعی نمانده بود مگر آنکه از آن نور روشن شده و ده نفر حور العین با آن خانه در آمدند
و هر یک ابریقی و طشتی در دست داشتند و ابریقهای ایشان مملو بود از آب کوثر پس آن زنی که در پیش روی خدیجه نشسته بود
حضرت فاطمه را برداشت و باب کوثر غسل داد و دو جامهٔ سفید بیرون آورد که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بود حضرت
فاطمه را در یک جامه پیچید و جامهٔ دیگر را مقنعهٔ او گردانید پس او را بسخن در آورد و فاطمه گفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ
أَنَّ أَبِي رَسُولُ اللّٰهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَوُلْدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ یعنی گواهی میدهم به
یگانگی خدا و باینکه پدرم رسول خدا بهترین پیغمبرانست و شوهرم بهترین اوصیای پیغمبرانست و دو فرزند من بهترین فرزندهای
پیغمبرانست پس بر هر یک از آن زنان سلام کرد و هر یک را بنام ایشان خواند پس آن زنان شادی کردند و حوریان بهشت
خندان شدند و یکدیگر را بشارت دادند و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند بولادت سیدهٔ زنان عالمیان و در
آسمان نور و روشنی هویدا شد که پیشتر چنین نور مشاهده نکرده بودند پس آن زنان مقدسه با خدیجه خطاب کردند و گفتند
بگیر این دختر را که طاهره و مطهره است و پاکیزه و با برکت است و حق تعالی برکت داده است او را و نسل او را پس خدیجه او را
گرفت شاد و خوشحال و پستان خود را در دهان او گذاشت پس فاطمه در روزی آنقدر نمو میکرد که اطفال دیگر در ماهی
نمو کنند و در ماهی آنقدر نمو میکرد که اطفال دیگر در سالی نمو کنند **فصل دویم** در بیان اسمای شریفه و بعضی از فضایل
آنحضرت ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله
علیها را نه نام است فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا پس حضرت فرمود که آیا میدانی که چیست
تفسیر فاطمه راوی گفت خبر ده مرا ای سید من حضرت فرمود که بریده شده است از بدیها پس حضرت فرمود که اگر حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فاطمه را تزویج نمیفرمود او را کفوی نبود بر روی زمین تا روز قیامت نه آدم و نه آنها که بعد از او بودند و صدیقه یعنی
معصومه و مبارکه یعنی صاحب برکت در علم و فضل و کمالات و خیرات و راضیه یعنی راضی بقضای حق تعالی و مرضیه یعنی
پسندیدهٔ خدا و دوستان خدا و محدثه یعنی ملک با او سخن میگفت و زهرا یعنی نورانی بنور صوری و معنوی و بدانکه این
حدیث شریف دلالت میکند بر آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان بغیر از پیغمبر

آخر زمان صلی الله علیه و آله افضل باشند بلکه بعضی استدلال برافضلیت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها نیز
کرده اند و ایضاً در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است که ابان بن تغلب از حضرت صادق ع سؤال کرد که
بچه سبب حضرت فاطمه را زهرا مینامیدند حضرت فرمود برای آنکه نزد حضرت فاطمه نماز بامدادی میایستاد و مردم در میان
رخت خوابهای خود بودند نوری سفید از آن خورشید فلک عصمت ساطع میگردید و در جمیع خانهای مدینه داخل میشد
و دیوارهای ایشان از آن نور سفید میشد از مشاهدهٔ آن حالت تعجب می آمدند و بخدمت حضرت رسول الله میآمدند و
از سبب آن سؤال میکردند پس حضرت میفرمود که بروید بخانهٔ فاطمه تا سبب آن نور بر شما ظاهر شود و چون بخانهٔ آنحضرت می آمدند
میدیدند که آنحضرت در محراب عبادت نشسته است و بنماز مشغولست و از روی انورش آن نور ساطع بود پس میدانستند که
آن نوری که مشاهده کرده اند از آنحضرتست و چون هنگام زوال شمس میشد و حضرت فاطمه مهیای نماز پیشین میگردید نور از روی
جبین مبینش ساطع میشد و در جمیع خانهای مدینه داخل میشد و از آن نور در و دیوار و جامها و رنگها زرد میشد پس چون بخدمت آنحضرت
می آمدند و از سبب آن حال سؤال میکردند آنحضرت ایشان را میفرستاد بخانهٔ فاطمه صلوات الله علیها چون بخانهٔ آنحضرت میرفتند آنحضرت را
در محراب عبادت می یافتند که بنماز ایستاده است و نور زرد در روی مبارک او ساطع است پس میدانستند که آنچه دیده اند از
نور روی آنحضرت بوده است و چون آخر روز میشد و آفتاب غروب میکرد روی منور فاطمه صلوات الله سرخ میشد و نور
سرخی از روی آنحضرت ساطع میشد از روی فرح و شادی و شکر نعمت الهی پس نور سرخی که از روی آنحضرت ساطع بود
داخل خانهای مدینه میشد دیوارهای ایشان سرخ میشد و از مشاهدهٔ آن حالت متعجب میشدند و بخدمت رسول خدا می آمدند و از علت
آن سؤال مینمودند و حضرت ایشان را بخانهٔ حضرت فاطمه میفرستاد پس آنحضرت را مشاهده میکردند که در محراب نشسته به تسبیح و تمجید الهی مشغول گشت
و از گونهٔ لطیفش نور سرخی ساطعست پس میدانستند که آنچه دیده اند از آثار نور جمال آنحضرتست و پیوسته این نور در جبین انور
آنحضرت بود تا آنکه حضرت امام حسین صلوات الله علیه متولد شد و آن نور بجبین مبین آنحضرت منتقل گردید و پیوسته آن نور
با ما هست و از امامی بامام دیگر منتقل میشود تا روز قیامت و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند
که بچه سبب حضرت فاطمه را زهرا نامیده اند حضرت فرمودند زیرا که حق تعالی آنحضرت را خلق کرد از نور عظمت خود
چون او را آفرید آسمانها و زمین از نور روی او روشن گردید و دیدهای ملائکه را خیره گردانید و همگی بحق تعالی سجده
افتادند و گفتند ای خدای ما و بزرگ ما این چه نور است حق تعالی وحی کرد بایشان که نوریست که از نور خود آفریده ام و در آسمان
ساکن گردانیده ام و از عظمت خود او را خلق کرده ام بیرون خواهم آورد از صلب پیغمبری از پیغمبران خود که او را زیادتی داده ام بر
جمیع پیغمبران و از این نور بیرون خواهم آورد پیشوایان دین را که قیام نمایند بامر من و هدایت کنند مردم را بسوی حق من و ایشان را
خلیفهای خود گردانم در زمین بعد از آنکه وحی من از زمین منقطع شود و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است
که حضرت فاطمه علیها السلام را بآن سبب زهرا نامیدند که چون در محراب خود بعبادت می ایستاد اهل آسمان را روشنی میبخشید

میگفت و دستهای حضرت را میبوسید و در مرض وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نزد آنحضرت آمد حضرت او را نشاند و رازی گفت فاطمه
گریان شد پس راز دیگر با او گفت او خندان شد پس من در خاطر خود گفتم که من فضل او بر زنان میدانستم اکنون دانستم که او هم مثل زنان دیگر است
گریه و خنده را با هم جمع کرد پس سبب آن گریه و خنده از فاطمه سوال کردم فرمود که من افشای سر نمیکنم چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از
دنیا رحلت کرد سبب آنحال را از فاطمه سوال کردم گفت اول مرتبه مرا خبر داد بوفات خود و باین سبب گریستم پس بعد از آن مرا خبر داد که تو پیش از
دیگر اهل بیت من ملحق خواهی شد باین سبب خندان شدم و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که آزار
کند فاطمه را در حیات من و بعد از وفات من چنانست که مرا آزار کرده باشد و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده است و حق تعالی در باب ایذای
امیر المؤمنین و فاطمه این آیه را فرستاده است که إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا
یعنی بدرستی که آنان که ایذا میکنند خدا و رسول را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کردانید از برای ایشان عذاب خوار کننده
و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت فرمود که یا علی بدرستی که حق تعالی علم کامل اطلاع حاصل
کرده است باحوال خلق و مرا برگزید بر مردان عالمیان پس ترا اختیار کرد بعد از من بر مردان عالمیان پس اختیار کرد امامان فرزندان ترا از جمیع
مردان عالمیان بعد از من و بعد از تو پس برگزید فاطمه را بر جمیع زنان عالمیان و ایضا بسندهای معتبر بسیار از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که فاطمه شاخیست از من ایذا میکند مرا هر چه او را آزار میکند و شاد میکرداند مرا هر که او را شاد
میگرداند و بدرستی که حق تعالی غضب میکند برای غضب فاطمه و خوشنود میگردد برای خوشنودی او و در صحیفة الرضا علیه السلام از اسماء بنت
عمیس روایت کرده است که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه زهرا صلوات الله علیها آمد و بر گردن او قلاده دید از
طلا که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از غنیمت برای او گرفته بود پس چون حضرت فرمود که ای فاطمه ترا فریب ندهند که
دختر محمدی و لباس جباران را میپوشی حضرت فاطمه آن قلاده را کشود فروخت و بنده خرید و آزاد کرد حضرت رسول الله
بآن شاد گردید و قطب راوندی روایت کرده است که روزی حضرت رسول الله نشسته بود و فاطمه نزد آنحضرت آمد
و رنگ مبارکش از گرسنگی متغیر گردیده بود پس فرمود که نزدیک من بیا چون فاطمه نزدیک آنحضرت رفت دست مبارک
خود را بر سینه آنحضرت گذاشت و هنوز آنحضرت کودک بود پس گفت خداوندا ای سیر کننده گرسنگان و بلند کننده
زیردستان فاطمه را گرسنگی مدار چون دعای حضرت تمام شد دیدم که گلگونه فاطمه از زردی بسرخی مایل شد که گویا خون
روی مبارکش جاری میشد پس حضرت فاطمه فرمود که بعد از آن هرگز گرسنگی نیافتم و ایضا بسند معتبر از جابر انصاری
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چند روز گذشت که طعامی تناول نفرموده تا آنکه گرسنگی بر آنحضرت بسیار
غالب شد و در حجره های زنان خود گردید و طعامی نیافت پس بحجره طاهره حضرت فاطمه صلوات الله علیها درآمد و فرمود که ای دختر
گرامی آیا نزد تو طعامی هست که تناول نمایم زیرا که گرسنگی بر من زور آورده است حضرت فاطمه گفت بخدا سوگند که طعامی نزد من
نیست جانم فدای تو باد چون حضرت از خانه او بیرون رفت یکی از کنیزان فاطمه دو گرده نان و پاره گوشتی از برای آنحضرت هدیه

آورد پس آن را گرفت و در زیر کاسه پنهان کرد و جامه بر روی آن پوشانید و گفت بخدا سوگند که حضرت رسالت را
اختیار میکنم بر خود و بر فرزندان خود و همه گرسنه بودند و محتاج بطعام بودند پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله
علیهما را فرستاد بخدمت پدر بزرگوار خود و آنحضرت را طلبید چون تشریف آوردند گفت ای پدر بعد از رفتن شما حق تعالی
طعامی از برای من رسانید و از برای تو پنهان کرده ام از فرزندان خود فرمود که بیاور ای دختر چون سر کاسه را برداشت
بقدرت حق تعالی آن کاسه پر از نان و گوشت شده بود چون فاطمه آنحالت را مشاهده کرد متحیر شد و دانست که از جانب
حق تعالی است پس حمد الهی بجا آورد و صلوات بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرستاد و آن طعام را نزد آنحضرت
آورد و چون حضرت آن کاسه را پر از طعام دید گفت حق تعالی بتقدیم رسانید و پرسید که از کجا آورده این طعام را فاطمه گفت
که از نزد حق تعالی آمده است بدرستی که حق تعالی روزی میدهد هر که را میخواهد بیحساب پس حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات
الله علیهم و جمیع زنان آنحضرت از آن طعام تناول کردند تا سیر شدند و حضرت فاطمه فرمود که آن کاسه بحال خود مانده و
هیچ کم نشد تا آنکه جمیع همسایگان خود را از آن سیر کردم حق تعالی در آن برکت و خیر بسیار کرامت فرمود و ایضا روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که چون خدیجه رضی الله عنها از دار فنا به دار بقا رحلت فرمود فاطمه نزدیک پدر بزرگوار
خود آمد و اضطراب میکرد و میپرسید که مادر من در کجاست و حضرت جواب نمیفرمود و فاطمه پیوسته میگشت و از
هر جا سوال میکرد که مادر من کجاست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمیدانست که چه جواب گوید او را در آنحال
جبرئیل از جانب ملک جلیل نازل شد و گفت پروردگار تو امر میکند ترا که سلام او را بفاطمه برسانی و بگویی با او که
مادر تو در خانه ایست از خانه های بهشت که از نی ساخته اند و آن نیها را در طلا نصب کرده اند و عمودهای آن یاقوت
سرخ است و در میان قصر آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران است پس فاطمه گفت که حق تعالی سالم است از نقصها و عیبها و
سلامها از اوست و سلام ما و تحیتها باو میگردد و ایضا روایت کرده است که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دنیا
مفارقت کرد ام ایمن خادمه آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در مدینه نماند زیرا که نمیتوانست که جای آنحضرت را خالی ببیند
پس از مدینه متوجه مکه شد و در بعضی از منازل او را تشنگی عظیم روی داد و چون از آب مایوس شد دست بسوی آسمان
برداشت و گفت خداوندا من خادمه حضرت فاطمه ام آیا مرا از تشنگی هلاک خواهی کرد پس باعجاز حضرت فاطمه صلوات الله علیها
دلو آبی از آسمان برای او بزیر آمد و چون از آن آب آشامید تا هفت سال محتاج بخوردن و آشامیدن نگردید و مردم او را
در روزهای بسیار گرم برای کارها میفرستادند و تشنه نمیشد و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که روزی سلمان رضی الله
عنه بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها درآمد و دید که آنحضرت نشسته است نزد آسیائی و جو از برای عیال خود خورد
میکرد و دست مبارکش مجروح گردیده و خون بر چوب آسیا روان شده و دید که حضرت امام حسین صلوات الله علیه در ناحیه
خانه از گرسنگی گریه و اضطراب میکند سلمان گفت که ای دختر رسول خدا دستهای تو از آسیا کردن مجروح شده است و حسین گریه کرده

وانیکه فضه کنیزک تو حاضرست چرا این خدمت را باو نمیفرمائی و خود متحمل میشوی فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده و وصیت کرده است که خدمت خانه یک روز از فضه باشد و یکروز با من و دیروز نوبت فضه بود و سلمان گفت که من بنده آزاد کرده شمایم یا فضه یا که حضرت امام حسین را تسکین دهم یا آسیا بگردانم حضرت فاطمه فرمود که تسکین حسین را من بهتر میتوانم نمود آسیا بگردان چون سلمان قدری از جو را خورد کرد آواز نماز را شنید و برای نماز بمسجد رفت چون از نماز فارغ شد آنچه دیده بود از برای حضرت امیرالمؤمنین نقل کرد و حضرت امیرالمؤمنین از استماع آن قصه گریان شد و بخانه برگشت پس تبسم کنان بمسجد معاودت نمود چون حضرت رسول صلوات الله علیه و آله از سبب تبسم آنحضرت سؤال کرد گفت چون بخانه برگشتم فاطمه را دیدم که برپشت خوابیده و حضرت امام حسین بر روی سینه اش بخواب رفته بود و آسیا بی آنکه دستی ظاهر باشد خود میگردید پس حضرت رسول الله علیه و آله تبسم کرد و فرمود که یا علی مگر نمیدانی که خدا را ملکی چند هست که در زمین سیر میکنند و خدمت میکنند محمد و آل محمد را تا روز قیامت و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابوذر رضی الله عنه گفت که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بخانه علی بن ابیطالب ع فرستاد که آنحضرت را طلب نمایم چون بخانه آنحضرت رفتم و ندا کردم کسی مرا جواب نگفت و دیدم که آسیا خود میگردد و کسی نزد آسیا حاضر نیست پس حضرت را ندا کردم و چون بخدمت حضرت رسول الله صلعم بالاو گفت که من [illegible] پس گفتم که در تعجبم از آسیائی که دیدم در خانه علی میگردید و کسی نزد او نبود حضرت فرمود که حق تعالی دل و جوارح و جمیع جوارح دختر من فاطمه را پر کرده است از ایمان و یقین و چون حق تعالی ضعف او را میداند او را یاری کرده است بروزگار او و کفایت امور و مهمات او نموده است مگر نمیدانی که خدا را ملکی چند هست که موکل گردیده اند بیاری آل محمد صلوات الله علیهم ○ و در کتاب کشف الغمه و امالی شیخ طوسی و تفسیر فرات ابن ابراهیم از ابوسعید خدری روایت کرده اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم با حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت آیا نزد تو طعامی هست که چاشت کنیم فاطمه گفت بحق آن خداوندی که پدر مرا گرامی داشته است به پیغمبری و ترا گرامی داشته است بوصیت که درین بامداد نزد من هیچ طعامی نیست که برای تو حاضر کنم و دو روز بود که طعامی نداشتم بغیر آنچه نزد تو می آوردم و از خود و فرزندان خود باز میگرفتم و ترا بر خود و ایشان اختیار میکردم حضرت فرمود که ای فاطمه چرا درین دو روز مرا خبر نکردی که طعامی در خانه نیست تا از برای شما طعامی طلب کنم حضرت فاطمه گفت ای ابوالحسن من شرم میکنم از خدای خود که ترا تکلیف کنم بر چیزی که قادر بران نیستی پس حضرت امیر از خانه فاطمه بدر آمد با اعتماد تمام و وثوق عظیم بخداوند خود و یکدینار قرض کرد و خواست که برای عیال خود طعامی بگیرد ناگاه در عرض راه مقداد را ملاقات کرد در روز بسیار گرمی که حرارت آفتاب او را از بالای سر و از زیر پای او را گرفته بود و حالش را متغیر گردانیده بود چون او را در آن وقت باین حال مشاهده کرد گفت ای مقداد درین ساعت گرم برای چه از خانه بیرون آمده مقداد گفت که ای ابوالحسن از من درگذر و از حال من سؤال مکن حضرت فرمود که ای برادر مرا جائز نیست که از تو درگذرم تا بر حال تو مطلع نگردم باز مقداد مضایقه کرد و حضرت مبالغه فرمود پس مقداد گفت بحق

آن خداوندی که گرامی داشته است محمد را به پیغمبری و ترا وصی او گردانیده است که از خانه بیرون نیامده ام مگر برای گرسنگی و عیال خود را در خانه گرسنه گذاشته ام و چون صدای گریه ایشان را شنیدم تاب نیاوردم و با این حال از خانه بیرون آمدم و چون بر حال مقداد مطلع گردید آب از دیده های مبارکش فرو ریخت و آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و فرمود که سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که تو باو سوگند یاد کردی که من نیز از برای این کار از خانه بیرون آمده ام و یکدینار قرض بهم رسانیده ام و ترا ایثار میکنم بر نفس خود پس دینار را بمقداد داد و او بخانه رفت و بمسجد آمد و نماز ظهر و عصر و مغرب با رسول صلی الله علیه و آله ادا کرد و چون حضرت رسول الله از نماز فارغ شد بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گذشت در صف اول نشسته بود نیش پای مبارک خود اشاره کرد که برخیز پس حضرت برخواست و از پی حضرت رسول الله روان شد در در مسجد با حضرت رسید و سلام کرد بر آنحضرت و حضرت رد سلام او کرد و فرمود که یا علی آیا طعامی داری که ما امشب تناول کنیم پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از شرم ساکت شد و جواب نفرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوحی الهی دانسته بود و آنچه بآنحضرت در انروز گذشته بود و حق تعالی او را امر کرده بود که درانشب نزد علی بن ابیطالب افطار کند چون حضرت او را ساکت یافت فرمود که ای ابوالحسن چرا جواب نمیگوئی یا بگو نه تا من برگردم یا بگو آری تا من بیایم حضرت امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله از شرم جواب نمیتوانم گفت بیا تا برویم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و با یکدیگر روانه شدند تا بخانه فاطمه درآمدند و فاطمه در جای نماز خود نشسته و از نماز فارغ شده بود و در پشت سرش کاسه گذاشته بود که مملو از طعام بود و بخار از سر کاسه برمیخواست چون صدای حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شنید از جای نماز خود بیرون آمد و بر آنحضرت سلام کرد و فاطمه عزیزترین مردم بود بنزد آنحضرت پس حضرت دست مبارک خود را بر سر او کشید و گفت ای دختر چه حال شام کرده خدا رحمت کند ترا گفت بخیر و نیکی شام کرده ام فرمود که طعام برای ما بیار که تناول کنیم خدا ترا رحمت کند و کرده است پس فاطمه آن کاسه را برداشت و نزد حضور رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما گذاشت چون حضرت امیر آن طعام را مشاهده نمود از روی تعجب بسوی فاطمه نظر کرد فاطمه گفت سبحان الله چه بسیار از روی تعجب و شدت بسوی من نظر میکنی آیا بدی کرده ام که مستوجب سخط و غضب تو گردیده ام حضرت امیر فرمود که از آن تعجب میکنم که امروز سوگند یاد میکردی که دو روز است که طعام تناول نکرده ام و هیچ طعام در خانه ندارم و اکنون چنین طعامی نزد ما آورده پس حضرت فاطمه بسوی آسمان نظر کرد و گفت پروردگار آسمان و زمین میداند که سوگندی که من یاد کرده ام حق بود حضرت امیر گفت که ای فاطمه از کجا آوردی این طعامی را که این نوع طعام ندیده ام در رنگ و بو و ازین نیکوتر طعامی نخورده ام پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را در میان دو کتف علی علیه السلام گذاشت و از روی

لطف فرزند و فرمود که یا علی این بدل دینار تو است که بمقداد دادی و این جزای دینار تست از جانب خدا روزی میدهد
هر کرا میخواهد بیحساب پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریان شد و گفت حمد و سپاس خداوندی را است که شما را از
دنیا بیرون نبرد تا آنکه ترا بمنزله زکریا گردانید و فاطمه را بمنزله مریم دختر عمران و عیاشی مثل این قصه را از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و در آخرش مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی
مثل تو و مثل فاطمه مثل زکریا و مریم است هر گاه زکریا نزد او میرفت طعام نزد او می یافت و از و میپرسید که از کجا آمده است
این طعام از برای تو مریم میگفت که از نزد خدای عالمیان بدرستی که خدا روزی میدهد هر کرا خواهد بیحساب و فرمود
که یکماه از آن کاسه طعام خوردند و کم نشد و آن کاسه اکنون نزد ما است و حضرت قایم صلوات الله علیه از آن کاسه
طعام میل خواهد کرد و ابن شهر آشوب و قطب راوندی روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه محتاج بقرض شد و چادر حضرت فاطمه صلوات الله علیها را نزد یهودی مرهون کرد و در روایت ابن شهر آشوب آن
یهودی زید نام داشت و آن چادر از پشم بود و قدری از جو بقرض گرفت پس آن یهودی آن چادر را بخانه برد
و در حجره گذاشت چون شب شد زن یهودی بآن حجره درآمد و نوری از آن چادر ساطع دید که تمام حجره را روشن کرده
بود چون زن آن حالت غریب را مشاهده کرد بنزد شوهر خود رفت و آنچه دیده بود بآن نقل کرد پس یهودی از استماع
آن حالت در تعجب شد و فراموش کرده بود که چادر حضرت فاطمه در آن خانه است پس بسرعت شتافت و داخل آن
حجره شد چون داخل شد دید که شعاع چادر آن خورشید فلک عصمت است که مانند بدر منیر خانه را روشن کرده است یهود
از مشاهده این حالت تعجبش زیاده شد پس یهودی و زنش بخانه خود دویدند و هشتاد نفر از ایشان حاضر گشتند و از
برکت شعاع چادر فاطمه همگی بنور اسلام منور گردیدند قطب راوندی روایت کرده است که جمعی از یهودی عروسی دا
شتند و بخدمت حضرت رسول الله علیه و آله آمدند و گفتند ما بر تو حق همسایگی داریم و عروسی در پیش داریم و التماس
میکنیم که فاطمه را بخانه ما بفرستی که موجب مزید عزت و مکرمت ما گردد و در این حال مبالغه بسیار کردند حضرت
فرمود که او زن علی بن ابیطالب است و در حکم اوست ایشان التماس کردند که حضرت شفاعت نماید نزد حضرت
امیر المؤمنین و رخصت بگیرد و غرض آن یهودان آن بود که چون زنان ایشان خود را به حلی و زیور بسیار
آراسته بودند و جامه‌های فاخر پوشیده بودند اگر فاطمه با جامه‌های کهنه خود بعروسی ایشان برود موجب خواری
و مذلت آنحضرت گردد پس در آن حال جبرئیل نازل شد و جامه‌ها و زیورها از بهشت برای فاطمه آورد و حضرت
بآن جامه‌ها و زیورها بخانه آن یهودان درآمد چون زنان یهودان حضرت فاطمه را با آن حلی و زیورها و انوار
و صفات مشاهده کردند همگی نزد آنحضرت شتافتند و بر زمین افتادند و پاهای مبارکش را بوسه دادند و بسیاری از
ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و این قصه از این مبسوط‌تر از کتب دیگر مسطور است و چون در کتب معتبره باین

نکو بود

نکو بود ما چنین ایراد کردیم و در احادیث معتبره خاصه و عامه از حضرت صادق علیه السلام و غیر آن حضرت
روایت کرده اند در تفسیر این آیه کریمه مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ یعنی مخلوط کرد دو دریا را که بر میخورند بیکدیگر حضرت
فرمود که مراد از دو دریا علم است یعنی علی و فاطمه که حق تعالی ایشان را بیکدیگر رسانید بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ یعنی میان
ایشان فاصله است که بر یکدیگر زیادتی نکنند حضرت فرمود که مراد حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که سبب الفت
علی و فاطمه گردیده است یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ یعنی بیرون می آید از آن دو دریای علم مروارید و مرجان حضرت فرمود
که مراد حسن و حسین صلوات الله علیهما است از آن دو دریای علم بوجود آمده اند و در کتب معتبره عامه باسناد بسیار
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود که بس است ترا از زنان عالمیان چهار کس مریم دختر
عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و بهترین ایشان حضرت فاطمه صلوات الله علیها است و باسانید
بسیار دیگر روایت کرده اند که بهترین زنان بهشت این چهار زنند و در روایت دیگر بهترین زنان عالمیان این چهار زنند
و در روایت متواتره از طرق خاصه و عامه روایت شده است که فاطمه بهترین زنان عالمیان از اولین و آخرین است
و ایضا مخالفان از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت
که بشارت باد ترا ای فاطمه که خدا برگزید ترا بر زنان عالمیان و در روایت دیگر روایت کرده اند که در روز قیامت آسیه و
مریم و خدیجه در پیشاپیش روی فاطمه روند مانند دربانان و خدمتکاران تا آنحضرت را داخل بهشت کنند و ایضا روایت
کرده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اراده سفری که مینمود آخر کسی را که وداع میکرد فاطمه بود و چون از سفر
برمیگشت اول کسی را که ملاقات میکرد فاطمه بود و ایضا از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که چون حق تعالی مرا امر فرمود که فاطمه را بعلی تزویج نمایم جبرئیل گفت که حق تعالی بهشتی بنا کرده است از مروارید و در
رواق آنرا از قصبات مروارید و یاقوت ساخته و بطلا مشبک گردانیده و سقفهای آنرا از زبرجد سبز گردانیده و در آن
بهشت از طاقهای مروارید بنا کرده و آنها را بیاقوت مکلل ساخته و در آن بهشت غرفها آفریده یک خشت از طلا و یک
خشت از نقره و یک خشت از مروارید و یک خشت از یاقوت از زبرجد و در آن غرفها چشمها قرار داده که از آن غرفها
جاری میشوند و نهرها بر دور آن غرفها جاری است و بر نهرها قبه‌ها از مروارید ساخته شده و آن قبه‌ها را از زنجیرهای طلا بسته
اند و بر دور آن قبه‌ها انواع درختان میوه دار رسته و بر سر هر شاخی قبه بنا کرده اند و بر هر قبه تختی گذاشته اند از مروارید
سفید و پردها از حریر نازک و کنده بهشت بر روی آن تختها کشیده اند و فرش زمینش از زعفران است و آن تختها را
بمشک و عنبر معطر گردانیده اند و در هر قبه حوریه جا داده اند و آن قبه صد در دارد و بر هر دری دو کنیزک ایستاده و بر در
آن قبه‌ها آیه الکرسی نقش شده پس من گفتم یا جبرئیل این بهشت را از برای کی بنا کرده اند جبرئیل گفت که از برای علی
و فاطمه بنا کرده اند و این تحفه ایست که حق تعالی برای ایشان مقرر گردانیده و بغیر بهشتهای دیگر که از برای ایشان

آفریده است از برای آنکه دیده او روشن و دل شاد گردد و ابن شهر آشوب از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهم السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخواب نمیرفت تا آنکه روی انور فاطمه صلوات الله
علیها را می بوسید و روی خود را در میان دو پستان آن نور دیده خود میگذاشت و از برای او دعا میکرد و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که از حضرت سؤال کردند از معنی حی علی خیر العمل فرمود که یعنی بشتابید به نیکی کردن
بسوی فاطمه و فرزندان فاطمه تا روز قیامت که آن بهترین اعمالست و ثعلبی و دیگران از مفسران عامه روایت کرده اند
که چون اهل بهشت ساکن گردند و در بهشت نوری مشاهده کنند که تمام بهشت روشن گردد با آن پس اهل بهشت گویند
پروردگارا تو در قرآن فرستادی که اهل بهشت آفتاب نمی بینند این چه نور است که ما مشاهده کردیم پس منادی ندا کند
که این نور آفتاب و ماه نیست بلکه علی و فاطمه خندیدند که این نور از ایشانست و ایضا روایت کرده اند که بسیار بود که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها مشغول عبادت بود و یکی از فرزندان مطهر او بیقرار میشد در گهواره حق تعالی ملایکه را امر میکرد که
گهواره را حرکت میدادند تا آنحضرت از عبادت فارغ شود و در کتاب کشف الغمه بسند معتبر از امام حسن عسکری علیه السلام
روایت کرده است که چون حق تعالی حضرت آدم و حوا علیهما السلام را خلق کرد اعتماد کردند که خلقی از ما بهتر نیافریده پس حق
تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل که دو بنده من آدم و حوا را ببر بسوی فردوس اعلی پس چون آدم و حوا داخل فردوس شدند نظر کردند
بدختری که بر روی تختی از تختهای بهشت نشسته بود و تاجی از نور بر سر داشت و در گوشهای خود دو گوشواره از نور داشت
و جمیع بهشتها از نور روی او روشن گردیده بود جبرئیل گفت که این فاطمه دختر محمد است صلی الله علیه و آله و او پیغمبریست
از فرزندان تو که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد آدم گفت که این تاجی که بر سر دارد چیست گفت این تاج شوهر او است علی
ابی طالب صلوات الله علیه پرسید که این گوشوارها چیست که در گوش اوست گفت که دو فرزندان او اند حسن و حسین آدم
گفت ای حبیب من جبرئیل آیا ایشان پیش از من آفریده شده اند جبرئیل گفت که ایشان موجود بوده اند در علم پنهان حق تعالی
پیش از آنکه آفریده شوی بچهار هزار سال و ایضا از طرق مخالفان روایت کرده است که عایشه میگفت که محبوب ترین زنان
عالمیان بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه بود و محبوب ترین مردان بسوی آنحضرت شوهر او بود و ایضا از عایشه روایت
کرده اند که گفت من راستگوتر از فاطمه ندیدم کسی را مگر پدرش و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که روزی حضرت از خانه بیرون آمد
و دست فاطمه را در دست و فرمود که هر که این را شناسد شناسد و هر که نشناسد این فاطمه دختر محمد است و این پاره
تن منست و این دل منست و جان منست که در میان دو پهلوی منست پس هر که او را آزار کند مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار
کند خدا را آزار کرده است و ایضا از طرق مخالفان از ام سلمه روایت کرده اند که گفت فاطمه شبیه ترین مردم بود در رو و خلقت
و سیرت برسول خدا صلی الله علیه و آله و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسالت پناه ص با فاطمه گفت که هر

او قول

بر تو صلوات فرستد حق تعالی گناهان او را بیامرزد و او را ملحق گرداند بمن در هر جای از بهشت باشم و در کتاب بشارة المصطفی
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نماز عصر را ادا کرد چون از
نماز فارغ شد در محراب نشسته و مردم بر دور آنحضرت نشسته بودند ناگاه مرد پیری پیدا شد از مهاجران عرب و جامه های کهنه
پوشیده بود و از نهایت پیری خود را نگاه نمیتوانست داشت پس چون متوجه او گردید و احوال او پرسید آن مرد پیر گفت
یا رسول الله من گرسنه ام مرا طعام ده و برهنه ام مرا جامه ده و مرا بی نوا کرد از آن حضرت فرمود که از برای چیزی نزد خود نمی یابم
و لیکن دلالت کننده بر خیر مثل کننده آنست برو بسوی خانه کسی که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست
میدارند و رضای خدا را بر حال خود اختیار میکند برو بسوی حجره فاطمه و خانه آنحضرت متصل بود به حجره که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله برای خود مقرر فرموده بود و هر گاه میخواست که از زنان تنها شود با آن حجره می آمد پس حضرت بلال را فرمود
که آن مرد را بر خانه فاطمه چون آمد چون آن پیر بدر خانه فاطمه رسید باواز بلند ندا کرد که السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و مختلف
الملائکة و مهبط جبرئیل الروح الامین بالتنزیل عند رب العالمین یعنی سلام باد ای اهل خانه پیغمبری و محل آمدن و رفتن
ملایکه و محل نزول جبرئیل روح الامین با قرآن مجید از جانب پروردگار عالمیان پس حضرت فاطمه گفت بر تو سلام کیستی تو
گفت منم مردی پیر از عرب که آمده ام بسوی پدر تو و هجرت کرده از مکان دوری و من ای دختر محمد برهنه و گرسنه ام پس مواسات
کن با من بمال خود تا رحمت کند خدا ترا و حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حالت را از ایشان
دیده اند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها پوست گوسفندی در خانه داشت که حضرت امام حسن و امام حسین صلوات
الله علیهما بر روی آن می خوابیدند آن را بسایل داد و فرمود که بگیر این را که شاید حق تعالی از این بهتر از برای تو میسر گرداند
اعرابی گفت ای دختر محمد من بسوی تو از گرسنگی شکایت کردم و تو پوست گوسفندی بمن دادی من چه کنم با آن با گرسنگی
که دارم چون حضرت فاطمه این سخن را از سایل شنید دست دراز کرد بسوی گردن بندی که داشت و فاطمه دختر حمزه برای
آنحضرت بهدیه فرستاده بود و آن را از گردن خود گسیخت و بسوی اعرابی افکند و فرمود که بگیر این گردن بند را و بفروش
شاید که حق تعالی بهتر از این ترا عوض دهد پس اعرابی آن گردن بند را برداشت و بسوی مسجد رسول صلی الله علیه و آله آمد
و حضرت با اصحاب خود نشسته بود و گفت یا رسول الله فاطمه این گردن بند را بمن داد و گفت بفروش شاید که حق
تعالی برای تو بهتر از این میسر گرداند آنحضرت چون این سخن را شنید گریست و فرمود که چگونه حق تعالی از این بهتر میسر گرداند
و حال آنکه این را فاطمه دختر محمد بتو داده است بهترین دختران فرزندان آدم پس در آن حال عمار بن یاسر رضی الله عنه برخاست
و گفت یا رسول الله آیا رخصت میدهی مرا که این گردن بند را بخرم فرمود که بخر ای عمار و اگر شریک شوند در این گردن بند
تمام جن و انس هر آینه حق تعالی ایشان را معذب نسازد باتش جهنم عمار گفت که بچند میفروشی گردن بند را ای اعرابی گفت بانکه را نان و
گوشت که سیر شوم و یک برد یمانی که عورت خود را بان بپوشانم و در آن برد نماز برای پروردگار خود بخوانم و یک دینار طلا که مرا باهل کن

برساند ودر انوقت عمار یاسر حصه خود را که از غنیمت خیبر فروخته بود و چیزی از برای او نمانده بود پس عمار گفت که این گردن بند را
از تو میخرم به بیست دینار طلا و دویست درهم هجری و یک برد یمانی و شتری که ترا باهل خود برساند و انقدر که سیر شوی از نان گندم
و گوشت اعرابی گفت که چه بسیار جوانمردی بمال خود ای مرد پس عمار اورا با خود برد و آنچه گفته بود تسلیم او نمود و اعرابی
بخدمت حضرت برگشت حضرت فرمود ای اعرابی سیر شدی و پوشیده شدی اعرابی گفت مستغنی و بی نیاز شدم پدر و مادرم
فدای تو باد حضرت فرمود که پس جزا دعا کردی فاطمه را بآنچه کرد نسبت بتو اعرابی گفت خداوندا توئی پروردگاری که ترا
حادث نیافته ایم و همیشه بوده ای و خدای که عبادت کنیم ترا و بجز تو نداریم و توئی روزی دهنده ما بهمه حال خداوندا عطا
کن بفاطمه آنچه دیده و ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد پس حضرت رسول آمین گفت بر دعای او و رو بر اصحاب خود کرد و
فرمود که حق تعالی بفاطمه عطا کرده است در دنیا آنچه اعرابی از او سؤال کرد زیرا که منم پدر او و احدی از عالمیان مثل من نیست
و علی شوهر اوست و اگر علی نمیبود فاطمه را همتی و مانندی نبود حق تعالی حسن حسین باو عطا کرده که هیچیک از عالمیان چنین فرزندان
نداده است و بهترین فرزندزادگان پیغمبرانند و بهترین جوانان بهشتند و در انوقت در برابر آنحضرت سلمان و مقداد رضی الله
عنه نشسته بودند پس فرمود که میخواهید زیاده بگویم گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جبرئیل ع بر من آمد و گفت چون فاطمه از
دنیا رحلت کند و اورا دفن کنند دو ملک در قبر او آیند و از او سؤال کنند که کیست پروردگار تو او در جواب گوید که خداوند
عالمیان پروردگار منست پس گویند که کیست پروردگار تو او در جواب گوید که خداوند عالمیان پروردگار منست پس گویند که
کیست ولی و امام تو گوید که این مرد که در کنار قبر من ایستاده است علی بن ابیطالب ع پس فرمود که دیگر بگویم از فضایل او
بدرستی که حق تعالی موکل گردانیده است بفاطمه گروهی بسیاری از ملایکه را که محافظت مینمایند او را از پیش رو و پس سر و از جانب
راست و از جانب چپ و آن ملایکه با اویند در حیات او و بعد از وفات او و نزد قبر او خواهند بود و صلوات بسیار میفرستند
بر او و بر پدرش و شوهرش و فرزندانش پس هر که او را زیارت کند بعد از وفات من چنانست که مرا زیارت کرده است در حیات
من و هر که فاطمه را زیارت کند چنانست که مرا زیارت کرده باشد و هر که علی را زیارت کند چنانست که فاطمه را زیارت کرده باشد
و هر که حسن و حسین را زیارت کند چنانست که علی را زیارت کرده باشد و کسی که امامان از فرزندان ایشانرا زیارت کند چنانست
که ایشانرا زیارت کرده است پس عمار آن گردن بند را با مشک خوشبو کرده و در برد یمانی پیچید و غلامی داشت که اورا
سهم نام کرده بود و از حصه غنیمت خیبر او را خریده بود پس عمار آن گردن بند را بغلام داد و گفت این گردن بند را بخدمت
رسول صلی الله علیه و آله و ترا نیز باو بخشیدم و چون غلام آنرا بخدمت حضرت آورد و آنچه عمار گفته بود عرض کرد و فرمود که
برو نزد فاطمه و گردن بند را بده و من ترا باو بخشیدم چون غلام بخدمت حضرت فاطمه رفت و پیغام حضرت را رسانید
حضرت فاطمه گردن بند را گرفت و غلام را آزاد کرد پس غلام خندید حضرت فرمود که چرا میخندی گفت تعجب میکنم از بسیاری
برکت این گردن بند که گرسنه را سیر کرد و برهنه را پوشیده کرد و فقیری را غنی کرد و بنده را آزاد کرد و باز بصاحبش برگشت

وکلینی

وکلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فاطمه صلوات الله علیها گفت برخیز و بیرون آور آن کاسه را پس فاطمه برخاست و بیرون آورد آن کاسه را که در آن کوفته و ثریدی
بود و میجوشید و بخار از روی آن برمیخواست و از ان ساعت از آسمان فرود آمده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین
و حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین از آن تناول میکردند و در مدت سیزده روز پس روزی ام ایمن دید که قدری از آن
در دست امام حسین بود و تناول مینمود پرسید که این را از کجا آورده حضرت فرمود که چند روزیست که ما از آن تناول میکنیم پس ام ایمن بخدمت
حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد و گفت هر گاه چیزی نزد ام ایمن بهم رسید برای فاطمه و فرزندان فاطمه است و هر گاه
نزد فاطمه چیزی بهم رسید ام ایمن از آن بهره ندارد پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آورد کاسه را و ام ایمن
خورد و باین سبب طعام آن کاسه برطرف شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر او آن را نمیخورد بدیگری اطعام میکردی هر آینه
از برای تو و فرزندان تو میماند تا روز قیامت پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که آن کاسه نزد ماست و قایم ما
علیه السلام آنرا بیرون خواهد آورد و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که عبادت کرده نشده است خدا بچیزی
از تحمید و تعظیم او که بهتر باشد از تسبیح حضرت فاطمه صلوات الله علیها و اگر از ان بهتر چیزی میبود هر آینه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله آنرا بفاطمه عطا میکرد و فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که
روزی جابر انصاری رضی الله عنه از پدرم حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله سؤال کرد از فضایل حضرت فاطمه صلوات الله علیها
حضرت فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود از برای پیغمبران و رسولان منبرها از نور نصب کنند
و منبر من از منبرهای ایشان بلندتر باشد پس حق تعالی ندا کند که یا محمد خطبه بخوان پس من خطبه بخوانم که از هیچیک از پیغمبران او و رسولان
چنین خطبه نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اوصیای پیغمبران منبرها از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب در میان ایشان
منبری نصب کنند که از همه انها عالی تر باشد پس حق تعالی فرماید که ای علی خطبه بخوان و او خطبه ادا کند که از برای احدی از اوصیا
چنان خطبه نشنیده باشند پس از برای فرزندان پیغمبران و مرسلان منبرها برپا کنند از نور پس از برای دو پسر من و دو گل
بوستان من حسن و حسین دو منبر نصب کنند پس حق تعالی امر کند ایشانرا که خطبه بخوانند و ایشان خطبه ادا کنند
که احدی از اولاد پیغمبران چنان خطبه ادا نکرده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله کجاست
خدیجه دختر خویلد و کجاست مریم دختر عمران و کجاست آسیه دختر مزاحم و کجاست کلثوم مادر یحیی پس ایشان برخیزند حق
تعالی ندا کند که ای اهل محشر کرم و بزرگواری از برای کیست امروز پس محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم گویند که مخصوص
خداوند یگانه است حق تعالی ندا کند که ای اهل محشر من امروز کرم و بزرگواری را از برای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قرار
دادم ای اهل محشر سرها بزیر افکنید و دیده ها بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میرود پس جبرئیل ناقه از ناقه های بهشت
برای آنحضرت بیاورد که پهلوهای آنرا بدیبای بهشت مزین کرده باشند و مهار آن از مروارید تر باشد و جهاز آن

آن قدر خازن باشند پس بخوابانند آنرا آنحضرت وقتی که سوار شود پس حق تعالی صد هزار ملک بفرستند که در جانب راستش
او روند وصد هزار ملک دیگر از جانب چپ او روند وصد هزار ملک دیگر که او را بر بالهای خود بردارند تا برسانند بسوی بهشت چون بدر بهشت
رسد نظر کند بعقب پس حق تعالی او را ندا کند که ای دختر حبیب من برای چه نظر میکنی وحال آنکه امر کرده ام که ترا به بهشت برند فاطمه گوید
که ای پروردگار من میخواستم که قدر و منزلت من نزد تو بر مردم معلوم شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر
کن هر که در دل او دوستی تو یا محبت یکی از ذریت تو بوده است دست او را بگیر و داخل بهشت گردان پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که ای جابر بخدا سوگند که فاطمه در آن روز شیعیان و محبان خود را از صحرای محشر برباید چنانچه مرغ دانه نیکو را از دانه بد جدا میکند
وچون شیعیان آنحضرت بدر بهشت برسند حق تعالی ایشان را ندا کند که ای دوستان من برای چه التفات میکنید و حال آنکه شفاعت فاطمه
دختر حبیب خود را در حق شما قبول کردم پس ایشان گویند پروردگارا ما خواستیم که امروز قدر و منزلت ما نزد تو ظاهر گردد و بر اهل محشر پس حق
تعالی فرماید که ای دوستان من برگردید بسوی محشر و نظر کنید هر که شما را دوست داشته برای دوستی فاطمه و هر که شما را
شربتی از آب داده باشد برای محبت فاطمه و هر که از شما غیبتی رد کرده باشد برای محبت فاطمه دست ایشان را بگیرید و داخل بهشت
گردانید پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که در صحرای محشر نخواهد ماند مگر شک کننده یا کافری یا منافقی
پس چون ایشان را از طبقات جهنم ندا کنند و گویند که فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ پس نیست ما را
شفاعت کننده گان و نه یار مهربان پس گویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی چه بودی اگر ما را
بازگشتی بدنیا میبود پس میگردیدیم از مؤمنان پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هیهات هیهات آرزوی
ایشان فایده نمیبخشد واگر برگردند بسوی دنیا هر آینه برخواهند گشت بسوی آن عملها که نهی کرده بودند ایشان را
از آنها و بدرستی که ایشان از دروغ گویانند و سید ابن طاوس بسند معتبر از ابو سعید خدری روایت کرده است که
پادشاه حبشه برای حضرت رسول صلی الله علیه وآله قطیفه بمدینه فرستاد که بطلا بافته بودند حضرت فرمود که البته این
قطیفه را امروز بمردی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد چون اصحاب آنحضرت این سخن را شنیدند همه گردنها کشیدند که
شاید بایشان داده شود پس حضرت فرمود که کجاست علی عمار چون این سخن را شنید بخانه حضرت امیر المؤمنین رفت
واین خبر را بآنحضرت رسانید چون حضرت حاضر شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله قطیفه را باو داد و فرمود تو سزاوار
این قطیفه پس حضرت امیر المؤمنین آن قطیفه را بسوی البقیع آورد و تارهای آنرا از هم گشود و طلای آنرا میان مهاجران
و انصار قسمت نمود و چون بخانه برگشت هیچ از آن با خود نبرد چون روز دیگر حضرت رسول صلی الله علیه وآله آنرا ملاقات
کرد آنحضرت فرمود که یا علی دیروز سه هزار مثقال طلا گرفتی فردا من و مهاجران و انصار نزد تو چاشت خواهیم خورد
حضرت امیر گفت چنین باشد یا رسول الله چون روز دیگر شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله با مهاجران و انصار
متوجه خانه آنحضرت شدند تا آنکه در کوبیدند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیرون آمد و چون نظر مبارکش بر ایشان

افتاد

افتاد در عرق حیا غوطه خورد زیرا که در خانه خود چیزی نداشت نه اندک و نه بسیار پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بنزد فاطمه رفت ناگاه کاسه بزرگی دید که پر بود از ثرید و بر روی آن پاره گوشتی گذاشته بود که بوی مشک از آن ساطع بود
پس حضرت امیر المؤمنین خواست که آنرا بردارد از بسیاری بزرگی نتوانست برداشت پس حضرت فاطمه علیها السلام
آنحضرت را مدد کرد تا آنکه آنحضرت آن کاسه را بنزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله گذاشت چون حضرت رسول آن طعام
را دید گفت ای فاطمه این طعام را از کجا آوردی فاطمه گفت ای پدر بزرگوار از جانب خدا آمده است بدرستی که خدا روزی
میدهد هر که را میخواهد بی حساب پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که حمد میکنم خدا را که بیرون نبرد مرا از دنیا تا آنکه
دیدم در دختر خود آنچه ذکریا دید در مریم دختر عمران و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بآن سبب محدثه میگفتند که ملایکه از آسمان فرود می آمدند و او را ندا میکردند چنانچه
ندا میکردند مریم دختر عمران را پس میگفتند یا فاطمه بدرستی که خداوند عالمیان ترا برگزیده است و مطهر و معصوم گردانیده
است و ترا اختیار کرده است بر زنان عالمیان ای فاطمه عبادت کن و خاشع شو برای پروردگار خود و سجود کن
در سجود و رکوع کن با رکوع کنندگان پس با ملایکه سخن میگفت و ملایکه با او سخن میگفتند پس شبی با ملایکه گفت که آیا نیست بر
گزیده زنان عالمیان مریم دختر عمران ایشان گفتند که مریم بهترین زنان زمان خود بود و حق تعالی ترا بهترین زنان زمان
خود و زمان مریم و بهترین زنان اولین و آخرین گردانیده است فصل در بیان بعضی از سیر و مکارم اخلاق آنحضرت است
و در قرب الاسناد بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
مقرر فرموده بود که هر چه خدمت بیرون در باشد از آب و هیزم آوردن و امثال اینها را حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بجا آورد و هر چه خدمت اندرون خانه باشد از آسیا گردانیدن و نان و طعام پختن و جاروب کردن و امثال اینها
با حضرت فاطمه صلوات الله علیها باشد و ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که در شب جمعه مادرم حضرت فاطمه علیها السلام در محراب عبادت خود ایستاده و مشغول
بندگی حق تعالی گردید و پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح طالع شد و شنیدم که پیوسته دعا میکرد از برای
مؤمنین و مؤمنات و ایشان را نام میبرد و دعا برای ایشان بسیار میکرد و از برای خود دعا نمیکرد پس گفتم ای مادر
چرا از برای خود دعا نمیکنی چنانچه دعا از برای دیگران کردی گفت ای فرزند اول همسایه را باید رسید و آخر خود را
و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله روایت کرده است که آنحضرت فرمود که فاطمه زهرا صلوات الله علیها
محبوب ترین مردم بود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و آنقدر آب از مشک آورد که در سینه او اثر کرد و آنقدر آسیا
گردانید که دستهایش پینه کرد و آنقدر خانه جاروب کرد که جامههایش گردآلود شد و آنقدر در طعام پختن آتش افروخت
که جامههایش سیاه شد بسبب این خدمتها بآنحضرت ضرر شدیدی شد پس روزی من بآنحضرت گفتم که برو و از پدر بزرگوار

کنی که از برای تو کنیزی بخرد که بعضی از خدمتهای ترا متحمل گردد و چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت نزد آنحضرت جماعتی
را دید که سخن میگفتند حیا مانع شد او را که با حضرت حرفی بگوید و بخانه برگشت پس حضرت رسالت پناه دانست که آنحضرت برای کاری رفته
پس روز دیگر بامداد بنزد ما آمد و ما هر دو در زیر لحاف بودیم و جامه نداشتیم که بپوشیم و از زیر لحاف بیرون آییم پس حضرت فرمود که السلام
علیکم و ما شرم کردیم که جواب سلام آنحضرت بگوییم بسبب آن حالتی که داشتیم پس بار دیگر آنحضرت سلام کرد و جواب نگفتیم چون در مرتبه سیم سلام
کرد ترسیدیم که اگر جواب نگوییم برگردد و عادت آنحضرت چنین بود که سه مرتبه سلام میکرد و اگر جواب نمی شنید برمیگشت پس من گفتم
و علیک السلام یا رسول الله داخل شو پس داخل شد و بر بالین ما نشست و فرمود که ای فاطمه چه حاجت داشتی دیروز نزد محمد چون فاطمه از جواب گفتن شرم
کرد من ترسیدم که اگر جواب نگوییم حضرت برخیزد سر خود را بیرون آوردم و حالت او را عرض کردم حضرت فرمود که آیا میخواهید خبر دهم شما را
بچیزی که بهتر است از برای شما از کنیز چون بر رخت خواب میروید سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگویید پس حضرت فاطمه
سر خود را بیرون آورد و سه مرتبه گفت راضی شدم از خدا و رسول و در کتاب مکارم الاخلاق بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که چون رسول صلی الله علیه و آله اراده سفر مینمود آخر کسی را که وداع میکرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها بود و از خانه او متوجه
سفر میگردید و چون برمیگشت از سفر اول بخانه فاطمه میرفت پس در یکی از سفرهای آنحضرت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه غنیمتی یافته بود و بحضرت فاطمه صلوات الله علیها داده بود پس چون حضرت بسفری بیرون رفت حضرت فاطمه
از آن غنیمت دست برنجنی از نقره گرفته در دست کرده و پرده بر در خانه خود آویخته بود پس چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله از آن سفر مراجعت فرمود داخل مسجد شد و بعادت مقرر متوجه خانه فاطمه گردید و داخل شد حضرت فاطمه شاد و
خوشحال باستقبال پدر بزرگوار شتافت و چون حضرت آن دست برنجن و پرده را دید برگشت و در مسجد نشست و حضرت
فاطمه از مشاهده این حال بسیار غمگین شد و گریست و فرمود که پیش از این با من چنین نمیکرد پس حضرت امام حسن
و امام حسین صلوات الله علیهما را طلبید و پرده را گشود و دست برنجن را بیرون کرد و دست برنجن را بیکی از ایشان و
پرده را بدیگری داد و گفت ببرید اینها را بسوی پدرم و او را از من سلام برسانید و بگویید که بعد از رفتن تو ما کاری بغیر
از اینها نکرده بودیم که موجب غضب تو گردد پس هر چه خواهی با اینها بکن چون آن دو نور دیده حضرت رسول صلی الله علیه و آله
پیغام مادر مکرم خود را بآنحضرت رسانیدند حضرت ایشان را در بر گرفت و روی ایشان را بوسید و هر یک را بر ران خود
نشانید پس فرمود که آن دست برنجن را شکستند و پاره کردند پس گروهی از فقرای مهاجران را که در صفه میبودند منزلی
و مالی نداشتند طلبید و آنها را پاره پاره کرده در میان قسمت کرد پس آن پرده را بقدر لنگها پاره کرد و بهر یک از آن
جماعت که عریان بودند و ستری نداشتند یکی از آنها را داد که بجای لنگ می بستند و چون پرده کم عرض بود هرگاه
بسجود میرفتند عورت ایشان گشوده میشد و باین سبب حضرت مقرر فرمود که در نماز جماعت مردان پیش از آنکه زنان
سر از سجود بردارند سر برندارند که نظر زنان بر عورت ایشان نیفتد و سنت چنین مقرر شد پس حضرت فرمود که خدا رحمت

کند فاطمه

کند فاطمه را و او را بعوض این پرده جامهای بهشت بپوشاند و بعوض این زیور زیورهای بهشت محلی گرداند و ابن
شهرآشوب و دیگران از طریق مخالفان روایت کرده اند که حسن بصری میگفت که حضرت فاطمه صلوات الله علیها عابدترین
این امت بود در عبادت حق تعالی آنقدر بر پای ایستاد که پاهای مبارکش ورم میکرد و ایضا بسند معتبر روایت کرده اند که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه صلوات الله علیه و آله بخانه فاطمه صلوات الله علیها در آمد و فاطمه جامه پوشیده
از جلهای شتر و بدستهای مبارک خود آسیا میگردانید و در آن حالت فرزند خود را شیر میداد چون آنحضرت او را بآن
حالت مشاهده کرد آب از دیده مبارکش روان شد و فرمود که ای دختر گرامی تلخیهای دنیا را امروز بچش تا حلاوت نعمتهای
آخرت دریابی پس فاطمه گفت یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم خدا را بر کرامتهای او پس حق تعالی
فرستاد که ولسوف یعطیک ربک فترضی یعنی حق تعالی در قیامت آنقدر بتو خواهد داد که راضی شوی و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام در هر بامداد روز شنبه بزیارت حمزه و سایر شهدا
میرفت و ترحم و استغفار برای حمزه میکرد و علی بن ابراهیم بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که شبی حضرت فاطمه صلوات الله علیها در خواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین و
فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برداشت و از مدینه بیرون برد و چون از نخلهای مدینه گذشتند دو راه با ایشان پیش آمد پس حضرت رسول صلی
الله علیه و آله راهی که جانب راست بود روان شد تا آنکه منتهی شد بموضعی که در آنجا آبی و درختان خرما بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گوسفندی خرید که در یکی از گوشهایش نقطهای سفید بود و فرمود که او را ذبح کردند و پختند و چون تناول نمودند همه مردند پس فاطمه از خواب
بیدار شد گریان و ترسان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از این خواب مطلع نگردانید و چون صبح شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله درازگوشی
آورد و سوار کرد بر آن فاطمه را و امر کرد امیر المؤمنین را که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را از مدینه بیرون آورد و چون
از باغستانهای مدینه بیرون رفتند دو راه ایشان را پیش آمد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجانب راست میل فرمود چنانچه فاطمه در
خواب دیده بود تا آنکه رسیدند بموضعی که در آن آب و درختان خرما بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوسفندی خرید بنحوی که فاطمه در
خواب دیده بود و فرمود که ذبح کردند و بریان کردند پس چون خواستند که تناول کنند حضرت فاطمه برخاست و بکناری رفت و گریان
شد از ترس آنچه در خواب دیده بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنحضرت را طلب کردند تا آنکه او را گریان یافت فرمود که سبب گریه
تو چیست ای دختر گفت یا رسول الله چنین خوابی دیده بودم تا حال بعمل آوردی از شما و ترسیدم تا آنجائی که بعد از این دیده ام مشاهده
بکنم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخاست و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن به پروردگار خود مناجات کرد پس جبرئیل نازل
شد و گفت یا محمد خواب فاطمه از شیطانیست که او را دهار میگویند و بخوابهای مؤمنان می آید و ایشان را آزار میکند و خوابهای بد
بایشان مینماید که باعث اندوه ایشان میگردد پس جبرئیل آن شیطان را بخدمت حضرت آورد و حضرت از او پرسید که تو بودی که آن
خواب را به فاطمه نمودی گفت بلی یا محمد پس حضرت سه مرتبه آب دهان از جانب او انداخت و سه جای سر او را مجروح کرد پس جبرئیل

گفت یا محمد پس هرگاه ببینی در خواب خود چیزی که ترا خوش نیاید پس بگو که یکی از مومنان چنین خوابی این دعا بخواند
اَعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِکَةُ اللهِ الْمُقَرَّبُونَ وَاَنْبِیَاءُ اللهِ الْمُرْسَلُونَ وَعِبَادُهُ الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَاَیْتُ مِنْ
رُؤْیَایَ و بخواند سوره حمد و معوذتین و قل هو الله احد را و بجانب چپ خود سه مرتبه آب دهن بیندازد پس چون چنین
کند آن خوابی که دیده است او را ضرر نرساند پس حق تعالی این آیه را بحضرت فرستاد که اِنَّمَا النَّجْوٰی مِنَ الشَّیْطَانِ
لِیَحْزُنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَلَیْسَ بِضَارِّهِمْ شَیْئًا اِلَّا بِاِذْنِ اللهِ وَعَلَی اللهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ **فصل** در بیان تزویج حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه صلوات الله علیهما السلام شیخ مفید و ابن طاوس و اکثر اعاظم علما ذکر
کرده اند که این مزاوجت با سعادت در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال هجرت واقع شد و شیخ در امالی
روایت کرده است که زفاف حضرت امیر المؤمنین و فاطمه صلوات الله علیهما شانزده روز بعد از وفات رقیه رضی الله عنها
بود و بعد از رجوع از جنگ بدر و چند روز از ماه شوال گذشته بود و بعضی گفته اند که در روز سه شنبه ششم ذی حجه بود و در کشف
الغمه از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده است که تزویج آنحضرت در ماه مبارک رمضان بود و زفاف در ماه ذی حجه
بود از سال دوم هجرت و بعضی از مخالفان گفته اند که در ماه صفر بعد از هجرت بیک سال واقع شد و بعضی گفته اند که بعد از مراجعت
از جنگ بدر واقع شد و در کتاب عیون اخبار الرضا بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با من گفت یا علی با من معاتبه کردند مردانی
از قریش از امر فاطمه صلوات الله علیها و گفتند ما خواستگاری کردیم او را از تو و از ما منع کردی و بعلی تزویج نمودی
پس من گفتم بایشان بخدا سوگند که من منع نکردم شما را و من تزویج نکردم با او و ملائکه خدا شما را منع کرد و با او تزویج
کرد پس جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد خداوند جلیل میفرماید که اگر خلق نمیکردم علی را هر آینه از برای فاطمه دختر
تو کفوی و جفتی یافت نمیشد بر روی زمین نه آدم و نه غیر آن و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که حق تعالی امیر المؤمنین را برای فاطمه خلق کرد هر آینه برای او کفوی نبود در روی زمین و این مضمون از طرق خاصه
و عامه بسندهای معتبر بسیار وارد شده و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تزویج نکردم فاطمه را بعلی بن ابی طالب صلوات الله علیهما مگر بعد از آنکه حق تعالی مرا امر کرد
بتزویج ایشان و ایضاً بسندهای معتبر از آن حضرت روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که آمد ملکی نزد من و گفت ای محمد بدرستی که حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که فاطمه را تزویج کردم بعلی پس تزویج
کن فاطمه را با او و امر کردم درخت طوبی را که بردارد در و یاقوت و مرجان و بدرستی که اهل آسمان شاد شدند از برای
این و در یابم که دو پسر از و متولد شوند که بهترین جوانان اهل بهشت باشند و بایشان زینت یابد اهل بهشت پس شاد باش
ای محمد که تو بهترین پیشینیان و آینده گانی و ایضاً بسندهای معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه و آله

روایت

روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود ناگاه ملکی بر آن حضرت داخل شد که او
بیست و چهار رو داشت حضرت رسول الله فرمود که ای حبیب من جبرئیل هرگز ترا ندیده بودم در مثل این صورت ملک
گفت من جبرئیل نیستم منم محمود حق تعالی مرا فرستاده است که نور را با نور جفت گردانی گفت کی را با کی گفت
فاطمه را با علی چون ملک پشت گردانید حضرت دید که در میان کتف او نوشته است که محمد رسول الله علی وصیه حضرت
فرمود که این چند گاه است که در میان کتف تو نوشته است ملک گفت که پیش از آنکه حق تعالی آدم را بیافریند بیست و دو
هزار سال و در روایت ابن شهرآشوب بیست و چهار هزار سال و عامه نیز این روایت را بطریق بسیار روایت کرده اند
بروایت نام ملک صرصائیل بود و بیست سر داشت و در هر سری هزار زبان داشت و دستهای بزرگتر از هفت آسمان
و هفت زمین و در میان دو کتف او بعد از شهادتین نوشته بود که علی بن ابی طالب مقیم الحجه و شیخ طوسی بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که نزد من آمدند ابوبکر و عمر میگفتند که چرا نمیروی بخدمت حضرت
صلی الله علیه و آله برای که فاطمه را خواستگاری نمائی پس من رفتم بخدمت آنحضرت چون نظر مبارکش بر من
افتاد خندان شد و فرمود برای چه آمده ای ابوالحسن حاجت خود را بیان کن پس من عرض کردم بخدمت آنحضرت خویشی
خود را و مبادرت نمودن خود را بسوی اسلام و یاری که آنحضرت را کرده بودم و جهادها که در راه دین بتقدیم رسانیدم
حضرت فرمود که یا علی راست گفتی و تو نیکوتری از آنچه یاد کردی پس گفتم یا رسول الله استدعا مینمایم که فاطمه را
بمن تزویج نمائی حضرت فرمود که پیش از تو جماعتی خواستگاری او نموده چون این امر را بر او مذکور ساختم اثر کراهت
از روی او مشاهده کرده و لیکن باش تا بروم و بنزد تو برگردم چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنزد فاطمه صلوات الله رفت
فاطمه برخاست و ردای مبارکش گرفت و نعلین مبارکش را کند و آب بدست های مبارکش ریخت پس در خدمت آنحضرت نشست
حضرت فرمود که ای دختر فرمود که لبیک چه حاجت داری یا رسول الله حضرت فرمود که ای فاطمه میدانی قرابت علی بن ابی طالب را و
فضیلت او را و سبقت اسلام او را و حقوق او را در دین حق و من از حق تعالی سؤال کردم ترا تزویج نماید بهترین خلق خود
و محبوبترین خلق بسوی او و در امر خواستگاری تو سخنی گفت پس چه مصلحت میدانی حضرت فاطمه چون این سخن را شنید
ساکت گردید و لیکن روی خود را نگردانید و اظهار کراهت نفرمود پس حضرت رسول برخاست و فرمود که الله اکبر ساکت شدن
او علامت راضی شدن اوست پس در آن وقت جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد فاطمه را تزویج کن بعلی بن ابیطالب که حق تعالی
علی را برای فاطمه و فاطمه را برای علی پسندیده است حضرت امیر المؤمنین فرمود که پس تزویج کرد فاطمه را بمن و در مناقب
خوارزمی و سایر کتب معتبره عامه و خاصه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ام سلمه و سلمان فارسی رضی الله عنهما
روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها بحد بلوغ رسید اکابر قریش و صاحبان مال و ثروت و شرف و عزت
آنحضرت را خواستگاری نمودند و هر یک از ایشان که اظهار این امر مینمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله روی مبارک خود را

از دست میگردانید و اظهار کراهت میفرمود تا آنکه هر یک از ایشان گمان میبردند که حضرت بر او خشمناک است یا وحی از
آسمان در مذمت او نازل شده از جمله آنها که خطبه کردند ابوبکر بود و حضرت در جواب او گفت که امر او با خداست و بعد از او
عمر خطبه کرد و حضرت همان در جواب گفت پس روایت کرده‌اند که روزی ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ در مسجد حضرت
رسول الله صلی الله علیه نشسته بودند و سخن مزاوجت حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بمیان آوردند پس ابوبکر گفت
که اشراف قریش خواستگاری او از آنحضرت نمودند و حضرت در جواب ایشان فرمود که امر او بسوی پروردگار او است
اگر خواهد که او را تزویج نماید خواهد نمود و علی بن ابی طالب درین باب با حضرت سخن نگفت و کسی نیز برای آنحضرت سخنی
نگفت و گمان ندارم که چیزی مانع شده باشد او را مگر تنگدستی و آنچه من میدانم آنست که خدا و رسول فاطمه را نگاه داشته‌اند
مگر از برای او پس ابوبکر با عمر و سعد بن معاذ گفت که برخیزید تا بنزد علی برویم و او را تکلیف نمائیم که خواستگاری فاطمه
بکند و اگر تنگدستی او را مانع باشد ما او را درین باب مدد کنیم سعد بن معاذ گفت که بسیار درست دیده‌اید و برخواستند
و بخانه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رفتند آنحضرت را در خانه نیافتند و در آنوقت حضرت شتر خود را
برده در باغ یکی از انصار آب میکشید باجرت پس متوجه آن باغ شدند و چون بخدمت آنحضرت رسیدند فرمود که برای
چه حاجت آمده‌اید ابوبکر گفت که ای ابوالحسن هیچ خصلتی از خصال خیر نیست مگر آنکه تو بر دیگران در آن خصلت سبقت
گرفته و رابطه میان تو و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جهت خویشی و مصاحبت دائمی و نصرت یاری و روابط
معنوی معلوم است و جمیع اشراف قریش فاطمه را از حضرت رسول الله خواستگاری نمودند اجابت نفرمود و در جواب
فرمود که امر او با پروردگار است پس چه مانع است ترا که خواستگاری نمائی او را زیرا که مرا گمان آنست که خدا و رسولش
او را برای تو نگاه داشته‌اند و از دیگران منع میکنند چون حضرت امیرالمؤمنین این سخنان را از ابوبکر شنید
آب از دیده‌های مبارکش فرو ریخت و فرمود که اندوه مرا تازه کردی و آرزوی که در سینهٔ من پنهان بود به هیجان
آوردی کی باشد که فاطمه را نخواهد ولیکن باعتبار تنگدستی شرم میکنم از آنکه این معنی را اظهار نمایم پس ایشان بهر طوری
که بود آنحضرت را راضی کردند و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتند و حضرت امیر را برین داشتند که فاطمه را
از آن حضرت خواستگاری نماید پس حضرت شتر خود را گشود و بخانه آورد و بست و نعلین خود را پوشید و متوجه خانه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گردید و در آنوقت آنحضرت در حجره ام سلمه رضی الله عنها بود و چون حضرت امیر دست بر در زد ام
سلمه گفت کیستی پیش از آنکه حضرت بفرماید که منم علی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای ام سلمه برخیز
و در را بگشا که این مردیست که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند ام سلمه گفت
پدرم و مادرم فدای تو باد کیست که تو در حق او چنین سخن میگوئی و هنوز او را ندیده حضرت فرمود که ساکت باش
ای ام سلمه این مردیست که سفاهت ندارد و زود از جا بدر نمی‌آید این برادر منست و پسر عم منست و محبوب‌ترین

خلقت

خلقت بسوی من ام سلمه گفت که من برجستم و مبادرت نمودم برای در گشودن و پایم بدامنم پیچید از غایت تعجیل نز
دیک بود که بسر در آیم چون در را گشودم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را دیدم پس بجا ایستاد تا که داخل حجره نشد تا آنکه
دانست که من برده خود را بر حجت کردم پس داخل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت السلام علیک یا رسول الله و
رحمة الله و برکاته حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جواب او فرمود که و علیک السلام ای ابوالحسن بنشین ام سلمه گفت پس
علی بن ابی طالب نشست در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و بسوی زمین نظر میکرد چنانچه مینمود که برای کاری آمده است
و شرم میکند که اظهار کند و از حیا آنحضرت سر بزیر افکنده بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلم نبوت دانست که آنحضرت
چه در خاطر دارد فرمود که ای ابوالحسن چنان می‌یابم که برای کاری آمده حاجت خود را بگوی و آنچه در خاطر داری اظهار کن که حاجتهای
تو در نزد من برآورده است پس علی بن ابی طالب علیه السلام گفت پدر و مادرم فدای تو باد تو میدانی یا رسول الله که مرا از عم خود ابوطالب
و فاطمه بنت اسد گرفتی در وقتی که من کودک بودم و از غذای خود مرا غذا دادی و بآداب خود مرا تادیب کردی و نسبت بمن از پدر و مادر
مهربانتر بودی حق تعالی مرا ببرکت تو بمن هدایت کرده است میخواهم که خانه و زوجه داشته باشم و آمده‌ام بسوی تو خطبه کننده و امید
دارم که دختر خود فاطمه را بمن تزویج نمائی آیا بمن تزویج مینمائی او را یا رسول الله ام سلمه گفت که دیدم روی مبارک رسول خدا
صلی الله علیه و آله که از استماع آن سخنان شکفته و خندان گردید پس از روی تبسم با آنحضرت گفت که یا علی آیا چیزی با خود داری
که او را بآن تزویج نمایم حضرت امیرالمؤمنین گفت که پدر و مادرم فدای تو باد بر تو پنهان نیست چیزی از امر
من شمشیری دارم و زرهی و شتری که بآن آب میکشم و چیزی بغیر از اینها مالک نیستم حضرت فرمود که شمشیر ترا بآن احتیاج
هست که از برای جهاد فی سبیل الله تعالی میکنی بآن دشمنان خدا را و شتر را آب میکشی بآن برای نخلستان خود و اهل
خود و اسباب خود را در سفرها بار میکنی ولیکن ترا تزویج میکنم بآن زره و بآن از تو راضیم ای ابوالحسن میخواهی ترا بشارت دهم
جانم حضرت امیر گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد بشارت ده مرا که تو همیشه با برکت و سعادت و میمنت و فیروزی
بوده در گفتار و کردار درود خدا بر تو باد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بشارت باد ترا ای ابوالحسن بدر
ستی که حق تعالی فاطمه را بتو تزویج نمود در زمین و در همین موضع که نشسته‌ام پیش از آنکه تو بیائی ملکی بر من نازل گردید
که رویهای بسیار و بالهای بیشمار داشت و پیش از آن از ملائکه من مانند او ندیده بودم چون فرود آمد و گفت السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته بشارت باد ترا ای محمد با جماع اهل تو و پاکیزگی نسل تو گفتم این چه خبریست که میدهی ای ملک
گفت یا محمد منم سطائیل و موکلم بیکی از قائمهای عرش الهی از پروردگار خود رخصت طلبیدم که ترا بشارت دهم
اینک جبرئیل از عقب من میرسد خبر دهد بکرامتهای حق تعالی آنحضرت بتو هنوز سخن آن ملک تمام نشده بود که جبرئیل در
رسید گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا نبی الله پس جبرئیل حریر سفیدی از حریرهای بهشت بدست من داد و در آن حریر دو
سطر از نور نوشته بود گفتم ای حبیب من جبرئیل این حریر و این نوشتها چیست گفت یا محمد چون حق تعالی بعلم خود باحوال خلق مطلع

و بهتر از همه خلق برگزید پس ترا به رسالت خود فرستاد و بعد از تو از میان جمیع خلق برگزید از برای تو برادری و وزیری
و مصاحبی و داماد پس دختر تو فاطمه را با او تزویج کرد گفتم ای حبیب من جبرئیل آن کیست گفت ای محمد برادر تو در دنیا
و پسر عم تو در نسبت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله است و بدرستی که حق تعالی وحی کرد بسوی بهشتها که زینت
یابید پس مزین گردیدند روضات جنان و بسوی درخت طوبی که بردار حلیها و زیورها را و زینت کردند حوریان
بهشت و حق تعالی امر کرد ملایکه را که جمیع مجتمع شوند در آسمان چهارم نزد بیت المعمور پس هر ملکی که در بالای آسمان
چهارم بود بسوی آن فرود آمد و هر ملکی که در زیر آسمان چهارم بود بالا رفت و حق تعالی رضوان خزینه دار بهشت
را امر کرد که منبر کرامت را نصب نماید نزدیک بیت المعمور و آن منبریست که حضرت آدم علیه السلام بر آن خطبه خواند
در روزی که عرض اسما میکرد بر ملایکه و آن منبریست از نور پس حق تعالی وحی کرد بسوی ملکی از ملایکه حجب که او را
راحیل گویند که بر آن بالا رود و حق تعالی را ستایش کند بمحامد او و او را بجلالت و بزرگی یاد کند و ثنا گوید حق تعالی
را ثنایی که سزاوار اوست و در میان ملایکه خوش زبان تر و نیکو بیان تر از وی نیست پس بر منبر برامد و حمد و ستایش
حق تعالی کرد بمحامدی که سزاوار عظمت و جلال او بود و صدای شادی و فرح از جمیع آسمانها برامد و جمیع اهل سموات
خرسند و شاد شدند و بر وفق این خطبه را خواند حمد و سپاس خداوندی راست که اول است پیش از پیشینیان
و باقیست بعد از فنای عالمیان حمد میکنیم او را که گردانیده ما را ملایکه روحانیان و گردانیده ما را اقرار کنندگان
به پروردگاری خود بر نعمتهای که بر ما تمام کرده است از شکر کنندگان و ما را محجوب گردانید از گناهان و مستور
گردانید از عیبها و ما را ساکن گردانید در سموات و نزدیک گردانید بسوی سرادقات و ما را زایل گردانید حرص
بر شهوات را و حرص خواهش ما را در تسبیح و تقدیس خود قرار داد و آن خداوندی که رحمت خود را پهن کرده است
و بخشنده نعمتهای خود است جلیل تر است از آنچه با و نسبت میدهند مشرکان در زمین و بلندتر است بعظمت
و جلال خود از افتراهای که بر او می بندند ملحدان پس بعد از آن سخنی چند گفت بدرستی که اختیار کرد خداوند جبار
برگزیده ای پسندیده خود را برای کنیز خود که بهترین زنانست و دختر بهترین دختر پیغمبران و اشرف مرسلان
است پس پیوند کرد حبل آن پیغمبر را بحبل مردی از اهل او که مصاحب او است و تصدیق کننده دعوت اوست و مبادرت
کننده است بسوی دین و ملت او و علی که پیوند یافته است بفاطمه بتول دختر رسول و بروایت دیگر جبرئیل گفته
پس حق تعالی بمن وحی کرد که عقد و نکاح ایشان را ببندم بدرستی که من تزویج کنیز خود فاطمه دختر حبیب خود محمد را به بنده خود
علی بن ابی طالب علیه السلام پس بستم عقد نکاح را و گواه گرفتم ملایکه مقربان را و گواهی ایشان درین حریر نوشته شده است
و بتحقیق که امر کرد پروردگار من مرا که این نامه را بتو عرض کنم و بمشک آن را مهر کنم و برضوان خزینه دار بهشت بسپارم
و بدرستی که چون حق تعالی گواه گرفت ملایکه را بر تزویج علی بفاطمه امر کرد درخت طوبی را که آنچه بار بر داشته است

از علی

از علی و فاطمه فرو ریزد و بر ایشان نثار کند پس ملایکه و حور العین نثار بر داشتند و بدرستی که حوریان بر زبان یکدیگر هدیه
میفرستند آن نثار را و تفاخر میکنند تا روز قیامت ای محمد بدرستی که خداوند عالمیان مرا امر کرد و امر رسالت کرد
که بتو امر کنم که تزویج کنی در زمین فاطمه را بعلی و بشارت دهی ایشان را که حق تعالی برکت خواهد کرد با ایشان دو پسر نجیب طاهر
طیب خیر صاحب فضیلت در دنیا و آخرت یا ابا الحسن بخدا سوگند که ملک هنوز نزد من بالا نرفته بود که تو در خانه زدی
پس بدان که من بزودی جاری خواهم کرد امروز حکم پروردگار خود را ای ابوالحسن بیرون رو که من از عقب می آیم بسوی مسجد
و در حضور مردم فاطمه را بتو تزویج مینمایم و از فضیلت تو ذکر خواهم کرد آنچه باعث روشنی دیده تو و دوستان تو گردد در دنیا
و آخرت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بیرون از خدمت حضرت بیرون آمده ام بسرعت متوجه مسجد شدم و مرا
چندان فرح و شادی رسیده بود که وصف نمیتوانم کرد چون ابوبکر و عمر آنحضرت را برای امتحان فرستاده بودند و انتظار بیرون
آمدن آنحضرت میکشیدند سر راه بر آنحضرت گرفتند و پرسیدند که چه خبر داری حضرت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دختر خود را بمن تزویج میکند چون آن خبر را شنیدند بظاهر اظهار فرح و شادی کردند و بمسجد برگشتند حضرت امیر فرمود که ما
هنوز بمیان مسجد نرسیده بودیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بما ملحق شد و از روی مبارکش اثر شادی و خرمی ظاهر بود
و بلال را فرمود که ندا کند مهاجران و انصار را که جمع شوند و بر یک پایه منبر بالا رفت و حمد و ثنای حق تعالی ادا کرد و فرمود که ای
گروه مسلمانان درین زودی جبرئیل نزد من آمد و خبر داد مرا که پروردگار من ملایکه را نزد بیت المعمور جمع کرده و همه را گواه گرفت
بر آنکه تزویج کرد کنیز خود دختر رسول خود را به بنده خود علی بن ابی طالب و مرا امر کرد که فاطمه را با او تزویج نمایم در زمین و شما را
گواه میگیرم بر این و پس نشست و با علی علیه السلام فرمود که ای ابوالحسن برخیز و خواستگاری کن فاطمه را برای خود پس حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخواست خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود و بعضی از آن خطبه اینست حمد میکنم
خدا را شکر و نعمتهای او احسانهای او و گواهی و شهادت میدهم بوحدانیت خدا شهادتی که موجب رضا و خوشنودی او گردد
و صلوات میفرستم بر محمد و آل او صلواتی که موجب مزید قربت و منزلت او شود بدانید که نکاح از جمله چیزهائیست که خداوند
عالمیان امر کرده است بآن و پسندیده است از آن و مجلس و مجمع ما بقضای و قدر حق تعالی مرتب گردیده است و بتحقیق که
که تزویج کرد بمن رسول صلی الله علیه و آله دختر خود فاطمه را و مهر او را این زره من گردانیده و بروایت دیگر پانصد درهم
گردانیده و من راضی شدم باین پس از و بپرسید و گواه شوید پس مسلمانان از آنحضرت پرسیدند که آیا تزویج کردی با و
فاطمه را یا رسول الله حضرت فرمود که بلی مسلمانان گفتند که خدا برکت دهد برای ایشان و نسل ایشان را جمع کند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بخانه از دواج خود برگشت و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه را بعلی تزویج کرده نزد فاطمه می آمد و او میگریست پرسید که سبب
گریه تو چیست بخدا سوگند که اگر در میان اهل بیت من از او بهتر کسی میبود هر آینه ترا با و تزویج میکردم و من ترا با و تزویج

کردم که تا حق تعالی ترا با او تزویج کرد و مهر او را مهر تو گردانید و دادم که آسمان و زمین باقیست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی برخیز و زره را بفروش پس برخاستم و زره را فروختم و قیمت او را گرفتم و بخدمت
آنحضرت آوردم و زرها را در دامن آنحضرت ریختم و آن حضرت از من نپرسید که چند است و من نیز نگفتم و یک کف از آن زرها گرفت
و بلال را طلبید و با او داد و گفت از برای فاطمه بوی خوش بگیر پس دو کف از آن درهم برگرفت و به ابوبکر داد و فرمود که برو بازار
و از برای فاطمه بگیر آنچه او را در کار است از جامه و اثاث البیت و عمار بن یاسر رضی الله عنه و جمعی از صحابه را از پی او فرستاد و همگی بازار
در آمدند پس هر کدام از ایشان چیزی را اختیار میکردند با ابوبکر مینمودند و بمصلحت او میخریدند پس پیراهنی خریدند بهفت درهم و مقنعه بچهار درهم
و قطیفه سیاه خیبری و کرسی که میانش را از لیف خرما بافته بودند و دو نهالی که فرش کنند از جامهای مصری که میان یکی را از لیف خرما پر کرده بودند
و یکی را از پشم گوسفند و چهار بالش که از پوست طائف که میانش از علف اذخر پر کرده بودند و پرده از پشم و حصیر هجری و دستاس
و طشت مسی و ظرفی برای آب خوردن از پوست و کاسه چوبی از برای شیر دوشیدن و مطهره قیراندود و سبوی سبزی و کوزه‌ها
از سفال چون همه اسباب را خریدند بعضی را ابوبکر برداشت و هر یک از صحابه بعضی را برداشتند و بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله آوردند آنحضرت هر یک را بدست مبارک میگرفت و ملاحظه میفرمود و میفرمود که خداوند مبارک گرداند این را بر اهل بیت
و بروایتی آب از دیده مبارکش ریخت و سر بجانب آسمان بلند کرد و فرمود که خداوندا برکت ده برای گروهی که بیشتر ظرفهای
ایشان سفال است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود که بعد از این یک ماه ماندم که با حضرت رسول الله در مسجد
نماز میکردم و بخانه بر میگشتم و از امر فاطمه صلوات الله علیها چیزی مذکور نمیساختم پس زنان حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بمن گفتند که آیا نمیخواهی که با ما در باب [?] تو با حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخن بگوییم گفتم بگویید پس زنان
رفتند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ام ایمن گفت یا رسول الله اگر خدیجه زنده می‌بود هر آینه دیده او روشن میشد
بزفاف فاطمه و بدرستیکه علی زوجه خود را میخواهد پس روشن گردان دیده فاطمه را بشوهرش و جمع کن میان این دو بزرگوار و
دیده ما را روشن گردان باین امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی چرا زوجه خود را از من نمیطلبد من منتظر طلب اویم
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که گفتم یا رسول الله حیا مانع من شد پس رو کرد بجانب زنان و فرمود که کیست
از زنان من در اینجا ام سلمه گفت که من حاضرم یا رسول الله و زینب و فلان و فلان حاضرند فرمود که مهیا کنید از برای
دختر من و پسر عم من حجره از حجره‌های من ام سلمه گفت کدام حجره را یا رسول الله حضرت فرمود که حجره خود را مهیا کن و زنان
خود را فرمود که فاطمه را زینت کنند و آنچه او را در کار است بعمل آورند ام سلمه گفت که از فاطمه پرسیدم که آیا نزد تو بوی خوشی
هست که از برای خود ذخیره کرده باشی گفت بلی پس شیشه آورد و از آن شیشه قدری در کف من ریخت من بوی خوشی
استشمام کردم که هرگز چنین بوی خوشی استشمام نکرده بودم پس از فاطمه پرسیدم که این بوی خوش از کجاست گفت دحیه کلبی
گاهی بخدمت پدرم رسول الله صلی الله می‌آمد پدرم فرمود که ای فاطمه بیاور بالشی را از برای عم خود بسند [?] از من باشی

ناخشنم

ناخشنم و دحیه بر روی آن می‌نشست و چون برمیخواست از میان جامه‌هایش چیزی میریخت حضرت مرا امر میکرد
که آنها را جمع کنم پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید از سبب آن حضرت
فرمود که آن جبرئیل بود که بصورت دحیه می‌آمد و این عنبریست که از میان بالهای جبرئیل میریخت و بروایت دیگر فاطمه
گلابی نیز آورد که گلابی باین عطر ندیده بودم ام سلمه پرسید که این گلاب را از کجا آوردی حضرت فاطمه گفت که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله قیلوله میکرد عرق آنحضرت را گرفته در شیشه میکردم و این گلاب از عرق آنحضرت است
پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت یا علی بسیار از برای اهل خود طعامی نیکو مهیا
کن و فرمود که گوشت و نان را ما می‌آریم و خرما و روغن را تو بیاور پس خرما و روغن گرفتم و آوردم حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله جامه را از دست مبارک خود بالا کرد و بدست با برکت خود خرما را در میان روغن میشکست و حیس میساخت
و از برای ما گوسفند فربهی فرستاد و نان بسیاری از برای ما مهیا کرد و چون طعام ما مهیا شد فرمود که یا علی برو و هر که را
میخواهی طلب کن چون بمسجد در آمدم مسجد را از صحابه مملو یافتم و حیا مانع شد مرا که بعضی را بطلبم و بعضی را بگذارم
پس بر بلندی بر آمدم و ندا کردم که بیائید بسوی ولیمه فاطمه پس جمیع اهل مسجد برخاستند و متوجه خانه شدند و من شرم
کردم از بسیاری مردم و کمی طعام چون حضرت رسول خجالت را از من مشاهده کرد فرمود که من دعا خواهم کرد که حق تعالی
این طعام را برکت دهد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که از برکت دعای آنحضرت همه صحابه از آن طعام
خوردند و آب آشامیدند و از برای دعا و برکت کردند و سیر گشتند و ایشان زیاده از چهار هزار کس بودند و از آن طعام
هیچ کم نشد پس حضرت رسول فرمود که کاسه‌ها بیاورید چون آوردند کاسه‌ها را پر کرده بخانه زنان خود فرستاد پس کاسه
طلبید و پر از طعام کرد و فرمود که این از فاطمه و شوهر اوست چون آفتاب غروب کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
ام سلمه را گفت بیاور فاطمه را پس ام سلمه فاطمه را آورد و دامان خود را از زمین میکشید و عرق حیا از آنحضرت میچکید
و از غایت شرم سر در پیش داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی ترا از لغزش نگاه دارد در دنیا و آخرت
چون در پیش روی حضرت ایستاد نقاب را از روی منورش برداشت تا آنکه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه جمال
جمالش را مشاهده کرد پس دست فاطمه را گرفت و بدست علی داد و فرمود که خدا مبارک گرداند [?] دختر رسول خدا
را با تو یا علی نیکو زوجه ایست فاطمه و یا فاطمه نیکو شوهریست علی بروید بسوی منزل خود و کاری مکنید
تا من بسوی شما بیایم حضرت امیر المؤمنین فرمود که دست فاطمه را گرفتم و بخانه بردم و فاطمه را در یک جانب صفه نشاندم
و خود در جانب دیگر نشستم و هر یک از شرمندگی سر بزیر افکنده بودیم پس آنحضرت تشریف آوردند و فرمود
که کیست در اینجا گفتیم داخل شو یا رسول الله مرحبا بتو ای زیارت کننده و ای داخل شونده پس حضرت داخل شد و فاطمه
را در پهلوی خود نشانید و فرمود که ای فاطمه آبی بیاور فاطمه برخاست و کاسه را از آب پر کرده نزد آنحضرت آورد

پس حضرت جرعه از آن آب در دهان مبارک خود کرد و مضمضه فرمود و باز در آن ظرف ریخت پس قدری از آن آب را بر سر فاطمه ریخت و فرمود که
رو بجانب من کن و قدری از آن آب به پستانهایش پاشید پس فرمود که پشت خود را بجانب من کن و قدری از آن آب در میان دو کتفش
پاشید و فرمود که خداوندا این دختر منست و محبوبترین خلق است بسوی من و خداوندا این برادر منست و محبوبترین خلق است بسوی من خداوندا
او را ولی خود گردان و اطاعت کننده و فرمان بردار خود گردان و اهل او را برای او مبارک گردان پس فرمود که ای علی برو بنزد اهل خود
خدای برکت دهد برای تو و رحمت خدا و برکات خدا بر شما باد ای اهل بیت بدرستی که خدا مستحق حمد است بزرگوار است و در روایت معتبر دیگر حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که در شب زفاف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنزد من آمد و دست مرا گرفت و فرمود که برخیز بنام خدا
بگو بیروم ببرکت خدا و آنچه خدا خواهد واقع میشود و قوتی نیست در امور مگر بخدا توکل کردم بر خدا پس مرا آورد و نزد فاطمه نشانید و فرمود که خداوندا
این هر دو احب خلقند بسوی من پس تو دوست دار ایشان را و برکت ده در فرزندان ایشان و از جانب خود بر ایشان حافظی مقرر کن و پناه میدهم
ایشان را بتو و ذریت ایشان را از شیطان رجیم و در کتب معتبر خاصه و عامه از حضرت امیر المومنین روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله جمیع صحابه حضرت فاطمه را با من تزویج نمود و بعد از آن یکماه صبر کردم و از امر فاطمه چیزی در خدمت رسول صلی الله علیه و آله نگفتم از
شرم آنحضرت ولیکن هر گاه که با آنحضرت خلوت می نشستم میفرمود که ای ابوالحسن چه نیکو است زوجه تو شاد باش ای ابوالحسن
که تزویج کردم تو را به بهترین زنان عالمیان تا چون یکماه گذشت بنزد من آمد برادرم عقیل ابن ابی طالب و بروایت دیگر و خود
جعفر و عقیل و گفت ای برادر هیچ چیز باین قدر شاد نشدم مانند شادی که مرا بهم رسید از تزویج تو با فاطمه دختر محمد ای برادر از آنحضرت
سوال نمیکنی که فاطمه را بتو عطا کند و دیده ما را روشن کند بزفاف شما حضرت فرمود که بخدا سوگند که من نیز میخواهم ولیکن
حیا مانع است مرا که این معنی را اظهار کنم پس عقیل مرا سوگند داد و برداشت و با خود برد در اثنای راه ام ایمن را ملاقات
کردیم ام ایمن گفت بگذارید که درین باب من با حضرت سخن بگویم که سخن زنان درین باب انفع است پس ام ایمن برگشته
بنزد ام سلمه رفت و با او درین باب مصلحت کرد ام سلمه سایر زنان حضرت را طلبید و همه رفتند بخدمت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت در حجره عایشه بود بخدمت آنحضرت عرض کردند که برای امری جمع شده ایم
که اگر خدیجه در حیات می بود دیده اش بر آن روشن میگردید ام سلمه گفت که چون نام خدیجه را بردیم حضرت گریان شد
و فرمود که مثل خدیجه کجا است مرا تصدیق کرد در وقتی که همه مردم مرا تکذیب کردند و مرا یاری کرد بر دین خدا و معاونت
کرد بمال خود و حق تعالی مرا امر کرد که بشارت دهم خدیجه را که حق تعالی خانه در بهشت از قصبات زمرد بنا کرده است که در آن
خانه تعب و مشقت نمیباشد ام سلمه گفت که ما گفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله هرچه در فضایل خدیجه
بیان کنی همه حقست او برحمت پروردگار خود واصل گردیده و بکرامتهای حق تعالی رسیده و خدا گوارا کرداناد بر او نعمتهای
خود را و برحمت خود میان ما و او در بهشت جمعیت دهد و اینک برادر تو در دنیا و پسر عم تو در نسب علی بن ابی طالب
که زوجه او فاطمه را با او تسلیم نمائی حضرت فرمود که ای ام سلمه علی چرا خود از من سوال نمیکند ام سلمه گفت که حیا

مانع است

مانع است او را یا رسول الله ام ایمن گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با من گفت که برو و علی را حاضر ساز پس حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که چون ام ایمن مرا طلبید بخدمت آنحضرت رفتم زنان آنحضرت برخواستند و من
در خدمت آنحضرت نشستم و از شرم سر بزیر افکندم پس حضرت فرمود که میخواهی که زوجه ات را بتو تسلیم نمایم پس من از روی
شرم سر بزیر افکندم و گفتم بلی پدر و مادرم فدای تو باد حضرت فرمود که انشاء الله امشب یا فردا شب فاطمه را بتو تسلیم میکنم پس از خدمت
حضرت شاد و خوشحال برخاستم و حضرت زنان خود را طلبیده امر فرمود که فاطمه را زینت کنند و او را خوشبو گردانند
و حجره را برای او فرش کنند و از قیمت زره که با ام سلمه سپرده بودند ده درهم گرفت و بمن داد و فرمود که یا علی خرما و
روغن و کشک بخر پس خریدم و بخدمت حضرت آوردم حضرت دست مبارک خود را بر زد و دو سفره از پوست طلبید و بدست
مبارک خود خرما و روغن را با کشک ممزوج میکرد تا آنکه حیسی ساخت پس فرمود یا علی هر کس را میخواهی طلب کن پس بسوی مسجد آمدم
در وقتی که اصحاب آنحضرت تمام جمع بودند و گفتم که حضرت رسول شما را طلبیده است بیائید پس همه برخاستند و متوجه خانه
آنحضرت شدند و من برگشتم و بخدمت حضرت عرض کردم که جماعت بسیاری آمدند پس حضرت دستمالی بر روی سفره افکند
و فرمود که ده کس را بیاور که طعام بخورند ده ده میرفتند و ایشان بانبوه می آمدند و طعام میخوردند و بیرون میرفتند و از طعام هیچ کم نشده بود
تا آنکه هفتصد مرد و زن از آن طعام تناول کردند ببرکت آنحضرت و در روایت دیگر آنست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
باعجاز آنحضرت رسید بجمیع اهل مدینه و اطراف مدینه و از بعضا و نخلستانها و از اعتمادها خود متوجه خانه آنحضرت شدند و از
برای ایشان نطعها در مسجد افکندند و همه از آن طعام خوردند و سیر شدند و عدد ایشان زیاده از چهار هزار کس بود و نمی
تا سه روز می آمدند و از آن طعام میخوردند و چیزی کم نمیشد ام سلمه گفت که پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی و فاطمه
را طلبید و علی را بدست راست خود گرفت و فاطمه را بدست چپ و هر دو را بسینه خود چسبانید و میان دو دیده نور
دیده خود را بوسید و فاطمه را بعلی تسلیم کرد و گفت یا علی نیکو زنیست زن تو و بفاطمه گفت و فرمود نیکو شوهریست
شوهر تو پس برخواست و ایشان را با خود برد تا آنکه داخل کرد ایشان را بآن خانه که از برای ایشان مهیا کرده بودند و از خانه
بیرون آمد و دو دست ایشان را بدستهای خود گرفت و فرمود که خدا شما را پاکیزه گرداند و نسل شما را پاک و پاکیزه گرداند من یارم
با هر که با شما یار است و جنگم با هر که با شما جنگ است شما را بخدا می سپارم و خدا را خلیفه خود بر شما میگردانم و در روایت دیگر فرمود
که مرحبا بدو دریای علم که با یکدیگر ملاقات کردند مرحبا بدو نجم آسمان سعادت و شرف که با یکدیگر مقترن گردیدند حضرت
امیر فرمود که سه روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنزد ما نیامد چون صبح روز چهارم شد خواست که بنزد ما آید اسماء بنت
عمیس را دید که در بیرون حجره ما ایستاده است با او فرمود که برای چه اینجا ایستاده ای و فرمود که بیگانه درین حجره است اسماء گفت
پدر و مادرم فدای تو باد عروس را که بخانه شوهر میبرند ناچار است از زنی که نزد او باشد و بخدمات او قیام نماید و من برای
خدمت آنحضرت ایستاده ام حضرت فرمود که ای اسماء حق تعالی حوایج دنیا و آخرت ترا برآورد حضرت امیر فرمود که آن بامداد

بسیار سرد بود من و فاطمه در زیر عبا خوابیده بودیم چون سخن حضرت را شنیدیم خواستیم که برخیزیم حضرت ما را سوگند
داد که بحق من بر شما که از جای خود حرکت مکنید تا من برگردم بسوی شما پس بر حال خود ماندیم تا حضرت بر بالین ما آمد و
بنزدیک سر ما نشست و پاهای خود را در میان ما داخل کرد پس من پای راستش را گرفتم و بسینه خود چسبانیدم و فاطمه
پای چپش را گرفت و بسینه خود چسبانید و پاهای مبارکش را گرم کردیم چون پاهای مبارکش گرم شد فرمود که یا علی کوزه
آب بیار چون کوزه آب را آوردم سه مرتبه آب دهان مبارکش را در آن انداخت و آیه چند از قرآن بر آن خواند پس
فرمود که یا علی از این آب بخور و اندکی در ته کوزه بگذار چون آشامیدم باقی آب را در سر و سینه ام ریخت و فرمود
که حق تعالی هر بدی را از تو دور گرداند ای ابو الحسن و پاک گرداند ترا از گناهان و عیبها پاک گرداند پس فرمود که
آب تازه بیاور چون آوردم باز سه مرتبه آب دهان مبارک خود را در آن ریخت آیات قرآن بر آن خواند و بحضرت
فاطمه علیها السلام داد و فرمود که بیاشام و اندکی در تهش بگذار پس باقی مانده اش را بر سر و سینه اش ریخت و فرمود
که خدا از تو هر بدی را دور گرداند و پاک گرداند ترا از گناهان و عیبها پاک گرداند پس مرا از خانه بیرون کرد و با فاطمه خلوت
کرد و از و پرسید که چه حال داری ای دختر و شوهر خود را چگونه یافتی فاطمه گفت ای پدر نیکو شوهری است ولیکن زنان قریش
بنزد ما آمدند و گفتند که حضرت رسول ترا تزویج کرده است بمردی که پریشانست مال ندارد حضرت فرمود که ای دختر پدر تو
و شوهر تو پریشان نیستند و تحقیق که عرض کردند بر من گنجهای زمین را و من نخواستم و اختیار ثواب آخرت کردم ای دختر
اگر بدانی آنچه پدر تو میداند هر آینه دنیا در نظر تو قدری نخواهد بود بخدا سوگند ای دختر که در خیر خواهی تو تقصیر نکردم و ترا
با کسی تزویج کرده ام که اسلامش از همه کس پیشتر و علمش از همه کس بیشتر است ای دختر حق تعالی از زمین جمیع اهل زمین دو کس را
اختیار کرده است یکی را پدر تو گردانید و دیگری را شوهر تو باید ای دختر نیکو شوهری است شوهر تو در هیچ امری مخالفت او مکن پس از آن
حضرت صدا زد مرا که یا علی گفتم لبیک یا رسول الله یا رسول الله پس فرمود که داخل خانه شو و مهربانی کن با زوجه خود و مدارا کن که فاطمه
پاره تن منست هر چه او را بدرد آورد مرا بدرد آورده است و هر چه او را شاد گرداند مرا شاد میگرداند شما را بخدا میسپارم و خدا را خلیفه خود
میگردانم بر شما پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بخدا سوگند که تا فاطمه از دنیا رفت هرگز او را بغضب نیاوردم و هرگز او
در هیچ امری نافرمانی من نکرد و هرگاه باو نظر میکردم جمیع غمها و المها از سینه من بیرون میرفت حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون
حضرت رسول برخواست که بیرون رود حضرت فاطمه فرمود ای پدر من طاقت خدمت خانه ندارم پس خادمی از برای من بگیر که مرا خدمت
کند و مرا یاری کند بر امور خانه حضرت فرمود که ای فاطمه میخواهی چیزی که از خادم بهتر باشد حضرت امیر گفت که بگو بلی فاطمه گفت ای پدر
میخواهم آنچه بهتر است از خادم حضرت فرمود که در هر روزی سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگو این صد
تسبیح است در زبان و هزار ثواب دارد در میزان ای فاطمه اگر این تسبیح را در صبح هر روز بگوئی حق تعالی کفایت میکند امور دنیا
و آخرت ترا و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی

میانه من و علی

میانه من و علی برادری و دربالای سقف آسمان دختر مرا با او تزویج کرد و گواه گرفت در تزویج ملائکه مقربان را و او را
وصی و خلیفه من گردانید پس علی از منست و من از ویم دوست او دوست منست و دشمن او دشمن منست خوشا حال کسی که بملائکه تقرب
میجویند بسوی حق تعالی و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی ام ایمن بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آمد و در میان چادر خود چیزی داشت حضرت با او گفت که با خود چه داری ام ایمن گفت بعروسی فلان زن
رفته بودم و بر او نثار کردند و این از نثارها است و ام ایمن گریست و گفت یا رسول الله فاطمه را تزویج کردی و بر او چیزی
نثار نکردی حضرت فرمود که ای ام ایمن چرا دروغ میگوئی بدرستی که خداوند عالمیان چون تزویج کرد فاطمه را بعلی
امر کرد درختان بهشت را که نثار کنند بر اهل بهشت از زیورهای خود و حلههای خود و مروارید خود و زمرد خود و
حریر خود پس برداشتند از آنها آنچه نتوانند وصف کرد و حق تعالی درخت طوبی را مهر فاطمه داد و آن درخت را در خانه امیر المؤمنین قرار داد و علی
ابن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است که هرکه خواستگاری حضرت فاطمه صلوات الله علیها از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میکرد
حضرت رو از و میگردانید و اظهار کراهت مینمود پس چون خواست که فاطمه را بحضرت امیر المؤمنین تزویج کند پنهان بفاطمه اظهار نمود
حضرت فاطمه در جواب گفت که اختیار من با تو است ولیکن زنان قریش در حق علی میگویند که او مردیست شکم بزرگ و دستهای بلند دارد
و بندهای استخوانش گنده است و پیش سرش مو ندارد و چشمهای بزرگ دارد و دندان پوسته در دهنش خنده کننده است و مالی ندارد حضرت فرمود
که ای فاطمه نمیدانی که حق تعالی مطلع شد بر دنیا و مرا اختیار کرد بر جمیع عالمیان پس بار دیگر مطلع شد بر دنیا و اختیار کرد علی را بر مردان
عالمیان پس مطلع شد بر دنیا و ترا اختیار کرد بر زنان عالمیان ای فاطمه در شبی که مرا باسمان بردند دیدم که بر صخره بیت المقدس
نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره و نصرته بوزیره یعنی محمد را تقویت کردم بوزیر او و یاری کردم بوزیر او پس من از
جبرئیل پرسیدم که کیست وزیر من گفت علی بن ابی طالب علیه السلام و چون بسدرة المنتهی رسیدم باز این سخن را بر آن نوشته دیدم و چون
بعرش رسیدم مثل این را بر قوائم عرش نوشته دیدم و چون داخل بهشت شدم درخت طوبی را در خانه علی دیدم و در بهشت هیچ قصری نیست و
منزلی نیست مگر آنکه از درخت طوبی در آن شاخی هست و بالای آن درخت سبدهاست از حلههای سندس و استبرق بهشت و از برای
هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار حله است و هیچ حله از آنها بحله دیگر شبیه نیست و هر یک برنگیست و جا
مهای اهل بهشت از آنست و در میان آن درخت نوریست گشاده و عرض بهشت مانند عرض آسمانها و زمین است و
مهیا کرده اند آنها را از برای آنها که ایمان بخدا و رسول آورده اند و اگر سواره در سایه آن درخت صد هزار سال بتازد از
سایه آن بدر نمیرود و این است تفسیر قول خدای تعالی که وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و در پائین آن درخت میوه های اهل بهشت است و طعا
مهای ایشان که آویخته است در میان خانهای ایشان و در هر شاخی از آن صد نوع از میوه است از میوهها که شبیه
آنها در میان دنیا دیده اید و از آنها که ندیده اید و از آنچه شنیده اید شبیه آنرا و از آنچه نشنیده اید و هر میوه که چیده میشود
از آن درخت مثل آن در همان ساعت بجای او میروید چنانچه حق تعالی فرموده است که وَلَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و در

آنکه در بهشت نهری جاری میشود که از آن نهر منشعب میشود چهار نهر که حق تعالی فرموده است اول نهرهای آبی که
هرگز متغیر نمیگردد دوم نهرهای شیری که مزه اش متغیر نمیگردد سیم نهرهای شرابی که لذت بخشنده است آشامنده
گانرا چهارم نهرها از عسل مصفا کرده ای فاطمه حق تعالی بمن عطا کرده است در حق علی شش خصلت اول او
کسی است که با من از قبر بیرون می آید و اول کسی است که با من در صراط می ایستد و خطاب میکند با آتش جهنم که این را بگیر
و آنرا بگذار و اول کسی است که با من در درجات علیین ساکن میگردد و اول کسی است که با من میاشامد از شراب سر بمهر
بهشت و در این باب باید که رغبت کنندگان ای فاطمه اینهاست که حق تعالی بعلی کرامت کرده است در آخرت و مهیا کرده است برای او
در بهشت و اگر در دنیا مالی ندارد و در آخرت این عظمت و جلال دارد اما آنکه گفتی که شکم او بزرگ است حق تعالی
او را مملو از علم گردانیده است و او را از میان امت من بعلم مخصوص ساخته است و آنکه گفتی که پیش سرش مو ندارد
و دیده هایش گشاده است بدرستیکه حق تعالی او را بصفت حضرت آدم علیه السلام آفریده است و اما بلندی دستهای
او پس حق تعالی برای آن دستهای او را بلند کرده است که دشمنان خدا و دشمنان مرا بآن بقتل رساند و حق تعالی
ببرکت او دین مرا غالب خواهد گردانید بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و بیاد حق تعالی فتحها کرامت خواهد کرد با او
و کافران بر تنزیل قرآن و با منافقان و بغی کنندگان و بیعت شکنندگان و از دین بدر روندگان بر تاویل
قرآن و حق تعالی از پشت او بیرون خواهد آورد سید جوانان اهل بهشت را و بایشان عرش خدا را زینت خواهد داد در قیامت
ای فاطمه حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده مگر آنکه فرزندان او را از صلب او قرار داد و ذریت مرا از صلب علی بیرون خواهد
آورد و اگر علی نمیبود ذریت من در زمین نمیماند پس فاطمه صلوات الله علیها فرمود که بر او اختیار نمیکنم احدی از
اهل زمین پس حق تعالی فاطمه را بعلی تزویج نمود و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین
و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که من تزویج کردن حضرت فاطمه را در خاطر داشتم و شب و روز در این خیال بودم و جرأت
نمیکردم که بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض نمایم تا آنکه روزی بخدمت آنحضرت رفتم فرمود که یا علی آیا
که ترا اگر خدا کنم گفتم رسول خدا مصلحت مرا بهتر میداند و آنحضرت میخواست که یکی از زنان قریش را بمن تزویج نماید و من
میترسیدم که فاطمه از دست من بیرون رود روزی پیغمبر نشسته بودم ناگاه فرستاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نزد من آمد و گفت اجابت کن حضرت را که ترا میطلبد زودی بیا که هرگز آنحضرت را باین فرح و شادی مشاهده
نکرده بودم حضرت فرمود که بشتاب رفتم بخدمت آنحضرت و او در حجره ام سلمه یافتم چون بنظر مبارکش ظاهر
شد شکفته گردید و خندان شد بحدی که نور دندانهای منورش ساطع شد پس فرمود که یا علی حق تعالی کفایت کرد
از برای من آنچه را من اهتمام بآن داشتم از تزویج تو گفتم چگونه است یا رسول الله فرمود که جبرئیل نزد من آمد

دبش

و سنبل و قرنفل بهشت با خود آورده بود پس من گرفتم آنها را و بوئیدم و گفتم سبب آوردن این سنبل و قرنفل چیست
جبرئیل گفت که حق تعالی امر فرمود ساکنان بهشتها را از ملائکه و هر که در بهشت است که بیارایند و زینت نمایند جمیع باغستانهای
بهشت را بانواع زینتهای از درختها و میوه ها و قصرهای آنها و امر کرد بادهای بهشت را که وزیدن بانواع بوی خوش و امر کرد حوریان بهشت را که
تلاوت نمایند سورهای طه و طواسین و یس و حمعسق پس منادی از زیر عرش ندا کرد که امروز روز ولیمه علی بن ابی طالب است و بدرستی
که من شما را گواه میگیرم که تزویج کردم فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله را بعلی بن ابی طالب بر آنکه پسندیدم ایشان را برای یکدیگر
پس حق تعالی ابری از سفیدی فرستاد که بارید بر ایشان از مرواریدها و زبرجدها و یاقوتها و برخواستند ملائکه و در ربودند
از سنبل و قرنفل بهشت و این از نثار ملائکه بهشت است که او را راحیل میگویند و در میان ملائکه بفصاحت و بلاغت او ملکی
نیست که خطبه بخواند پس خطبه خواند که مثل آن خطبه را اهل آسمان و اهل زمین نشنیده بودند پس منادی ندا کرد که
ای ملائکه من و ای ساکنان بهشت من برکت فرستیدم بر علی بن ابی طالب که حبیب و دوست محمد است و بر فاطمه دختر
محمد صلی الله علیه و آله بتحقیق که من برکت فرستاده ام بر ایشان بدرستیکه من تزویج کردم محبوبترین زنان را بسوی
خود با محبوبترین مردان را بسوی خود بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله پس راحیل گفت که برکتی بر ایشان فرستادی
زیاده از آنچه ما مشاهده کردیم که امروز ظاهر گردانی از کرامت ایشان چه خواهد بود حق تعالی ندا کرد که از برکت من بر ایشان
آنست که جمع میکنم ایشان را بر محبت خود و میگردانم ایشان را حجت خود بر خلق خود بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از
ایشان خلق خواهم آفرید و از ایشان ذریتی بوجود خواهم آورد و ایشان را خزینه داران خود در زمین و معدنهای
علم خود خواهم گردانید و ایشان مردم را دعوت خواهند کرد بسوی دین من و باین حجت بر خلق خود تمام میکنم نعمت را
بعد از پیغمبران پس بشارت باد ترا یا علی که حق تعالی ترا گرامی گردانیده که با احدی از خلق چنین کرامتی نکرده و من تزویج کردم
تو فاطمه را بانچه که خداوند رحمان او را بتو تزویج کرده راضی شدم از برای فاطمه بانچه خدا از برای او راضی شده
پس بگیر زوجه خود را که تو سزاوارتری باو از من و بتحقیق که خبر داد مرا جبرئیل که بهشت مشتاق است بسوی تو و فاطمه و اگر نه این
بود که حق تعالی آنچه مقدر کرده است که از شما بیرون آورد حجتهای خود را بر خلق هر آینه بهشت و اهل بهشت را در حق شما مستجاب میکرد
و شما را در زودی بایشان میرسانید پس نیکو برادر و داماد و مصاحبی تو از برای من و کافیست ترا خشنودی خدا از خشنودی
دیگران پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که یا رسول الله آیا قدر من بجائی رسیده است که مرا در بهشت یاد میکنند و
حق تعالی در میان ملائکه خود تزویج مینماید حضرت فرمود که چون حق تعالی گرامی دارد و او را بانچه چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد
پس حق تعالی این کرامتها را بتو عطا کرده است ای علی پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که رب اوزعنی
ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی پس حضرت رسول صلی الله علیه
و آله گفت آمین یا رب العالمین و یا خیر الناصرین و در کتاب قرب الاسناد بسند معتبر از حضرت صادق

منتهی جعفر صادق
دفتر سلطنت محبت انجام ... الملک
... جناب مستطاب ... مکرم و معظم ... سلطنت و عین ...

علیه السلام منقول است که در شب زفاف فاطمه و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما فراش ایشان که در زیر افکنده بودند پوست گوسفندی بود چون میخواستند
بر روی آن بخوابند میگردانیدند و پشمش را بالا میکردند و بر روی آن میخوابیدند و بالش ایشان از پوستی بود که در میانش لیف خرما
پر کرده بودند و مهر آنحضرت زره آهنی بود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فاطمه را بعلی تزویج کرد جمعی از قریش بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند تو تزویج
کردی فاطمه را بعلی بمهر حقیری حضرت فرمود که من دختر خود را بعلی تزویج نکردم خدا او را با آنحضرت تزویج کرد در شبی که مرا بمعراج
بردند نزد سدرة المنتهی پس وحی کرد حق تعالی بسدرة المنتهی که نثار کن آنچه بر تو هست پس نثار کرد در و مروارید و مرجان و انواع
جواهر پس حوریان بهشت مبادرت کردند و بودند آنها را بهدیه میفرستند از برای یکدیگر و فخر میکنند بآن و میگویند که
اینها از نثار دختر محمد است صلی الله علیه و آله و چون شب زفاف فاطمه شد حضرت استر اشهب خود را حاضر ساخت و قطیفه بر روی
آن افکند و فاطمه را بر آن سوار کرد و امر کرد سلمان را که سر استر را بکشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از پی استر میرفت
پس در اثنای راه در میان هوا صداهای بسیار شنیدند پس ناگاه جبرئیل فرود آمد با هفتاد هزار ملک و میکائیل فرود آمد
با هفتاد هزار ملک و حضرت از ایشان پرسید که برای چه بزمین آمده اید گفتند آمده ایم برای زفاف فاطمه و علی صلوات الله
علیهما پس جبرئیل و میکائیل تکبیر گفتند و ملایکه با ایشان موافقت کردند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هم تکبیر گفت پس
تکبیر گفتن در عروسیها در آن شب مقرر شد و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی ربع دنیا را
مهر حضرت فاطمه صلوات الله علیها گردانیده است و بهشت و دوزخ را مهر او کرد که دشمنان خود را داخل جهنم میکند و دوستان
خود را داخل بهشت میکند و اوست صدیقه کبری و جمیع پیغمبران گذشته بمعرفت و ولایت مبعوث گردیده اند در قرب
الاسناد بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مهر حضرت فاطمه زرهی بود به سی درهم می ارزید
که اشهر آنست که مهر آنحضرت پانصد درهم بود که بحساب این زمان سه تومان و یکهزار و پانصد دینار میشود و قطب راوندی
روایت کرده است که در هنگام ولیمه حضرت فاطمه صلوات الله علیها هدیه از آسمان آوردند و آن سبدی بود که در آن
نان و مویز بهشت بود و یکی به از میوه های بهشت آوردند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدست خود آن به را دو نیم کرد و نصف از آن را بعلی
و نصف از آن را بفاطمه داد و فرمود که این هدیه ایست از بهشت برای شما و ابن شهر آشوب روایت کرده است که جبرئیل از آسمان
حله از برای حضرت فاطمه صلوات الله علیها آورد که قیمت آن برابر جمیع دنیا بود و چون آنحضرت آن جامه را پوشید جمیع زنان
قریش متحیر شدند زیرا که مثل آن ندیده بودند و گفتند از کجا آوردی این را حضرت فاطمه فرمود که این از جانب خداست
و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی وحی کرد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که فاطمه را
بگو که نافرمانی علی نکند که اگر او بغضب آید من بغضب می آیم از برای غضب او و ایضاً از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که حق تعالی وحی کرد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که فاطمه را بگو که نافرمانی علی نکند که اگر بغضب آید حق تعالی

من بغضب می آیم از برای غضب او و ایضاً از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وحی کرد که من از جانب علی خمس دنیا را و ثلث بهشت را بفاطمه بخشیدم و از برای او در زمین چهار نهر قرار دادم
فرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ و تو او را در زمین تزویج کن به پانصد دینار تا سنتی گردد از برای امت تو و در روایت دیگر حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی من فاطمه را بتو تزویج کردم بامر حق تعالی بر صداق خمس زمین و چهارصد و هشتاد درهم و الکشاف
از جابر انصاری رضی الله عنه روایت کرده است که چون شب زفاف حضرت فاطمه صلوات الله علیها شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در پیش بود و جبرئیل از جانب راست و میکائیل از جانب چپ بود و هفتاد هزار ملک از عقب آنحضرت بودند و تسبیح و تقدیس حق تعالی میگفتند
تا طلوع صبح و بروایت دیگر حضرت امر کرد دختران عبد المطلب را که همراه فاطمه بروند و فرح و شادی کنند و چیزها بخوانند و تکبیر و تحمید
حق تعالی بگویند و چیزی که خدا نمی پسندد نگویند جابر گفت که پس حضرت رسول آنحضرت را بر ناقه خود سوار کرد و سلمان مهارش را گرفت
و بر دورش هفتاد حوریه میرفتند و حضرت رسول و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از عقب او میرفتند و شمشیرهای برهنه در دست داشتند
و زنان آنحضرت رسول الله از پیش او میرفتند و رجز میخواندند تا آنکه علی و فاطمه را در حجره درآوردند و سعادت بیکدیگر سپردند و چون صبح
شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نزد ایشان آمد و کاسه شیر برای ایشان آورد و بفاطمه فرمود که بخور فدای تو گردد پدرت و بحضرت
امیرالمؤمنین فرمود که بیاشام فدای تو گردد پسر عمت و در کتاب کشف الغمه از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که گفت شنیدم
از حضرت فاطمه صلوات الله علیها که فرمود که شبی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بفراش من درآمد شنیدم که زمین با آنحضرت سخن
گفت و از آن حالت ترسان گردیدم و چون صبح شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد من آمد و مرا ترسان یافت
و چون قصه را بحضرت نقل کردم بسجده درآمد و شکر حق تعالی بتقدیم رسانید پس سر از سجده برداشت و فرمود که ای
فاطمه بشارت باد ترا بفرزندان طیب و نیکو بدرستی که حق تعالی شوهر ترا فضیلت داده است بر سایر خلق خود و امر
کرده است زمین را که خبر دهد او را بآنچه بر روی آن واقع میشود از مشرق تا مغرب و قطب راوندی و ابن شهر
آشوب و دیگران روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و روی مبارکش
خندان بود و نور از آن ساطع بود مانند ماه تابان پس عبد الرحمن بن عوف برخاست و گفت یا رسول الله این نور چیست
که در روی تو مشاهده میکنم حضرت فرمود که بسبب بشارتیست که بمن رسیده است در باب برادر و پسر عمم و دخترم
بدرستی که حق تعالی تزویج کرده است فاطمه را بعلی و امر کرده است رضوان خزینه دار بهشت را که درخت طوبی را
بحرکت درآورد پس بر آنها بار آورد درخت طوبی بعدد محبان اهل بیت رسول خدا و آفرید در زیر آن درخت ملکی چند از نور
هر ملکی از ملایکه یکی از آن براتها را داد چون قیامت برپا شود ملایکه ندا کنند در میان خلایق پس نماند محبی از دوستان اهل بیت
مگر آنکه یکی از آن براتها را باو دهند و در آن برات نوشته که او آزاد است از آتش جهنم آزاد شوند و در کتاب کشف الغمه از طریق
مخالفان بسندهای بسیار روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که فاطمه را از من خواستگاری نمود من

خواب نمیگفتم و انتظار وحی پروردگار خود میکشیدم تا آنکه در شب بیست و چهارم ماه مبارک رمضان جبرئیل بر من نازل
شد و گفت ای محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و جمع کرد روحانیان و کروبیان را در وادی که آنرا افیح میگویند
در زیر درخت طوبی و تزویج کرد فاطمه را بعلی و من خطبه کننده بودم و خداوند عالمیان ولی فاطمه بود و امر کرد درخت
طوبی را که بردارد از حلی و حلل و مروارید و یاقوت پس بر ایشان نثار کرد و حوریان بهشت آن نثارها را ربودند و هر که
بیشتر و بهتر برداشته است فخر میکند تا روز قیامت و میگویند که این نثار فاطمه است و چون شب زفاف شد جبرئیل و
میکائیل و اسرافیل با هفتاد هزار ملک بزیر آمدند و دلدل را برای فاطمه آوردند جبرئیل لجام آنرا گرفت و اسرافیل رکاب
را گرفت و میکائیل در عقب دلدل ایستاده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جامههای او را درست
میکرد پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمیع ملایکه تکبیر گفتند و سنت جاری شد بتکبیر گفتن در زفاف تا روز قیامت
و صاحب کتاب فردوس الاخبار که از مشاهیر مخالفانست از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله با علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که یا علی حق تعالی فاطمه را بتو تزویج نمود و زمین را مهر او گردانید پس هر که بر رو
زمین راه رود از دشمنان تو باشد حرام بر روی زمین راه رفته است و در کشف الغمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که روزی حضرت فاطمه صلوات الله علیها شکایت کرد از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که هرچه بهم میرساند
در میان فقرا و مساکین قسمت میکند حضرت فرمود که ای فاطمه میخواهی مرا بخشم آوری در باب برادرم و پسر عمم بدرستی
که خشم او خشم منست و خشم من خشم خداست پس حضرت فاطمه فرمود که پناه میبرم بخدا از غضب خدا و رسول و بکلینی
بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت امیر المومنین فاطمه را
علیها را تزویج نمود بر برد کهنه و زرهی که بسی درهم میارزید و فراشی از پوست گوسفند که هرگاه میخواستند که بخوابند میگردانیدند
در روی پشم آن میخوابیدند و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بنزد فاطمه آمد و او میگریست فرمود که چرا گریه میکنی بخدا سوگند که اگر در میان اصحاب از او بهتر میبود من ترا با او تزویج
نمیکردم و من ترا با او تزویج نکردم خدا ترا با او تزویج کرد و خمس دنیا را صداق تو گردانید تا آسمان و زمین باقیست و ایضا
بسند معتبر حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و غیرتی در حلال و انیست بعد از آنکه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بعلی و فاطمه صلوات الله علیهما در شب زفاف گفت که کاری مکنید تا من نزد شما بیایم پس چون نزد ایشان آمد
پاهای خود را در میان رخت خواب ایشان دراز کرد و ایضا روایت کرده است که در مبارکباد زفاف حضرت فاطمه صلوات الله علیها
مردم میگفتند بالرفاه و البنین چنانچه در میان ایشان متعارف بود یعنی این مزاوجت مقرون باد باتفاق حضرت رسول منع کرد
که چنین مگوئید بلکه بگوئید علی الخیر و البرکة یعنی این مزاوجت با خیر و برکت باد و ابن شهر آشوب از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حق تعالی بر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه حرام گردانید زنان دیگر را تا حضرت فاطمه در حیات بود زیرا

که او

که او طاهره بود و هرگز حایض نمیشد و بعضی از محققان گفته اند که حق تعالی در سوره هل اتی انواع نعمتهای بهشت را
بیان فرموده است و متعرض ذکر حوریان نگردیده است شاید که چون این سوره برای اهلبیت نازل شده است حق
تعالی برای رعایت حضرت فاطمه حوریان را ذکر نکرده باشد **فصل** در بیان کیفیت معاشرت حضرت
امیر المومنین و فاطمه صلوات الله علیهما ابن بابویه رحمه الله بسند مخالفان از ابو هریره روایت کرده است که گفت
روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با ما نماز صبح را ادا کرد و اثر حزن از روی مبارکش ظاهر بود پس برخواست و بسوی منزل
فاطمه صلوات الله علیها رفت و ما نیز از عقب آنحضرت رفتیم چون بدر خانه رسید دید که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در میان در
خوابیده است بر روی خاک پس حضرت نزدیک او نشست و خاک را از پشت او دور میکرد و میفرمود که برخیز فدای تو باد پدر و مادرم
ای ابو تراب پس دست علی را گرفت و داخل خانه فاطمه شد و ما ساعتی در بیرون ایستادیم پس صدای خنده بلندی میشنیدیم
و مقارن آنحال بیرون آمد که روی مبارکش شگفته و شاد و خوشحال پس گفتیم یا رسول الله داخل شدی با روی اندوهناک
و بیرون آمدی بر روی دیگر فرمود که چگونه شاد نباشم و حال آنکه اصلاح کردم میان دو کس که محبوبترین اهل زمینند
بسوی اهل آسمان و بروایت دیگر چون حضرت داخل شد فرشی برای آنحضرت انداختند و آنحضرت بر روی آن
فرش خوابید پس فاطمه صلوات الله علیها از یکطرف خوابید و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از جانب دیگر
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت بر روی ناف خود گذاشت و دست فاطمه را بر روی ناف خود گذاشت
و پیوسته با ایشان سخن میگفت تا در میان ایشان اصلاح کرد و چون بیرون آمد فرمود که چگونه شاد نباشم و حال
آنکه اصلاح کردم میان دو کس که محبوبترین اهل زمینند بسوی من و ابن بابویه رحمه الله علیه گفت که این حدیث نزد
من معتمد نیست زیرا که علی بن ابی طالب سید اوصیاست و فاطمه سیدة النساست میان این دو بزرگوار مناقشه
روا نیست و در کتاب علل الشرایع و بشارة المصطفی و مناقب بسندهای معتبر از ابوذر و ابن عباس روایت کرده اند
که چون جعفر طیار رضی الله در حبشه بود و برای او کنیزکی بهدیه فرستادند و قیمت او چهار هزار درهم بود و چون جعفر رضی الله
بمدینه آمد آن کنیز را برای برادر خود حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بهدیه فرستاد و آن کنیز خدمت آنحضرت
میکرد روزی حضرت فاطمه صلوات الله علیها بخانه در آمد دید که سر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در دامن
آن کنیز است چون آنحال ملاحظه نمود متغیر گردید پرسید که آیا کاری کردی با او حضرت فرمود که نه بخدا سوگند ای
دختر محمد که کاری نکرده ام الحال آنچه میخواهی بگو تا بجا آورم حضرت فاطمه فرمود میخواهم که مرا رخصت دهی تا بخانه پدرم
بروم حضرت امیر فرمود که رخصت دادم پس حضرت فاطمه چادر در سر کرد و برقع افکند و متوجه خانه پدر بزرگوار گردید و پیش
از آنکه فاطمه بخدمت حضرت رسول الله آید حضرت جبرئیل از جانب خداوند جلیل بر آن حضرت نازل شد و گفت حق تعالی ترا سلام
میرساند و میفرماید که اینک فاطمه بنزد تو می آید برای شکایت علی از او در باب او چیزی قبول مکن چون حضرت فاطمه داخل شد

حضرت رسول فرمود که شکایت علی آورده گفت بلی یا رسول الله پس حضرت فرمود که برگرد بسوی علی و بگو برغم انف خود راضیم بآنچه کنی پس برگشت بخدمت
حضرت امیرالمؤمنین و سه مرتبه گفت برغم انف خود راضیم بآنچه رای تو در آنست حضرت امیر فرمود که ای فاطمه شکایت مرا کردی بسوی حبیب
من و دوست من و یار من رسول خدا صلی الله علیه وآله واسوأتاه از شرمندگی نزد آنحضرت خدا را گواه میگیرم ای فاطمه این جاریه را آزاد کردم
برای رضای حق تعالی و چهارصد درهم از عطاهای من زیاده آمده است تصدق میکنیم بر فقرای مدینه پس جامه و نعلین پوشید و متوجه خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه وآله شد پس بار دیگر جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که بگو بعلی که بهشت را بتو عطا کردم برای آزاد
کردن جاریه از برای خوشنودی فاطمه و اختیار جهنم را بتو دادم برای چهارصد درهم که تصدق کردی پس داخل کن بهشت هر که را خواهی برحمت
من و هر که را خواهی از جهنم بیرون آر بعفو من پس در آنوقت حضرت امیر فرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ **مؤلف گوید**
که در کارهای بزرگان دین و مقربان درگاه رب العالمین تفکر کمی باید نمود و هرچه از ایشان رسد در مقام تسلیم و انقیاد باید بود و باید دانست
که این معارضها بحسب ظاهر قبیحی نباید و در واقع مشتمل بر مصلحتهای نامتناهی باشند و میتواند بود که برای آنچنان باشد که جلالت آن بزرگواران
ظاهر گردد **فصل** در بیان کیفیت شهادت آنحضرت و بیان ستمهائیست که از منافقان این امت نسبت بآن جگر گوشه حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله واقع شده و سایر احوال آنحضرت بعد از حضرت صلی الله علیه وآله ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که بسیار گریه کنندگان پنج کس بوده اند آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر محمد و علی بن الحسین صلوات الله علیهم
اجمعین اما آدم پس بمفارقت بهشت آنقدر گریست که بر دو رخسار او از گریه مانند دو نهر مانده بود و اما یعقوب از مفارقت یوسف علیه السلام
آنقدر گریست که نابینا شد و تا آنکه گفتند باو که بخدا سوگند که پیوسته یاد میکنی یوسف را تا آنکه خود را بمشقت عظیم اندازی یا هلاک
شوی و اما یوسف پس آنقدر بمفارقت یعقوب گریست تا آنکه اهل زندان از گریه او متاذی شدند و گفتند باو که یا در شب گریه کن و
روز ساکت باش تا ما آرام بگیریم یا در روز گریه کن و در شب ساکت باش پس با این صلح کرد که در یکی از آنها گریه کند و در دیگری ساکت
باشد و اما فاطمه صلوات الله علیها آنقدر گریست بر وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله که اهل مدینه از گریه او متاذی شدند و گفتند
باو که ما را آزار کردی بسیاری گریه خود پس آنحضرت میرفت بمقبره شهدای احد و آنچه میخواست میگریست و بسوی مدینه برمیگشت
و اما علی بن الحسین صلوات الله علیه بر مصیبت پدر خود بیست سال میگریست و در پیش او هرگز طعامی و آبی نگذاشتند که گریه نکرد
تا آنکه یکی از آزاد کردهای آنحضرت گفت فدای تو شوم یا ابن رسول الله میترسم که تو خود را از گریه هلاک کنی حضرت فرمود که شکایت
میکنم مصیبت و اندوه خود را بسوی خدا و میدانم از خدا آنچه شما نمیدانید که من هرگز بیاد نمی آرم شهادت فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه در گلوی
من میگیرد و شیخ طوسی بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که چون هنگام وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله شد آنقدر
گریست که آب دیده اش بر ریش مبارک جاری شد عباس گفت یا رسول الله سبب گریه شما چیست فرمود که گریه میکنم برای فرزندان خود
و آنچه نسبت بایشان خواهند کرد بدان امت من بعد از من گویا میبینم فاطمه دختر خود را که بر او ستم کرده باشند بعد از من و او ندا کند که
یا ابتاه یا ابتاه و احدی از امت من او را اعانت نکند چون فاطمه این سخن شنید گریست حضرت رسول الله فرمود که گریه مکن ای دختر فاطمه گفت

گریه نمیکنم برای آنچه بعد از تو با من خواهند کرد ولیکن میگریم از مفارقت تو یا رسول الله حضرت فرمود که بشارت باد ترا که زود بمن ملحق
خواهی شد اول کسی که از اهل بیت من بمن ملحق میشود تو خواهی بود و قطب راوندی از ابن عباس روایت کرده است که در مرض موت حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت آنحضرت آمد پس حضرت فرمود که خبر مرگ مرا بمن رسانیده اند پس فاطمه
گریست حضرت فرمود که گریه مکن که بعد از من در دنیا نخواهی ماند مگر هفتاد و دو روز و نصف روزی تا آنکه بمن ملحق خواهی
شد بمن ملحق نخواهی شد تا آنکه از میوه های بهشت برای تو تحفه بیاورند پس حضرت فاطمه خندان گردید و کلینی و دیگران
بسندهای صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت فاطمه صلوات الله علیها بعد از پدر بزرگوار خود
هفتاد و پنج روز در دنیا ماند و حزن شدیدی بر آنحضرت داخل شده بود از مفارقت پدر خود و جبرئیل میآمد بنزد او و او را
تسلی میداد و اعلام میکرد او را بآنچه بعد از او واقع خواهد شد در فرزندان او و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آنها را مینوشت
و مصحف فاطمه اینست و ایضا بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده اند که حضرت فاطمه بعد از پدر بزرگوار خود هفتاد و پنج روز
در دنیا ماند و در این مدت کسی آنحضرت را شاد و خندان ندید و در هر هفته دو مرتبه بزیارت قبور شهدای احد میرفت در روز دوشنبه و پنجشنبه
و در نماز و دعا میکرد و بر انحال بود تا از دنیا مفارقت کرد و در بعضی از کتب معتبره از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت
کرده اند که فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله را در پیراهنش غسل دادم و پیوسته فاطمه میگفت که پیراهن را بمن بنما چون میدادم
میبوئید و بیهوش میگردید پس پیراهن را پنهان کردم و دیگر ندادم و ابن بابویه روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله از دنیا مفارقت نمودند بلال مؤذن آنحضرت امتناع کرد از اذان گفتن و گفت اذان نمیگویم از برای کسی بعد از رسول
خدا صلی الله پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها روزی فرمود که میخواهم بشنوم صدای مؤذن پدر خود را چون این خبر ببلال رسید
شروع کرد باذان چون بلال الله اکبر گفت فاطمه بیاد پدر خود و ایام معاشرت آنحضرت را بیاد آورد و خود را از گریه ضبط نمیتوانست
کرد چون اشهد ان محمدا رسول الله رسید فاطمه نعره زد و بر رو در افتاد و غش کرد مردم گمان کردند که آنحضرت از دنیا مفارقت
کرد و بلال را گفتند که ترک کن اذان را که دختر محمد صلوات الله علیه از دنیا رفت پس اذان را قطع کرد و تمام نکرد پس حضرت
فاطمه صلوات الله علیها بهوش آمد و بلال را گفت که اذان را تمام کن او نکرد و گفت ای بهترین زنان من بر تو میترسم
که چون صدای مرا بشنوی باذان هلاک شوی پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها او را معاف داشت و ابن
قولویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله را بمعراج
بردند حق تعالی باو وحی کرد که من ترا امتحان مینمایم در سه چیز تا ظاهر کنم که صبر تو چگونه است حضرت فرمود که تسلیم میکنم
پروردگارا امر ترا و مرا حولی و قوتی نیست مگر بتو پس آن سه چیز کدام است که حق تعالی ندا فرمود که اول آنها آنست
که خود و عیال و اهل خود را گرسنه بداری و فقیران و محتاجان امت خود را بر خود و ایشان اختیار نمائی حضرت
فرمود که قبول کردم ای پروردگار و راضی شدم و تسلیم کردم و از تو مطلبم توفیق و صبر را و اما دوم پس آنست

وانقص یعنی ابوبکر و عمر تا عذاب ایشان از تمامی شدیدتر باشد پس حق تعالی فرماید که ای دیده نمیکند شما را این سخنان چون تمام
کرده اید و همه در عذاب شریکید پس در موقف ندای داوریاه دوا بخواه او بیاورند و آیند نزد حوض کوثر و سوال کنند که از حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه حافظان ملایکه نزد آنحضرت بیایند و گویند عفو کن از ما و ما را آب بده و از عذاب خلاص کن پس حضرت ایشان
گوید که بروید تشنه لب به سوی آتش جهنم که نیست شراب شما امروز مگر از حمیم و غسلین نفع نمی بخشد شما را شفاعت شافعین ابن بابویه بسند معتبر
از ابن عباس روایت کرده است که روزی حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب در مسجد نشسته بودند که ناگاه حضرت امام حسن
اندر در آمد چون نظر مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله بر او افتاد بسیار گریست و فرمود که الی یا بنی نسوی من آمی ای فرزند دلبسند
و ای انیس دل ستم دیده و آن شاهزاده را بر زانوی راست خود نشاندند چون زمانی شد حضرت سید شهدا امام حسین علیه السلام از در دیگر
در آمد خواجه عالم صلی الله علیه و آله چون بروی نظر کرد قطرات عبرات از دیده بیارید و فرمود که ای نور دیده من و ای ثمره سینه من نزد
من بیا و آن امام مظلوم را بر زانوی چپ خود نشانید و بعد از ساعتی خورشید تتق عصمت و جلالت النسیه حورا فاطمه زهرا علیها السلام
حاضر شد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نظر بروی افکند بی اختیار گریه آغاز کرد و فرمود که ای فرزند گرامی نزدیک من بیا و آنجناب
را در مقابل خود نشانید لحظه ای برآمد حضرت سید اوصیا علی مرتضی علیه السلام بمثابه خورشید تابان از در مسجد در آمد چون آنجناب را دید اشک حسرت
از دیده مبارک بیارید و گفت ای برادرم وای انیس دل پرغم نزدیک من آی و آن سرور اصحاب الیمین را به پهلوی راست خود نشانید اصحاب
گفتند ای سید عالم و ای اشرف اولاد بنی آدم سبب چه بود که هر یک از این شموس فلک عصمت و طهارت که دیدی گریستی سید عالم فرمود
که بحق آن خدای که مرا براستی بخلق فرستاده و از جمیع عالمیان و آدمیان مرا برگزیده و گوکه من و این چهار صدف گوهر عصمت و طهارت گرامی ترین
خلقیم نزد خداوند عالمیان و خداوند عالم خلقی گرامی تر نیافریده و هیچ احدی از خلق الهی را از ایشان دوست تر نمیدارم اما علی بن ابی طالب
پس او برادر و دمساز و عدیل منست و صاحب امر خلافتست بعد از من و علمدار منست در دنیا و در آخرت ساقی حوض کوثر و شفاعت
کننده روز محشر است و مولای مؤمنان و پیشوای مسلمانان و راهنمای متقیانست و او وصی و خلیفه و جانشین منست بر
اهل بیت من و امت من در حیات و بعد از وفات من دوستدار او دوستدار منست و دشمن او دشمن منست و حق سبحانه و
تعالی گناهکاران امت مرا ببرکت دوستی او بیامرزد و سیه کاری مجرمان را بنور خورشید ولایت او محو نماید و
دشمنان او را بعذاب الیم معذب سازد و سبب گریه من بر آنجناب آن بود که میدانم بعد از من امت جفاکار با وی
غدرها نمایند و منصب خلافت را از وی غصب نمایند و او را بی یار و انصار در میان جمع از کلاب اهل نار و بدترین
اشرار بگذارند و پیوسته از امت محنتها باو برسد و او بامر الهی صبر نماید و پیوسته آنچه شرط نصیحت باشد بجا آورد تا آنکه
بدبخترین امت من ضربتی بر فرق مبارک آن سلطان سریر خلافت زند که ریش مبارکش از خون سرش رنگین گردد
و او بوصال خدای را ملاقات نماید پس سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که اما فاطمه پس او سیده زنان عالمیانست
و مهرو پاره تن من و نور دو چشم من و میوه دل منست و جان من هر گاه که او بقدم عبودیت

درمحراب

در محراب عبادت نزد خداوند خود بایستد و چهره نور افشانش برافروزد نور او ملایکه هفت آسمان را روشنی دهد و شعاع
او عرش عظیم را منور سازد چنانچه کواکب آسمان اهل زمین را نور بخشند و حق تعالی در ملا اعلی بار مباهات نماید و
فرماید که ای ملایکه من نظر نمایید باین بنده من فاطمه بهترین کنیزان من چگونه در خدمت من ایستاده و جمیع مفاصل و
اعضای او از ترس من بلرزه در آمده و دل از جمیع ما سوی برداشته و متوجه جناب اقدس من گردیده ای گروه ملایکه گواه باشید که
شیعیان و محبان او را از آتش دوزخ ایمن گردانیده و از عذاب خود نجات بخشیدم پس حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله فرمود که چون آن جگر گوشه خود را دیدم و بیکسی و غریبی او بعد از خود گریستم و محنتهائی که از جفاکاران امت
باو خواهد رسید و زود باشد که در خانه او کربت الشرف عزت و کرامت است ذلت و خواری در آید و رعایت حرمت او ننمایند
و هیچ از و شرم ندارند و فدک را که خدا باو داده از وی باز ستانند و او را از میراث من منع نمایند و از هر طرف که نظر
کند نه یاری یابد که او را یاری کند و نه دلسوزی که او را غمخواری نماید و بر حمایت این امت باو رحم ننمایند و پاس حرمت
او ندارند و او فریاد کند که یا ابتاه و یا محمداه و هیچکس بفریاد او نرسد و چندانکه تضرع و زاری کند هیچکس باو یاری نکند
و پیوسته بعد از من محزون و دردناک و مکروب و غمناک گریه و زاری و ناله و بیقراری نماید گاهی انقطاع وحی را یاد
آورد و آه جانسوز از دل پرغم برکشد و زمان صحبت مرا بخاطر گذراند و آتش حسرت از کانون سینه اش مشتعل گردد
و چون شب گوش به آواز تلاوت قرآن مرا که در نماز تهجد میخواندم نشنود زار زار بنالد و یاد عزت و دولت زمان پدر
بزرگوار نماید و بر مذلت خواری خود نوحه کند در آنوقت حق سبحانه و تعالی گروه ملاء اعلی و قدسیان عالم بالا را
مونس او گرداند و بدلداری او بفرستد و او را ندا کنند بندائی که مریم دختر عمران را ندا کرده که یا فاطمه اقنتی لربک
واسجدی وارکعی مع الراکعین یعنی ای مخدره فاطمه قنوت و خشوع کن برای پروردگار خود و سجده کن و رکوع با رکوع
کنندگان آنگاه دردها و جراحتی که از بدترین خلق خدا عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب خورده باشد صاحب فراش
گردد و وجع او اشتداد نماید و بر فراش درد و الم بیکس و غریب بخوابد و حق تعالی مریم مادر عیسی علیه السلام را به پرستاری
او بفرستد که در وحشت و بیکسی انیس او باشد و در مرض و الم تیمار او نماید و چون از مرض و الم و جفای امت بتنگ آید
دست نیاز بدرگاه بی نیاز بردارد که بار خدایا مشتاق لقای تو گردیده ام و از زندگانی سیر گشته ام و از جفای این امت
بتنگ آمده ام و از محنتهای دنیای غدار ملول گشته ام و از مفارقت پدر بزرگوار سیاست کردیده ام مرا در روضات
و غرفات جنان به پدر ملحق گردان پس حق سبحانه و تعالی او را بنزد من آورد و اول کسی که از اهل بیت رسالت بمن ملحق
شود او خواهد بود و چون غمگین و مجروح بنزد من آید دست تضرع بدرگاه قاضی الحاجات بردارم و خروش بر آورم که
خداوندا که ظالمان فاطمه را بعذاب خود معذب گردان و هر که حق جگر گوشه مرا غصب کرده او را بنکال خود معاقب
گردان و خوار و بیمقدار کن هر که او را خوار کرده و پیوسته در آتش جهنم بدار و هر که در بر شکمش او زده و فرزند او را شهید کرده

کرد هر دعای که من میکنم ذاکران آسمانها آمین گویند پس سید عالم فرمود که اما امام حسین پس او فرزند پسندیده منست و روشنائی دل منست و او سید جوانان اهل بهشتست و حجت و خلیفهٔ خداست بعد از برادرش بر خلقان و گفته او گفتهٔ منست و کردهٔ او کردهٔ منست و هر که متابعت او کند متابعت من کرده و هر که مخالفت او کند مخالفت من کرده و چون بجمال با کمال او نظر افکندم یاد کردم ستمها که بعد از من بر او خواهند کرد بخاطر آوردم و در بیکسی و غریبی و مظلومی او گریستم زیرا که بعد از من اصحاب او را غریب و بی یار در میان دشمنان جفا کار بگذارند و پیوسته در محنت و مشقت و عنا باشد تا آنکه او را از زهر قهر شهید کنند و ملایکه آسمان و اکرو بیان ملاء اعلی در ماتم آن جگرگوشهٔ من بگریند و آسمان و زمین مصیبت او زاری نمایند و مرغان هوا و ماهیان دریا در غریبی و بیکسی او نوحه میکنند و هر کس که در مصیبت او اشک خونین از دیده ببارد در روز قیامت که دیدها نابینا شود چشم او روشن باشد و هر کس در تعزیت او اندوهگین باشد در روزی که دلهای خلایق غمگین گردد دل او شاد و خرم باشد و هر که در روضهٔ مطهرهٔ آن امام مظلوم او را زیارت کند قدم او بر صراط ثابت باشد در روزی که قدمها در صراط لرزان باشند و اما امام حسین پس او فرزند دلبند دل ایستمند منست و او بهترین مردمان و امام مسلمانانست بعد از برادر خود و او پناه بیچارگان و فریادرس درماندگان و حجت خداوند عالمیانست و او بهترین جوانان اهل بهشتست و باب رستگاری و فیروزی این امتست امر او امر منست و اطاعت او اطاعت منست چون آن نور چشم خود را دیدم بر غریبی و بیکسی و درماندگی او گریستم زیرا که بدبختان این امت قصد کشتن او کنند و او بمدینه آید و بنای حرم محترم در روضهٔ مکرم من آورد و او را امان ندهند و هیچ وصیت مرا در حق او مرعی ندارند و شرم از حرم ننمایند و کار را بر او تنگ گیرند پس من در خواب او را در بر گیرم و سر او را بر سینهٔ خود گذارم و او را امر نمایم که از دار هجرت من رحلت نماید و او را بشارت دهم که جفاکاران این امت ترا شهید خواهند کرد و بسعادت شهادت خواهی رسید پس آن جگرگوشهٔ من با چشم گریان و دل بریان از مرقد مطهر من مفارقت نماید و بزمین کربلا و محنت و عنا و مقتل شهیدان آل عبا رود و آنجا دو چندین هزار بدبخت از امت من تیغ بر روی او بکشند و گروهی از مسلمانان او را یاری کنند که بهترین شهیدان امت باشند و در روز قیامت او را آن گروه در میان گیرند و تیرباران کنند و چون آن نور دیدهٔ من از اسب در افتد آن روسیاهان تیغ بر گلوی مبارکش گذارند و او را بطریق گوسفند سر برند حضرت سید عالم این فرمود و آهی از سینهٔ پر درد برکشید و زار زار بگریست و خروش از جانها برآمد صدای نوحه و زاری بلند شد آنگاه حضرت سید عالم برخاست و رو بسوی آسمان بلند کرد که بار خدایا بتو شکایت میکنم از آنچه از این گروه ستمکار باهل من میرسد و ذخیرهٔ طاهره مراجعت فرمود و ایضاً بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که روزی من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم ناگاه نظر کرد بسوی ما و گریست من گفتم سبب گریهٔ تو چیست یا رسول الله فرمود که میگریم برای آنچه نسبت بتو خواهند کرد بعد از من گفتم آن چیست یا رسول الله فرمود برای

فرمی

ضربتی که بر سر تو خواهند زد و طعنه که بر زانوی حسن خواهند زد و او را بزهر شهید خواهند کرد و از کشتن حسین چون اهل بیت من این خبر را شنیدند همه گریان شدند پس من گفتم یا رسول الله بیا فرموده است ما را پروردگار ما که از برای بلا حضرت فرمود که شاد باش یا علی که خدا عهد کرده است بسوی من که دوست نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و ابن شهر آشوب از جابر روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در وقت وفات بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت که سلام خدا بر تو باد ای پدر دو گل بوستان من و وصیت میکنم ترا که دو نوباوهٔ باغ مرا یعنی حسن و حسین را گرامی بداری زود باشد که دو رکن تو خراب شود و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا رفت حضرت امیر فرمود که این یک رکن من بود که خراب شد و چون حضرت فاطمه از دنیا رحلت نمود فرمود که این رکن دویم بود و ایضاً از عایشه و ام سلمه روایت کرده است که در مرضی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود و از دنیا رفت فاطمه زهرا صلوات الله علیها چون آمد رفتار او مانند حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بود حضرت فرمود که ای دختر نزدیک من بیا پس او را در پهلوی خود نشانید و رازی با او گفت که گریان شد و رازی دیگر گفت که خندان شد چون بعد از وفات آنحضرت از وی پرسیدند فرمود که در اول بمن گفت که جبرئیل در همه سال قرآن را یک مرتبه عرض میکرد و درین سال دو مرتبه عرض کرد و میدانم که درین سال از دنیا میروم و فرزندان تو بعد از من مظلوم و ستم رسیده خواهند شد من باین سبب گریان شدم پس فرمود که تو اول کسی خواهی بود که بمن ملحق شوی از اهل من و باین سبب خندان شدم و بروایت دیگر فرمود که آیا راضی نمیشوی که سیدهٔ زنان عالمیان باشی و ایضاً روایت کرده است که چون سید انبیا صلی الله علیه و آله از عالم بقا رحلت فرمود حضرت سیدهٔ نسا پیوسته غمگین و محزون بود و عصابه در درد و الم بر سر بسته و چشم مبارکش ضعیف و نحیف بود و ارکان عرشش در هم شکسته بود و پیوسته آب از دیدهای حق بینش جاری بود و با دل سوخته و جگر افروخته میبود و هر ساعت غش بر طاری میشد و با حسن و حسین صلوات الله علیهما میگفت که کجاست پدر بزرگوار شما که شما را هر ساعت در بر میگرفت و کجاست پدر شما که از همه خلق مهربانتر بود نسبت بشما و نمیگذاشت که شما بر روی زمین راه روید و پیوسته میخواست که بر دوش او باشید و دیگر هرگز نخواهم دید که این در را بگشایند و در بیت الاحزان من در آید و دیگر نخواهم دید که شما را بر دوش خود بردارد و چنانچه پیوسته با شما چنین میکرد و با سانید معتبره از سلیم بن قیس هلالی و دیگران روایت کرده اند که سلمان و عباس رضی الله عنهما گفته اند که چون مرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بانتها رسید از اکابر صحابه و جمعی از مهاجر و انصار بر بالین آنحضرت حاضر گشتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون میدانست که امت او و حق علی بن ابی طالب علیه السلام نخواهند نمود فرمود که ای گروه دوات و صحیفه نزد من حاضر سازید تا نامه از برای شما بنویسم که هرگز گمراه نشوید بعد از وفات من چون عمر بن الخطاب علیه اللعنه دید که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله میخواهد که خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را بنویسد بدست و قاحت پردهٔ از روی نفاق برداشته گفت که این مرد بیماری بر او غلبه کرده هذیان میگوید کتاب خدای ما را کافیست و احتیاج بکتاب او نداریم پس جمعی از منافقان اصحاب تابع آن ملعون شده گفتند که ما را کتاب رسول خدا احتیاج

بیت جمعی از اصحاب گفتند که اطاعت رسول خدا بر هر کس واجبست و رنجانیدن خاطر شریف آنجناب از چنین خالی از ضرر نیست در میان
صحابه نزاع شد و آوازها بلند گردید چون حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله برین ماجرا اطلاع یافت غمگین گردید و دانست که هرگاه در حیات او
برای این قسم ظلم نهادند بعد از او با اهل بیت او چه خواهند کرد و بعد فرمود که تو مرا غمگین کردی از پیش من برود و پیش ازین مرا ستم آسان بیرون مرا با
بار بزرگی راه خود بگذارید لعنت خدای بران گروه بدبختی که نسبت هذیان برسول خدا دهند و ابابکر را امام خود دانستند تا آنکه حق تعالی
در شان آن پیغمبر میفرماید که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نفرین رسول خدا ابراز فرموده باد که چنین بیشرم بیدینی را که در
چنین حال سید کائنات صلی الله علیه و آله را از خود رنجانید و او را خلیفه رسول خدا دانسته و حال آنکه حق تعالی میفرماید که ان
الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا الیما یعنی آن گروهی که اذیت و آزار
بخدا و رسول میرسانند حق تعالی ایشان را در دنیا و عقبی لعنت کرده و عذاب الیم و نکال جحیم از جهت ایشان مهیا کرده و چون روح
مطهر حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم وصال ارتحال نمود و حضرت امیر المؤمنین با جبرئیل امین صلوات الله علیه
و علیهما بمقتضای وصیت سید عالم صلی الله علیه و آله بتجهیز و تغسیل و تکفین آنجناب اشتغال نمودند عمر و ابوبکر و جمعی از منافقان
اصحاب که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بایکدیگر بیعت کرده بودند که بعد از وفات سید عالم صلی الله علیه و آله حضرت
امیر المؤمنین را از خلافت منع نمایند فرصت غنیمت دانسته جنازه رسول صلی الله علیه را در میان گذاشته بسقیفه بنی ساعده
رفتند و در امر خلافت سخن آغاز کردند و بعد از گفتار غلط بسیار و مجادله بیشمار از مهاجر و انصار امر خلافت ظاهری بر ابوبکر
قرار یافت و آن ملعون روسیاه سبقت بعذاب الیم الهی را اختیار کرده خلافت را قبول کرد و اکثر مهاجر و انصار وصیت
احمد مختار و بیعت علی کرار را منظور نداشته از خدا شرم نکردند و با آن ملعون بیعت کردند و چون سید اوصیا از دفن سرور
انبیا فارغ شد و بیوفائی اصحاب و کفر و نفاق ایشان را مشاهده نمود غمگین گردید و چون شب در امد امام حسن و امام حسین
علیهم السلام را با خود برداشته بخانه یک یک از مهاجران و انصار در امدند و ایشان را از عقوبات الهی ترسانید و وصیت
خدا را در غدیر خم بر ایشان خواند و از ایشان نصرت و یاری طلب نمود از آن گروه بیشرم بجز بیست و چهار نفر اجابت نکردند
و چون صبح طالع شد از آن بیست و چهار نفر بغیر از چهار کس بر بیعت نمانده بودند تا سه شب هر شب آنجناب ایشان را به بیعت دعوت
میفرمود و طلب یاری از ایشان مینمود بجز چهار کس و بروایتی بغیر از دو کس اجابت نمینمودند و چون آن سلطان سریر
خلافت آن کفر و شقاوت را از آن گروه مشاهده فرمود بمسجد در امد و در مجمع اصحاب حجتهای شافی بر ایشان تمام کرد
و آیاتی که جبرئیل در شان او آورده بود بر ایشان خواند و آنچه سید انبیا صلی الله علیه و آله در شان او فرموده بود بر ایشان
حجت ساخت و از مهاجر و انصار شهادت بر حقیقت مقال خویش طلب نمود و جمعی براستی گفتار او شهادت دادند
و چون نزدیک رسید که مردمان از بیعت آن ملعون پشیمان شده بحق بازگردند که عمر علیه اللعنه برسید و جمعیت مردم را
متفرق ساخت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحجره طاهره مراجعت فرمود و چون آن حضرت از هدایت آن قوم مایوس

کردید

کردید بوصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بجمع قرآن اشتغال نمود و عمر علیه اللعنه دید که جمیع مهاجر و انصار بغیر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و چهار نفر از خواص اصحاب آنحضرت از هدایت دین را بدنیا فروختند و با آن بیعت کردند با ابوبکر گفتند که
چرا علی بن ابی طالب را به بیعت خود نمیخوانی والله که اگر او بتو بیعت ننماید خلافت بر تو قرار نیابد زیرا که او خلیفه بحق
رسول خدا و اعلم و اشجع و افضل و اقضای این امتست و مردمان را باو رجوع بسیار است پس ابوبکر علیه اللعنه کسی بسوی
آنجناب فرستاد و او را به بیعت خود خواند حضرت سید اوصیا علیه السلام فرمود که سوگند خورده ام که از خانه بیرون
نیایم و ردای بر دوش نیندازم تا آیات قرآنی را جمع ننمایم بعد از چند روز آن کلام الله ناطق قرآن را جمع کرده در
کیسه گذاشت و سر آنرا مهر کرده بمسجد آمد و در مجمع مهاجر و انصار ندا فرمود که ای گروه مردمان چون از دفن سید کائنات صلی الله
علیه و آله فارغ گردیدم بامر آنحضرت بجمع قرآن مشغول شدم و جمیع آیات قرآنی را و سوره فرقانی را جمع کرده ام و هیچ
آیه از آسمان نازل نشده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر من نخوانده باشد و تأویل آنرا بر من تعلیم نموده باشد و چون در آن
قرآن آیه چند بود که در کفر و نفاق منافقان آن قوم و خلافت علی بن ابی طالب و فرزندان او صریح بود عمر علیه اللعنه آن
قرآن را قبول نکرد و سید اوصیا علیه السلام خشمناک گردید و بحجره طاهره مراجعت نمود و فرمود که این قرآن را دیگر نخواهید دید
تا حضرت قایم آل محمد علیه السلام ظهور نماید پس ابوبکر علیه اللعنه بار دیگر بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که اجابت
کن خلیفه رسول خدا را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای ملعون خوش زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله افترا بستی
جمیع مهاجر و انصار از ادانی و اقاصی میدانند که خدا و رسول بجز من خلیفه در میان شما نگذاشتند چون این پیغام را با آن
رسانیدند ابوبکر گفت راست میگوید علی رسول خدا مرا خلیفه نکرده است پس عمر در خشم شد و برجست ابوبکر برای مصلحت
با او گفت که بنشین دیگر باره فرستاد که امیر المؤمنین ابوبکر ترا طلب مینماید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که عهد شما از رسول خدا هنوز نزدیک است
مگر فراموش کردید که رسول خدا امیر المؤمنین مرا خواند و مرا باین اسم سامی مخصوص گردانید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی است امیر
مومنان و سید مهتر مسلمانان و حامل لوای حمد و صاحب کرامت مجد و خداوند عالمیان جل و علا در روز قیامت او را
بر صراط بنشاند که دوستان خود را بنوازد و داخل بهشت و دشمنان خود را بخواری در آتش اندازد چون این پیغام را باو
رسانیدند باز عمر برجست و گفت من میدانم که او را تا انگشت امر ما مستقیم نمیشود بگذار که من بروم سر او را برای تو بیاورم
و باز ابوبکر برای مصلحت او را سوگند داد که بنشین و باز فرستاد که بیا که ابوبکر ترا میطلبد بار حضرت اجابت نمود و
فرمود که من مشغول وصیتهای حضرت رسولم چون آن دو ملعون روسیاه دانستند که حضرت امیر علیه السلام باختیار
بیعت ایشان نمی نماید شخصی قنفذ را که آزاد کرده ایشان مشهور بود با خالد بن ولید پلید و جمعی دیگر از بدبختان آن قوم بدر خانه اهل
بیت رسالت و حجره عصمت و طهارت فرستادند و گفتند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از خانه بیرون آورده بمسجد در آورید تا
از او بیعت بگیریم و چون بساحت عزت و سعادت و حریم جلالت خانه اهل بیت رسالت رسیدند جرأت نکرده اند که بر حضرت الکاتب

درآیند و اذن دخول طلب کردند آنجناب ایشان را اجازت نفرمود پس آن ملعون بازگشتند و گفتند باز از حضرت بپرسید که بر وجهی داخل
شویم و ما را جرئت آن نیست که بی رخصت در خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل شویم پس عمر ملعون بانگ برایشان زد که شما را به اجازه چه کار
کاری نیست به هر نحوی که باشد آنحضرت را از خانه بیرون آورید و درین مرتبه عمر با ایشان آمد ولی شری آغاز کردند و عمر با دو زد در خانه پسر ابوطالب آمد و در
که در را بگشا آن پرچم شجاعت با مرچه امر مینمود متعرض آن نشدند تا آنکه حضرت فاطمه علیها السلام که دیده بعقب در آمد و از درد و الم
بر لب سید او دو چشم شریف بسیار خفیف گردیده بود بسبب مصیبت حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ای عمر چه از ما میخواهی تا ما را بمصیبت
خود مینگذاری عمر گفت در را بگشا والا آتش در خانه می اندازم و شما را میسوزانم حضرت فاطمه گفت ای عمر از خدا
نمیترسی و میخواهی که خانه من بی رخصت درآئی این خانه اهل بیت رسالت و بیت الحرام عزت و جلالت از این حرم
محترم شرم و این جور و ستم روا مدار پس آن ملعون بیحیا و آن دشمن خدا و رسول خدا از آن سخنان پروا نکرد و هیزم طلبید
و در خانه اهل بیت را سوخت و در را گشود و حضرت سیدة النساء فریاد بر آورد که یا ابتاه یا رسول الله و مانع شد آن ملعون را از داخل
شدن باز آن ملعون بیحیا ممتنع نشد و سر غلاف شمشیر را بر پهلوی فاطمه زد آن مظلوم باز فریاد بر آورد و باز آن ملعون تازیانه بلند کرد و بر
دست مبارکش زد فاطمه فریاد بر آورد که یا ابتاه حال اهل بیت خود را ببین پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله برخواست و عمر را
بلند کرد و بر زمین زد و بینی و گردنش را مجروح کرد و خواست که او را به قتل رساند پس بخاطر آورد وصیت رسول خدا صلی الله علیه وآله را که با آن
حضرت گفته بود که یا علی زود باشد که جفاکاران امت با تو عذر و مکر نمایند و بیعت مرا بشکنند و عهد من وفا نکنند و تو را بیکس و تنها در میان
جمعی از اشقیا بگذارند و تو از من بمنزله هرون از موسی و جماعت قوم موسی علیه السلام هرون را بگذاشتند و بعبادت گوساله سامری پرداختند
امت تو را نیز تنها بگذارند و بگوساله سامری این امت ابوبکر علیه اللعنه بیعت نمایند پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که چون امت تو با من
چنین کنند من با ایشان چه معامله نمایم حضرت فرمود که اگر یاوری یابی با ایشان جهاد کن والا صبر کن و دست از ایشان باز دار و معامله
ایشان را با پروردگار خود بگذار و چون یاور نیابی جهاد کن تا به نزد من بیایی و خون از شمشیر تو بریزد پس حضرت بمقتضای وصیت
حضرت رسالت صلی الله دست از آن ملعون برداشت فرمود که ای فرزند صهاک حبشیه سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که
گرامی داشته است محمد را به پیغمبری که اگر وصیت حضرت رسالت صلعم مرا مانع نمیبود هر آئینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمیتوا
نستی شد پس عمر کس بمسجد فرستاد و از ابوبکر و سایر منافقان یاری طلب کرد و فوج فوج از آن منافقان بیاری آن ملعون می آمدند
تا آنکه بخانه آنحضرت ریختند و خالد بن ولید علیه اللعنه شمشیر کشید و بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حمله کرد پس حضرت بر او حمله کرد و خواست که او را
بقتل آورد دیگر آنحضرت الحی رسالت صلعم قسم دادند تا دست از آن ملعون برداشت و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی
بیاری حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برخواستند و نزدیک شد که فتنه عظیم برپا شود حضرت امیرالمؤمنین ایشان را منع کرد و فرمود
که مرا با ایشان بگذارید چه خدا مرا مامور نکرده است که درین وقت با ایشان جهاد کنم پس آن کافران ریسمانی بگردن امیرالمؤمنان انداختند
و بسوی مسجد کشیدند چون بدر خانه رسیدند حضرت فاطمه مانع شد پس قنفذ و بروایت دیگر عمر تازیانه بر بازوی فاطمه زد که شکست و ورم کرد

باز آنحضرت

باز آنحضرت دست از امیرالمؤمنین برنمیداشت تا آنکه در را بر شکم آنحضرت فشردند و دندهای پهلوی آنحضرت را شکستند
و فرزندی که در شکم داشت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را محسن نام کرده بود شهید کردند و از آن صدمت
سقط شد حضرت فاطمه بهمان ضربت از دنیا رفت و بروایت دیگر مغیرة بن شعبه بامر عمر علیه اللعنه در بر شکم محترم آنحضرت زد
و فرزند او را در شکم او شهید کرد پس آنحضرت را بمسجد کشیدند و آن جفاکاران از پی او میرفتند و هیچیک یاری او نمیکردند
و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده فریاد میکردند و میگفتند چه زود خیانت کردید با حضرت رسول صلی الله علیه وآله و کینهای سینهای
خود را ظاهر کردید و انتقام آنحضرت را از اهل بیت او کشیدید پس بریده گفت ای عمر همه قریش اصل و نسب ترا میدانند و میشناسند
که از چندین زنا بهم رسیده و با اینحال بخانه اهل بیت رسالت داخل میشوی و دختر آنحضرت را مجروح میکنی و برادر و وصی آنحضرت را با این
رسوائی بمسجد میکشی پس چون نظر ابوبکر لعین بر آنحضرت افتاد گفت دست از آنحضرت بردارید حضرت فرمود که ای ابوبکر بکدام حق و بکدام
میراث و بکدام فضیلت تو در خلافت تصرف کرده دیروز بامر پیغمبر با من بیعت کردی در غدیر خم و بامر آنحضرت بر من سلام کردی
بامارت مومنان پس عمر علیه اللعنه شمشیر از غلاف کشید و بر بالای سر آنحضرت ایستاد و گفت این سخنان را بگذار و بیعت
کن حضرت فرمود که اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد عمر گفت که اگر بیعت نکنی ترا بقتل خواهم رسانید حضرت فرمود که تو نمیتوانی که
برادر رسول خدا را بقتل رسانی بخدا سوگند که اگر اطاعت امر خدا و وصیت رسول خدا نبود تو معلوم میشد که کی ضعیف تر است
پس بریده برخواست و گفت ای عمر و ای ابوبکر آیا شما نبودید که رسول خدا صلی الله علیه وآله امر کرد شما را و ما را که برویم
و سلام کنیم بر علی بامارت و پادشاهی مومنان پس شما از آنحضرت پرسیدید که این را از جانب خدا میگوئی حضرت
فرمود بلی امر خدا و رسول خداست پس رفتیم و بر او سلام کردیم و گفتیم السلام علیک یا امیرالمؤمنین عمر گفت
که ای بریده ترا با این کارها چه کار است بریده گفت بخدا سوگند که من نمی مانم در شهری که شما در آن امیر باشید و خلیفه
حضرت رسول معزول باشد پس عمر گفت که بریده را زدند و از مسجد بیرون کردند پس سلمان برخواست و گفت ای
ابوبکر از خدا بترس و از مجلسی که سزاوار آن نیستی دور شو و حق خلافت را با اهلش بگذار و جمیع امت را تا روز قیامت
بجهالت و ضلالت مگذار عمر با او بانگ زد که ای سلمان ترا این کارها چه کار است گفت بخدا سوگند که اگر میدانستم که
بشمشیر خود یاری این دین میتوانستم کرد هر آئینه شمشیر میکشیدم و مردانه در راه خدا جهاد میکردم تا شما با وصی
رسول خدا چنین نکنید پس روی بسوی مردم کرد که کردید و نکردید و ندانید که چه کردید بدین درآمدید و از دین بدر رفتید
پس بشارت میدهم شما را به بلا و از ناامیدی از نعمت و رخا و بدانید که بعد ازین ستمکاران بر شما مسلط خواهند شد
و بجور و ظلم در میان شما سلوک خواهند کرد و کتاب خدا و احکام او را ابدال خواهند کرد پس ابوذر و مقداد و عمار
نیز برخواستند و هر یک حجتها بر آن اشقیا تمام کردند پس رو کردند بجانب امیرالمؤمنین علیه السلام و گفتند چه میفرمائی
اگر رخصت میدهی شمشیر میکشیم و با ایشان جهاد میکنیم تا کشته شویم حضرت فرمود که خدا رحمت کند شما را دست

با این اشقیا روا ندید و وصیت رسالت صلی الله علیه وآله بیاد آرید و ابوبکر ملعون در بالای منبر نشسته بود و سخن میگفت عمر گفت
که چرا نشسته‌ای بالای منبر و علی در زیر منبر نشسته و با تو بیعت نمیکند با تو در مقام محاربه است رخصت بده تا گردنش را بزنم در آن
وقت حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار ایستاده بودند چون این سخن از آن ملعون
شنیدند گریستند و بخروش آمدند و رو بقبر جد بزرگوار خود کردند و فریاد برآوردند که آه یا رسول الله یارا یا ناصراه و یا
...پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ایشان را بسینه خود چسبانید و فرمود که گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قدرت
آن ندارند که پدر شما را بقتل رسانند و از آن ذلیل‌تر و کمتر اند که این اراده توانند کرد پس در آن حالت ام سلمه زوجه
حضرت رسالت و ام ایمن مربیه آنحضرت از حجره‌های خود بیرون دویدند و فریاد کردند که ای ابوبکر لعین وای اشقیاء امت
سید المرسلین چه زود کینه‌ها و حسدهای خود را بر آنحضرت ظاهر کردید پس عمر امر کرد که ایشان را از مسجد بدر کردند و گفت
ما را با ایشان و گفته ایشان چه کار است پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برخواست و رو بسوی مهاجر و انصار
کرده مناقب و فضایل خود را یکیک بر ایشان بشمرد و از ایشان شهادت بنصوص حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر امامت
او کرده بود در روز غدیر خم و غیر از مواطن متعدده بیاد ایشان آورد و حجت الهی را بر ایشان تمام کرد و بدبختان گفتند که یا علی اگر
پیشتر اینها را میگفتی با تو بیعت میکردیم پس چون عمر ترسید که مردم از خلافت ابوبکر برگردند باز گفت که یا علی بیعت کن و اگر نه
گردنت را میزنم حضرت فرمود که ای فرزند صهاک دروغ میگوئی و بخدا سوگند که قدرت نداری پس خالد ولید علیه اللعنه
... شمشیر از غلاف کشید و گفت بخدا سوگند که اگر بیعت نکنی گردنت را میزنم و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه گریبان او را گرفت و حرکت داد و بدور انداخت و شمشیر از دست افتاد و هرچند سعی کردند حضرت دست به بیعت او دراز
نکرد پس دست آنحضرت را گرفتند و ابوبکر لعین دست نحس خود را از گرد و بدست حضرت رسانید و در احادیث معتبره
وارد شده که چون آنحضرت را به مسجد درآوردند رو بسوی مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله کرد و فرمود که
یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای برادر من قوم من مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا
بکشند پس دستی از قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه وآله بیرون آمد که همه شناختند که دست آنحضرت است پس صدای ظاهر شد
که شناختند که صدای آنحضرت است که یا ابابکر اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی ای ابوبکر
آیا کافر شدی بآن خدای که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس ترا درست مردی گردانید و بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بمسجد درآوردند حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام
مجروح و نالان و خشمناک و غمگین با جمیع مخدرات حجرات بنی هاشم از خانه بیرون آمدند و بمسجد رسول صلی الله علیه وآله رسید و
چون بمسجد درآمد و نزدیک ضریح مقدس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله رسید خروش و با آواز بلند گریست و آهی چند
از دل پر درد برکشید و فریاد برآورد که ای گروه ستمکاران وای قوم غدار از پسر عمم دست بدارید بحق آن خدای که

بدرم محمد

پدرم محمد صلی الله علیه وآله را بحق فرستاده که اگر این ظلم را فرو نگذارید و دست از آنحضرت برندارید گیسوهای
خود را بر سر پریشان میکنم و پیراهن پدرم رسول خدا صلی الله علیه وآله بر سر اندازم و دست در دامن کبریای احدیت زنم و بدرگاه
رب الارباب فریاد برآورم و ناله‌های آتشبار از دل افگار برکشم که زمین و زمان را بسوزانم و یک متنفس از ایشان زنده
نگذارم والله که ناقه صالح نزد خدا از من گرامی‌تر نیست و بچه او نزد خداوند عالمیان از فرزندان من عزیزتر نیست سلمان علیه الرحمه
گوید که من نزدیک آنحضرت ایستاده بودم دیدم که دیوارهای مسجد رسول صلی الله علیه وآله بلرزه درآمد و بلند گردید بنحوی که
اگر کسی خواستی از زیر آن عبور میتوانست نمود من چون آن حال را مشاهده کردم بر خود لرزیدم و آثار غضب الهی را معاینه دیدم
بنزدیک آنحضرت آمدم و استغاثه نمودم که ای سیدة النساء وای بتول عذرا وای خاتون قیامت وای بانوی حجله کرامت وای
جگرگوشه رسول ثقلین وای مادر سبطین بر این قوم ببخشا و بر امت پدر خود رحم نما شما اهل بیت رحمت و شفاعت هستید چون پدرت
رحمت عالمیان بود شما سبب نزول عذاب الهی بر ایشان مشوید آنجناب التماس مرا بلطف قبول نمود و بمجرد ظاهره مرحمت
فرمود و دیوارهای مسجد برجای خود قرار گرفتند و گرد بنحوی بلند گردید که تمام مسجد را فرو گرفت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که بخدا سوگند که اگر حضرت فاطمه موی سر خود را میگشود هر آینه همه میمردند و در روایت دیگر چون فاطمه علیها السلام بمسجد
آمد پیراهن حضرت رسالت صلی الله علیه وآله را بر سر گذاشته بود و دست حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را
گرفته بود و فریاد زد که ای ابوبکر ترا با ما چه کار است میخواهی فرزندان مرا یتیم کنی بخدا سوگند که اگر نه نبودی موی سر خود را
میگشودم و بدرگاه خدا صدا بلند میکردم پس مردی از آن گروه با ابوبکر گفت که میخواهی همه را هلاک کنی ای ملعون
ترسید و دست از امیرالمؤمنین برداشت و حضرت بخانه برگشت و ایضا سلیم بن قیس از سلمان رضی الله عنه
روایت کرده است که چون زبیر را آوردند که با ابوبکر بیعت کند با عمر گفت که ای فرزند صهاک اگر این اراذل که بر گرد تو
برآمده اند ترا یاری نمیکردند نمیتوانستی که بر علی تقدم جوئی و شمشیر در دست بگیری عمر گفت تو نام صهاک میبری زبیر را اصلاح کرد پس چون
سلمان را ریسمان در گردنش کردند و برای بیعت بسوی ابوبکر کشیدند و در گردنش ... و چون بجبر با ابوبکر بیعت کرد گفت
هلاکت و ضلالت را برای خود اختیار کردید تا روز قیامت و بدعت امتهای گذشته را بعمل آوردید و بعد از پیغمبر خود از دین
گشتید و خلافت را از معدن بیرون کردید عمر گفت چون از تو و از اعلم تو بیعت گرفتیم هرچه میخواهی بگو و هرچه خواهد بگوید سلمان
گفت شنیدم از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که بر تو و ابوبکر مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب ایشان خواهد
بود پس عمر گفت که چون بیعت کردی و دیده تو روشن نشد بخلافت مولای تو هرچه خواهی بگو سلمان گفت که گواهی میدهم که در کتاب
های آسمان خوانده‌ام که دری از درهای جهنم مسمی است بنام تو و کنیت و صفت تو باز عمر گفت که چون خلافت زایل گردید از
جماعتی که تو ایشان را خدای خود گرفته بودی هرچه میخواهی بگو سلمان گفت شهادت میدهم که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله شنیدم
از تفسیر این آیه که فیومئذ لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد حضرت فرمود که این آیه در شان تست سلمان گفت که حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که ساکت شو واگر آنحضرت نبود که ساکت شوم بر اینکه آنچه در شان او وابوبکر ازلی
شده بود وآنچه حضرت رسول در حق ایشان گفته بود همه را میگفتم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به سلمان وابوذر
ومقداد وزبیر کرد که سوگند میدهم شما را که نشنیده اید از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که میفرمود که در جهنم تابوتی هست که
دوازده کس در آن تابوت هستند شش کس از گذشتگان وشش نفر ازین امت وآن تابوت در چاهیست در قعر جهنم
در سر آن چاه سنگی افتاده است که هرگاه حق تعالی خواهد که جهنم را مشتعل سازد امر میفرماید که آن سنگ را از سر چاه بر
دارند چون سنگ را بر میدارند جمیع جهنم مشتعل میشود از حرارت آن چاه پس من در حضور شما پرسیدم که آنها کیستند
فرمود که اما از پیشینیان پس شش نفرند قابیل وفرعون ونمرود وپی کننده ناقه صالح ودو کس از بنی اسرائیل
که بعد از موسی وعیسی دین ایشان را تغییر دادند واما ازین امت پس دجال است با پنج کس که
نامه نوشتند وبا یکدیگر پیمان بستند که نگذارند که خلافت بر وصی من قرار گیرد یعنی ابوبکر وعمر وابوعبیده جراح
وسالم مولای حذیفه وسعید بن العاص علیهم اللعنة پس عثمان گفت ای ابوالحسن آیا در حق من چیزی شنیده حضرت
فرمود که مگر شنیده ام که حضرت رسالت ترا لعنت کرد ونشنیدم که برای تو استغفار کرده باشد وچون ملاعین خلافت
را از حضرت امیرالمؤمنین غصب کردند بدین راضی نشده خواستند که فدک را از حضرت فاطمه بگیرند وفدک قلعه چند
بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آنها را بی جنگ گرفته بود حق تعالی آیه فرستاد که وآت ذا القربی حقه وجبرئیل
گفت که حق تعالی میفرماید که فدک را بفاطمه بده که از برای او وفرزندان او باشد تا روز قیامت وحضرت رسول صلی
الله علیه وآله بامر الهی بفاطمه تسلیم نمود ودر تصرف وکلای آنحضرت بود تا حضرت رسول از دنیا رفت پس عمر وابوبکر
با یکدیگر مصلحت کردند که حاصل فدک مبلغ عظیم میشود واگر این با اهل بیت باشد با علم وجلالت وبزرگوا
ری که ایشان دارند واستحقاق واقعی خلافت دارند همه سینه مردان بجانب ایشان میل خواهند کرد پس با یکدیگر
اتفاق کردند با جمعی دیگر از منافقان که حدیثی وضع کنند که حضرت رسول گفت که ما گروه پیغمبران چیزی بمیراث
نمیگذاریم وآنچه از ما میماند تصدق است برای همه مسلمانان با آنکه حق تعالی در قرآن میفرماید که وورث سلیمان داود
وحضرت زکریا فرمود که فهب لی من لدنک ولیا یرثنی پس آن ملاعین فرستادند ووکلاء فاطمه علیها السلام را
از فدک بیرون کردند چون خبر بآنحضرت رسید با گروهی از زنان بنی هاشم نزد ابوبکر آمد وفرمود که میخواهی از من بگیری
زمینی را که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بامر حق تعالی بمن داده است وآن حضرت برای فرزندان خود بغیر این چیزی
نگذاشته است مگر نشنیده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که حرمت هرکس را در باب فرزندان او رعایت باید
کرد پس ابوبکر لعین از ترس تشنیع مردم دواتی طلبید که نامه برای آنحضرت بنویسد وفدک را رد کند عمر گفت تا گواه
نیاورد نامه برای او منویس حضرت فرمود که آیا حکمی که با همه مسلمانان جاری میکنی که بینه را از مدعی باید طلبید در

حق من جاری میکنی وحال آنکه فدک را من تصرف دارم وتو میخواهی از من بگیری تو می باید گواه بیاوری عمر گفت تا گواه
نیاوری نمیدهیم پس حضرت فاطمه حضرت امیرالمؤمنین وحسن وحسین علیهم السلام وام ایمن را آورده که گواهی دادند عمر گفت
که شهادت علی اعتبار ندارد چون نفع از برای خود وفرزندان خود میکند وحسن وحسین کودکند وام ایمن زن عجمی است و
گواهی او اعتبار ندارد ودر روایت دیگر ابوبکر نامه را نوشت وبحضرت فاطمه داد عمر در راه نامه را از دست آن حضرت
گرفت وآب دهان بران انداخت ونامه را پاره کرد حضرت فاطمه فرمود چنانچه نامه را از دست من پاره کردی خدا شکم
ترا پاره کند ودر روایت دیگر حضرت فاطمه بیرون آورد نامه را که حضرت رسالت برای او نوشته بود ودر امر فدک حجت
کرده اند بر ایشان عمر علیه اللعنه آن نامه را گرفت وآب دهان پلیدش را بران انداخت وپاره کرد پس حضرت فاطمه صلوات
الله علیها با زنان بنی هاشم بمسجد در آمد وزنان بنی هاشم پرده در روی آنحضرت آویختند وبرای آنکه حجت حق تعالی
را بر آن منافقان تمام کند وکفر ایشان بر عالمیان ظاهر گرداند خطبه در نهایت فصاحت وبلاغت ادا نمود واوامر و
نواهی الهی از برای ایشان بیان کرد وایشان را از عقوبات حق تعالی ترسانید وحجتهای شافی در امر فدک بر ایشان
القا کرد وآنچه فرمود همه مهاجر وانصار او را تصدیق کردند واز ایشان گواهی طلبید که حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله در حق من گفت که فاطمه پاره تن منست هرکه او را آزار کند مرا آزار کرده وهرکه مرا آزار کند خدا را آزار کرده وهمه شهادت
دادند بحقیقت این مقال دادند پس حضرت فرمود که همه گواه باشید که ابوبکر وعمر مرا آزار کرده اند پس نفرین ایشان را بسیار
کرد واین آیه را خواند که ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذا
با مهینا وبخانه برگشت واز آن ضربتها وآزارهای ایشان بیمار ورنجور بود وحضرت امیرالمؤمنین هرگاه بمسجد می آمد دو
ملعون احوال فاطمه را ازو میپرسیدند تا آنکه مرض آنحضرت شدید شد وایشان سعی بسیار کردند که آنحضرت را از خود راضی
کنند بظاهر تا تشنیع مردم از ایشان کم شود وآنحضرت راضی نشد وفرمود که خداوندا تو گواه باش که ایشان مرا آزار کردند
ومن شکایت ایشان را بسوی رسول تو میکنم واز ایشان راضی نمیشوم تا پدر خود را ملاقات کنم وآنچه عمل کرده اند با او بگویم
پس سلیم بن قیس میگوید که از ابن عباس شنیدم که میگفت چون مرض حضرت فاطمه شدید شد حضرت امیرالمؤمنین را
طلبید وگفت وصیت میکنم ترا که بعد از من امامه دختر خواهر من زینب را بخواهی ونعشی چنانچه ملایکه برای من وصف
کردند بسازی ومگذاری که احدی از دشمنان خدا بر جنازه من حاضر شوند پس در همان روز فاطمه از دنیا رحلت کرد واز
صدای گریه مردان وزنان مدینه بلرزه در آمد ومردم را دهشتی رو داد مانند روز وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
پس ابوبکر وعمر بتعزیه حضرت امیرالمؤمنین آمدند وگفتند تا ما حاضر نشویم نماز بر دختر حضرت رسول خدا مکن چون شب در آمد
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عباس وفضل پسر او ومقداد وسلمان وابوذر وعمار را طلبید وبر حضرت فاطمه
نماز کردند واو را دفن کردند چون صبح شد مقداد بابوبکر وعمر گفت که ما دیشب فاطمه را دفن کردیم عمر بابوبکر گفت

که نگفتم که چنین خواهند کرد عباس گفت که فاطمه خود وصیت کرده بود که شما بر او نماز نکنید عمر گفت که شما کینه قدیم
خود را هرگز ترک نمیکنید والله که میروم و او را از قبر بدر می آورم و بر او نماز میکنم حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بخدا
سوگند ای فرزند صهاک که اگر این اراده بکنی شمشیر خود را از غلاف بکشم و در غلاف نکنم تا ترا و جماعتی بسیاری را به
قتل برسانم چون عمر این را شنید ساکت شد و دانست که حضرت امیرالمؤمنین قسم میخورد البته وفا بآن میکند پس حضرت
امیرالمؤمنین گفت که ای عمر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بسبب ظهور کفر و نفاق تو مرا طلبید و مخوف بود از آنکه ترا بقتل
رسانم پس حق تعالی این آیه را فرستاد که فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا و باین سبب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از کشتن
تو دست برداشت و عذاب ترا با آخرت گذاشت پس بعد ازین ایشان توطئه کردند که حضرت امیرالمؤمنین را بقتل رسانند و گفتند امر ما مستقیم
نمیشود تا او را نکشیم ابوبکر گفت که کی جرئت میکند عمر گفت که خالد ابن ولید پس فرستادند تا آن ملعون را طلبیدند و گفتند ترا میخواهیم از برای امر
عظیمی برداریم گفت مرا بر هر چه میدارید بدارید اگرچه بر کشتن علی باشد گفتند از برای همین طلبیدیم ترا خالد گفت در چه وقت او را بقتل آ
ورم ابوبکر گفت که در وقت نماز در پهلوی او بایست و چون من سلام نماز بگویم گردن او را بزن و چون اسماء بنت عمیس که پیشتر زن جعفر
طیار بود در آنوقت در خانه ابوبکر بود شنید این مطلع شد کنیز خود را گفت برو بخانه علی و فاطمه در میان خانه ایشان بگرد
و این آیه را بخوان که اِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِكَ لِیَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ اِنِّی لَكَ مِنَ النَّاصِحِینَ چون کنیزک آمد و این آیه در خانه ایشان
خواند حضرت امیرالمؤمنین فرمود بگو بخوان که خدا ترا رحمت کند ایشان قدرت آن ندارند اگر ایشان مرا بکشند کی قتال خوا
هد با ناکثان و قاسطان و مارقان پس حضرت وضو ساخت و مهیای نماز شد و بمسجد درآمد و مشغول نماز شد خالد ولید آمد در پهلوی
آنحضرت ایستاد پس ابوبکر در اثنای نماز پشیمان شد و ترسید که از حضرت امیرالمؤمنین فتنه بکشد اول او را بکشد پس تشهد را بسیار طول
داد تا آنکه نزدیک که آفتاب در آید و میترسید که سلام بگوید خالد بگفته او عمل نماید و فتنه برپا شود پس پیش از سلام نماز
گفت ای خالد مکن آنچه امر کردم ترا با آن و اگر بکنی ترا خواهم کشت و بعد از آن سلام نماز گفت پس حضرت امیرالمؤمنین
بخالد گفت ترا بچه چیز امر کرده بود گفت بکشتن تو حضرت فرمود که میکردی ای ملعون گفت بلی والله اگر مرا نهی نمیکرد
میکردم پس حضرت او را بلند کرد و بر زمین زد و بر سینه اش نشست و شمشیر خود دستش را کشید که گردنش را بزند پس عمر
فریاد زد که بحق پروردگار کعبه که میکشدش او را خلاص کنید و جمیع اهل مسجد جمع شدند و نتوانستند که از دست حضرت
گرفت و بروایت دیگر او را بدو انگشت گرفت و بر ستون مسجد فشرد و او بنوعی زد و جامه های خود در آن حبس کرد و دست و پا
میزد و هیچکس نتوانستند که او را خلاص کنند پس ابوبکر بعمر گفت که این از رایهای شوم تست و من نمیدانستم که چنین
خواهد شد پس ابوبکر عمر را گفت که برو و عباس عم او را حاضر کن شاید منع کند چون عباس بمسجد درآمد گفت او را بحق صاحب قبر
قسم دهید تا دست بردارد چون چنین کردند حضرت دست برداشت و گریبان عمر را چسبید و او را حرکت عنیفی داد و فرمود
فرمود که اگر وصیت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله نمیبود میدانستی که من ضعیف ترم یا تو دست برداشت و بخانه مراجعت فرمود

ابن بابویه

ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که آیا آتش از پی جنازه
میتوان برد مثل مجمره و قندیل و امثال آن با جنازه میتوان برد پس رنگ حضرت متغیر شد فرمود که یکی از اشقیا
بنزد حضرت فاطمه زهرا آمد و گفت که حضرت علی بن ابی طالب علیه دختر ابوجهل را خواستگاری نمود حضرت او را
سوگند داد و آن ملعون سه مرتبه سوگند یاد کرد که آنچه میگویم حقست و حضرت بسیار بغیرت آمد زیرا که حق تعالی در
جبلت زنان غیرتی قرار داده چنانچه بر مردان جهاد واجب گردانیده و از برای زنی که با وجود غیرت صبر کند ثواب
مقرر فرموده مثل ثواب کسی که مرابطه کند در سرحد مسلمانان از برای خدا پس غم فاطمه صلوات الله علیها شدید شد
و در تفکر ماند تا شب شد چون شب درآمد حضرت امام حسن را بر دوش راست و امام حسین را بر دوش چپ گرفت و دست جناب ام کلثوم
را بدست راست خود گرفت و بحجره پدر خود رفت چون حضرت امیر بحجره درآمد و فاطمه را در آنجا ندید غم آنحضرت شدید شد و بسیار عظیم شد
بر او و سبب آنحالت ندانست و شرم کرد که آنحضرت را از خانه پدر خود طلب نماید پس بیرون دوید بسوی مسجد و نماز بسیار کرد پس بعضی
از ریگ مسجد را جمع کرد و بر آن تکیه فرمود و چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله حزن فاطمه را مشاهده نمود غسل کرد و جامه پوشید و
بمسجد درآمد و پیوسته در مسجد نماز میکرد و مشغول رکوع و سجود بود و هر دو رکعت نماز که میکرد از حق تعالی سؤال مینمود که حزن فاطمه را از دلش
بگرداند زیرا که وقتی که از خانه بیرون می آمد فاطمه را دید که از پهلوی به پهلوی میگردید و نالهای بلندی میکشید چون حضرت دید که او را خواب
نمیبرد و قرار نمیگیرد فرمود که برخیز ای دختر چون برخاست حضرت رسول خدا صلی الله امام حسن را برداشت و حضرت فاطمه امام حسین را برداشت
و دست ام کلثوم را گرفت و از خانه بسوی مسجد آمدند تا آنکه بنزدیک حضرت امیرالمؤمنین صلی الله علیه رسیدند او در خواب بود پس حضرت
رسول پای خود را بر پای حضرت امیرالمؤمنین گذاشت و فشرد و فرمود که برخیز ای ابوتراب بسا ساکنی را که از جا بدر آورده برو و
ابوبکر و عمر و طلحه را طلب پس حضرت امیر رفت و ابوبکر و عمر را از خانه بیرون آورد چون هر دو نزد حضرت حاضر گردیدند حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی مگر نمیدانی که فاطمه پاره تن منست و من از اویم پس هر که او را آزار کند مرا آزار کرده است
و هر که او را آزار کند بعد از وفات من چنانست که مرا آزار کرده است در حیات من و هر که او را آزار کند در حیات من چنانست که
آزار کرده باشد بعد از مرگ من حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بلی چنین است یا رسول الله پس حضرت رسول فرمود که پس ترا چه
باعث شد که چنین کاری کردی حضرت امیرالمؤمنین فرمود که آن خداوندی که ترا براستی فرستاده است سوگند یاد میکنم که هیچیک
از آنها که بفاطمه رسیده است واقع نیست و بخاطر من خطور نکرده است حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که تو راست گفتی و او نیز
راست میگوید پس حضرت فاطمه شاد شد و تبسم فرمود تا آنکه دندان مبارکش ظاهر شد پس یکی از آن دو ملعون بدیگری گفت که
عجب است ما را در آنوقت طلبیدن و او را در آنوقت طلب نمودن مطلبی هست پس حضرت رسول صلی الله علیه دست امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه را گرفت و انگشتان خود را در انگشتان آنحضرت داخل گردانید و حضرت رسول صلی
الله علیه وآله حضرت امام حسن را برداشت و حضرت امیر امام حسین را برداشت و حضرت فاطمه ام کلثوم

رسول صلی الله علیه و آله مرا وصیت کرده بود که دیگری را در وقت غسل او حاضر نگردانم و نظر نکنند به بدن او
پس من غسل میدادم آنحضرت را و ملائکه میگردانیدند او را و فضل پسر عباس آب بدست من میداد و چشمهایش بسته
بسته بود و چون خواستم که پیراهن آنحضرت را بیرون کنم کسی از کنار خانه مرا صدا زد که آواز او را شنیدم و صورت او را
ندیدم و گفت مکن پیراهن رسول خدا صلی الله را دیگر صدای او را شنیدم و او را نمی دیدم پس پیراهن او را کندم و دست در
زیر پیراهن کردم و آنحضرت را غسل دادم پس کفن را نزدیک من آوردند و آنحضرت را کفن کردم و بعد از کفن کردن پیراهن آنحضرت
را کندم و اما پسر من حسن پس شما و همه اهل مدینه میدانید که او در اثنای نماز می آمد و از صفها میگذشت تا نزد حضرت رسول صلی الله علیه
و آله میرسید و آنحضرت در سجده بود و بر پشت آنحضرت سوار میشد و چون از سجده برمیخواست یک دستش بر پشت بود و یک دستش بر پای او و او را
چنین نگاه میداشت تا از نماز فارغ میشد گفتند بلی میدانیم این را باز فرمود که شما و اهل مدینه میدانید که گاهی که حسن بمسجد می آمد و آنحضرت
در اثنای خطبه بود او را بر گردن خود سوار میکرد و پاهایش را بسینه خود میگرفت تا خطبه را اتمام میکرد و مردم تا بر خلخالهای حسن از اینجاهای
مسجد میدیدند و چون این ملاطفتها را از جد بزرگوار خود دیده بود و بر منبر او بیگانه را دیده بود بر او دشوار مینمود و آن
سخن را گفت و فرمود که بخدا سوگند که من او را امر نکرده بودم و سخن او بفرموده من نبود و اما فاطمه پس میدانید که من
رخصت از برای شما طلبیدم و نزد او آمده اید و سخنان او را شنیدید و خشم او را با خود دانستید و بخدا سوگند
که مرا وصیت کرد که شما را از جنازه او حاضر نگردانم و در نماز او شما را مطلع نکنم و هرگز نخواهد بود که خلاف وصیت او کنم
در حق عمر علیه اللعنه گفت که این سخنان لغو را بگذار اکنون میروم بسوی قبرستان و او را از قبر بیرون می آورم و بر او نماز
میکنم حضرت فرمود که بخدا سوگند که اگر چنین امری اراده کنی هر آینه پیش از آنکه عمل آوری سرت را از تن جدا میکنم
پس سخن میان امیر المؤمنین علیه السلام و آن ملعون بلند شد و نزدیک شد که بر یکدیگر حمله کنند و مهاجران و انصار
جمع شدند و گفتند بخدا سوگند که ما راضی نمیشویم که در حق پسر عم رسول خدا این سخنان ناسزا گفته شود و چون عمر دید
که فتنه بر پا میشود دست برداشت و رفت و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه صلوات الله علیها مظلوم شد بنزد قبر پدر بزرگوار خود
آمد و زبان بشکایت گشود و شعری چند ادا نمود که مضمونش اینست که بعد از تو فتنها بر پا شد و صداها بلند شد و اگر
تو حاضر میبودی اینها نمیشد چون از میان ما رفتی دیدیم مردم مانند زمینی که باران نه بیند و قوم تو مختلف شدند پس
مطلع شو بر احوال ایشان و غافل مباش از ایشان و اشعار بسیار دیگر بر سبیل شکایت فرمود و بر خانه مراجعت
فرمود و عیاشی روایت کرده است که ام سلمه رضی الله در مرض حضرت فاطمه صلوات الله علیها بعیادت آنحضرت آمد و پرسید که چگونه
صبح کرده ای از شب ای دختر رسول خدا فرمود که صبح کرده ام در میان جراحت دل و اندوه و غم بسیار از وفات نبی مختار
و مظلومیت حیدر کرار در بریده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از کسی که امامتش بغصب بود بر خلاف حکم تنزیل و خلاف سنت

بعضی ... بسبب کینهائی بود که در جنگ بدر و احد در سینه داشتند و در زمان حضرت رسالت از روی نفاق
پنهان میداشتند و منتظر فرصت بودند چون فرصت یافتند بارانهای محنت و الم بر ما باریدند و از کمال کفر و نفاق تیرهای
ظلم و شقاق بسوی ما انداختند **مؤلف گوید** که در مدت بقای آنحضرت بعد از پدر بزرگوار خود خلاف بسیاری
میان علمای خاصه و عامه است و از شش ماه بیشتر و از چهل و کمتر گفته اند و دانستی که احادیث معتبره دلالت کرد در آنکه
بقای آنحضرت بعد از حضرت رسالت هفتاد و پنج روز بوده و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که مدت بقای آنحضرت بعد از پدر بزرگوار خود سه ماه بوده و در روز وفات آنحضرت نیز خلاف بسیار است اکثر علمای امامیه گفته اند
که در روز سیم ماه جمادی الثانیه واقع شده و این قول با احادیث هفتاد و پنج روز مخالفت دارد و موافق آن احادیث باید که در اول ماه جمادی
الاول واقع شده باشد و شیخ طوسی در مصباح از ابن عیاش روایت کرده است که در بیست و یکم ماه رجب واقع شده باشد و قول ابن عیاش و در
کشف الغمه در شب ماه مبارک رمضان نیز نقل کرده است و ابن شهر آشوب سیزدهم ماه ربیع الآخر نقل کرده است و در کشف
الغمه از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها در مرض موت بمن گفت
که من قبیح میدانم آنچه با مردگان زنان میکنند که ایشان را بر روی تخته میگذارند و جامه بر روی ایشان می افکنند و حجم
بدن ایشان بر مردان ظاهر میشود اسماء گفت که ای دختر رسول خدا من بتو نمایم چیزی را که در حبشه دیده ام پس جریدها از درخت خرما
طلبید و نعشی ساخت و جامه بر روی آن افکند حضرت فاطمه چون آن را دید فرمود که چه بسیار نیکوست این چون میت را در میان
این میگذارند مرد و زن از یکدیگر ممتاز نمیشود و فاطمه گفت که چون بمیرم مرا غسل بده و کسی را نزد من میاور و چون فاطمه صلوات الله
علیها از دنیا رفت عایشه آمد و خواست که داخل شود اسما نگذاشت و عایشه رفت و با ابوبکر شکایت کرد و گفت این زن
خثعمیه میان ما و دختر رسول خدا حایل میشود و از برای او نعشی ساخته اند چون ابوبکر با اسما اعتراض کرد اسما گفت خود مرا چنین فرموده
است که کسی را نگذارم نزد او در آید و این نعش را در حال حیات با او نمودم و مرا امر کرد که چنین از برای او بسازم ابوبکر گفت
که آنچه گفته است بعمل بیاور و برگشت پس حضرت امیر المؤمنین و اسما او را غسل دادند و در کتاب روضة الواعظین و غیر آن روایت
کرده اند که حضرت فاطمه صلوات الله علیها را مرض شدیدی عارض شد و تا چهل روز ممتد شد و چون خبر وفات آنحضرت باو رسید
ام ایمن و اسماء بنت عمیس را طلبید و حضرت امیر المؤمنین را حاضر ساخت و گفت ای پسر عم از آسمان خبر فوت من بمن رسید
و من در جناح سفر آخرتم و ترا وصیت میکنم بچیزی چند که در خاطر دارم حضرت فرمود که آنچه خواهی وصیت کن ای دختر رسول خدا پس
بر بالین آنحضرت نشست و هر که در آن خانه بود بیرون کردند پس فرمود که ای پسر عم هرگز مرا دروغگو و خاین نیافتی و از روزی
که با من معاشرت نموده مخالفت تو نکرده ام حضرت امیر فرمود که معاذ الله تو داناتری بخدا و نیکوکارتری و کریمتری و از خدا ترسانتری
از آنکه ترا سرزنش کنم به مخالفت خود و بر من بسیار گرانست مفارقت تو و لیکن امریست که چاره از آن نیست بخدا سوگند تازه
کردی بر من مصیبت رسول صلی الله علیه و آله را عظیم شد وفات تو و نیافتن تو بر من پس میگویم که انا لله و انا الیه راجعون

برای مصیبتی که چه بسیار درد آورنده است مرا و چه بسیار سوزنده و بحزن آورنده است مرا که اسوکند که این مصیبتی است
که تسلی دهنده ندارد و رزیه ایست که هیچ چیز عوض آن نمیتواند شد پس ساعتی هر دو گریستند پس حضرت امیر
حضرت فاطمه را ساعتی بدامن گرفت و بسینه خود چسبانید و فرمود که هرچه خواهی وصیت کن که آنچه بفرمائی
بعمل می آورم و امر ترا بر امر خود اختیار میکنم پس فاطمه فرمود که خدا ترا جزا دهد بهترین جزاها ای پسر عم رسول
خدا وصیت میکنم اول ترا که بعد از من امامه را بعقد خود در آوری زیرا که مردان را چاره از زنان نیست و او
برای فرزندان من مثل منست پس برای من نعشی قرار ده زیرا که ملائکه را دیدم که صورت نعشی برای من ساختند
و اول نعشی که در زمین ساختند آن بود پس فرمود که باز وصیت میکنم ترا که مگذاری که بر جنازه من حاضر شوند
یکی از آنها که بر من ستم کردند و حق مرا غصب کردند زیرا که ایشان دشمن رسول صلی الله علیه و آله اند و مگذاری که
احدی از ایشان بر من نماز کند و نه از اتباع ایشان و مرا در شب دفن کن در وقتی که دیدهها در خواب باشد و در کشف الغمه
و غیر آن روایت کرده اند که چون وفات حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک شد اسماء بنت عمیس را گفت که آب
بیاور که من وضو بسازم پس وضو ساخت و غسل کرد نیکوترین غسلها و بوی خوش طلبید و خود را خوشبو گردانید و
جامههای نو طلبید و پوشید و فرمود که ای اسماء جبرئیل در وقت وفات پدرم چهل درهم کافور آورد از بهشت
و حضرت آن را سه قسمت کرد یک حصه را برای خود گذاشت و یکی از برای من و یکی از برای علی آن کافور را بیاور که مرا
بآن حنوط کنند چون کافور را آورد فرمود که نزدیک سر من بگذار پس پای خود را بقبله کرد و خوابید و جامه بر روی
خود کشید و فرمود که ای اسماء ساعتی صبر کن و بعد از آن مرا بخوان اگر جواب نگویم علی را طلب کن و بدان که من
به پدر خود ملحق گردیده ام اسماء ساعتی انتظار کشید و بعد از آن حضرت را ندا کرد صدائی نشنید پس گفت ای دختر محمد مصطفی و ای
بهترین فرزندان آدم ای دختر بهترین کسی که بر روی زمین راه رفته است ای دختر آن کسی که در شب معراج بمرتبه قاب قوسین او ادنی
رسیده است چون جواب نشنید جامه را از روی مبارکش برداشت دید که مرغ روحش بریاض جنت پرواز کرده است پس بر روی آنحضرت
افتاد و بوسید آنحضرت را و میگفت چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسی سلام اسماء بنت عمیس را با آنحضرت برسان
در این حال حضرت امام حسن ع خود را بر روی آنحضرت انداخت و روی انورش را میبوسید و میگفت ای مادر بزرگوار
با من سخنی بگو پیش از آنکه روحم از جسدم مفارقت کند و حضرت امام حسین بر پای مبارکش افتاد و میبوسید و میگفت
ای مادر بزرگوار منم فرزند تو حسین با من سخنی بگو پیش از آنکه دلم شکافته شود و از دنیا مفارقت کنم پس اسماء گفت
که ای دو جگر گوشه رسول خدا بروید و پدر بزرگوار خود را خبر کنید و وفات مادر خود را بر او برسانید پس ایشان بیرون
رفتند و چون نزدیک مسجد رسیدند صدا بگریه بلند کردند پس صحابه باستقبال ایشان دویدند و گفتند سبب
گریه شما چیست ای فرزندان رسول خدا حق تعالی هرگز دیده شما را گریان نگرداند مگر جای جد خود را خالی دیده اید

وگریان

وگریان شدید از شوق ملاقات او گفتند مادر ما از دنیا مفارقت کرده است چون حضرت امیرالمؤمنین این خبر وحشت اثر را
شنید بر روی در افتاد و میفرمود که بعد از تو بکی خود را تسلی دهم ای دختر محمد خود را از مصیبت حضرت رسول بتو تسلی میدادم اکنون
در مصیبت تو خود را بکی تسلی دهم پس شعری چند در مصیبت آنحضرت ادا فرمود که زمین و آسمان را بگریه آورد و چون این خبر در مدینه
منتشر گردید مردان و زنان گریان شدند و شیون از خانههای مدینه بلند شد و زنان و مردان بسوی خانه آنحضرت دویدند
و زنان بنی هاشم در خانه آنحضرت جمع شدند و نزدیک شد که از صدای شیون ایشان مدینه بلرزه در آید و ایشان میگفتند
ای سیده و خاتون زنان و ای دختر پیغمبر آخر الزمان و مردم فوج فوج بتعزیه بسوی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
می آمدند و آنحضرت نشسته بود و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در پیش آنحضرت نشسته بودند و میگریستند
و مردم از گریه ایشان میگریستند و ام کلثوم بنزد قبر حضرت رسول صلی الله رفت و گفت یا ابتاه یا رسول الله امروز مصیبت
تو بر ما تازه شد و امروز تو از دنیا رفتی و دختر خود را بسوی خود بردی و مردم جمع شده بودند و گریه و نوحه میکردند و انتظار
بیرون آوردن جنازه میکشیدند پس ابوذر رضی الله عنه بیرون آمد و گفت که بیرون آوردن آنحضرت را امشب تأ
خیر انداختند پس مردم متفرق شدند و چون پاسی از شب گذشت و دیدهها بخواب رفت جنازه را بیرون آوردند
حضرت امیرالمؤمنین و حسن و حسین صلوات الله علیهم و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و بریده و گروهی از بنی
هاشم و خواص آنحضرت بر آنحضرت نماز کردند و در همان شب دفن کردند و حضرت بر دور قبر آنحضرت هفت قبر دیگر ساخت
که ندانند که قبر آنحضرت کدام است و بروایت دیگر چهل قبر را آب پاشید که قبر آنحضرت در میان آنها مشتبه باشد و بروایت
دیگر قبر آنحضرت را با زمین هموار کرد که علامت قبر معلوم نباشد و اینها برای این بود که آن ملاعین موضع قبر آنحضرت را ندا
نند و بر قبر او نماز نکنند و خیال نبش قبر آنحضرت نکنند و باین سبب در موضع قبر آنحضرت اختلاف واقع است
و بعضی گفته اند که در بقیع است نزدیک قبور ائمه بقیع علیهم السلام و بعضی گفته اند در میان قبر حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و منبر آنحضرت مدفونست زیرا که حضرت فرمود که میان قبر من و منبر من باغیست از باغستانهای بهشت و منبر
من دریست از درهای بهشت و اصح آنست که آنحضرت در خانه خود مدفون گردید چنانچه روایات صحیحه بران دلالت میکند
و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند که چون آنحضرت را خواستند که در قبر گذارند دو دست از میان قبر پیدا شد
شبیه بدستهای رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت را گرفت و بقبر برد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه
السلام روایت کرده است که چون مرض حضرت فاطمه صلوات الله علیها شدید شد عباس عم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
آمد بنزد آنحضرت برای عیادت گفتند که کوفت سنگین شده است و او را نمیتوان دید پس بخانه برگشت و یکی فرستاد
بخدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و گفت بگو بآنحضرت که عمت ترا سلام میرساند و میگوید غم بیماری حبیبه
رسول خدا و نور دیده من مرا در هم شکسته است و چنین گمان دارم که او پیش از ما بحضرت رسالت ملحق خواهد شد و

و آنحضرت از برای او بهترین منازل در بهشت اختیار خواهد کرد و او را مقرب پروردگار خود خواهد گردانید و عطاهای بزرگ
باو خواهد بخشید چون این امرها که بر او واقع شود پس صبر کن فدای تو شوم مهاجران و انصار دیر ما تا آنکه همه ثواب بیابند در
حاضر شدن جنازهٔ او و نماز کردن بر او و این باعث زیادتی زینت دینست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
جواب فرمود که ای عم مرا سلام برسان و بگو هرگز شفقت تو و تحیت تو از ما باز نماند و خیرخواهی ترا شنیده ام و فضیلت رای
ترا امید ام و بدرستی که فاطمه دختر رسول خدا پیوسته مظلوم بود و حقش را منع کردند و میراثش را باو ندادند و سفارش حضرت
رسول را در باب او مرعی نداشتند و حق حرمت او را ادا نکردند و حق خدا در باب او رعایت نکردند و خدا کافیست برای حکم کردن
و برای انتقام او از ستمکاران کشیدن و من از تو سؤال میکنم ای عم بزرگوار بر من ببخشی عمل نکردن نصیحت ترا زیرا که او
مرا وصیت کرده است که او را پنهان بردارم و مردم را در جنازهٔ او حاضر نکردانم چون این پیغام را بعباس رسانیدند گفت
خدا بیامرزد پسر برادر مرا و حال آنکه او آمرزیده است و در رای که او دیده باشد طعن نمیتوان زد و بدرستی که از فرزند
عبد المطلب فرزندی مبارکتر از او متولد نشده است مگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بدرستی که علی پیوسته سابق
ترین مردم بود بسوی هر مکرمتی و عالم ترین مردم بود بهر فضیلتی و شجاع ترین مردم بود در شدتها و مجاهده دشمنان دین
از همه کس شدیدتر بود و اول کسی بود که بخدا و رسول ایمان آورده و شیخ طوسی و کلینی رحمة الله علیهم بسندهای معتبر
از حضرت امام زین العابدین و امام حسین صلوات الله علیهما روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها
بیمار شد وصیت کرد بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که کتمان کند بیماری او را و مردم را بر احوال او مطلع نکند
و اعلام نکند احدی را بمرض او پس حضرت بوصیت او عمل نمود و خود متوجه بیمار داری او بود و اسماء بنت
عمیس آنحضرت را باین امور معاونت میکرد و در مرض احوال او را پنهان میداشتند از مردم چون نزدیک وفات
آنحضرت شد وصیت فرمود که حضرت امیر المؤمنین خود متوجه غسل و تکفین او شود و در شب او را دفن کند و قبرش را
هموار کند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خود متوجه امور او گردید و او را در شب مدفون گردانید و اثر قبر را محو
کرد و چون خاک قبر آنحضرت را از دست خود افشاند حزن و اندوه آنحضرت هیجان کرد و آب دیده های مبارکش
بر روی منورش جاری شد و رو بقبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گردانید و فرمود که السلام علیک یا رسول
الله سلام بر تو باد از جانب دختر تو و حبیب تو و نور دیده تو و زیارت کننده تو که بزیارت تو امشب در میان خاک
در عرصه تو خوابیده و حق تعالی از برای او در میان همه اهل بیت اختیار کرد که زود بتو ملحق گردد کم شد یا رسول الله
از برگزیده تو صبر من و ضعیف شد از مفارقت بهترین زنان قوت من و لیکن یا صبر کردن در مصیبت تو و تاب آوردن
اندوه تو از مفارقت تو گنجایش دارد که درین مصیبت صبر کنم و بتحقیق که ترا بدست خود در قبر گذاشتم بعد از آنکه جان
مقدس تو در میان سینه و گلوی من جاری شد و بدست خود دیده ترا پوشانیدم و امور ترا خود متکفل شدم بلی در کتاب

خدا است

خدا است آنکه باید قبول کرد نعمتها و بلاها را پس گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ امانت خود را باز گردانیدی و گروگان
خود را گرفتی و زهرا را از من ربودی پس چه بسیار قبیح است آسمان سبز و زمین گرد آلود در نظر من
یا رسول الله اندوه من همیشه خواهد بود و شبهای من پیوسته به بیداری بسر خواهد رفت و این اندوه از دل من بیرون
نخواهد رفت تا آنکه حق تعالی از برای من اختیار کند آن خانه را که تو اکنون در آنجا مقیمی در دلم جراحتی است چرک آورنده
و در سینه ام اندوهیست از جا بدر آورنده چه بسیار زود جدائی افتاد میان ما بسوی خدا شکایت میکنم حال خود را
و بزودی خبر خواهد داد ترا دختر تو بمعاونت و یاری که کردند امت تو یکدیگر را بر غصب حق من و ظلم کردن در حق او
پس از او بپرس احوال را چه بسیار غمها در سینهٔ او بر هم نشسته بود که بکسی اظهار نمیتوانست کرد و بزودی بتو خواهد گفت و خدا
از برای او حکم خواهد کرد و او بهترین حکم کنندگان است سلام بر تو باد یا رسول الله سلام وداع کننده که از تو ملالت
ملالی بهمرسانیده باشد و از روی دشمنی مفارقت ننماید اگر از نزد قبر تو بروم از ملالت نیست و اگر از نزد قبر تو اقامت
نمایم از بدگمانی نیست از ثوابهائی که خدا وعده داده است صبر کنندگان را صبر مبارکتر و نیکوتر است و اگر نه غالب بود
آن جماعتی میبود که بر ما مستولی گردیده اند هر آینه اقامت نزد قبر ترا بر خود لازم میدانستم و نزد ضریح تو معتکف میگردیدم و هر آینه
فریاد و ناله بر می آوردم مانند زن فرزند مرده درین مصیبت بزرگ پس خدا می بیند و می داند که دختر ترا دفن کردم از ترس
دشمنان او و حقش را غصب کردند و بقهر میراثش را منع کردند علانیه و حال آنکه از زمان تو مدتی نگذشته بود و نام تو کهنه نشده بود
پس بسوی خدا شکایت میکنم یا رسول الله و در اطاعت تو تسلی نیکوست پس صلوات خدا بر او و بر تو باد و رحمت خدا و برکات او و کلینی
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سقطهای که از رحم زنان شما افتاده اند اگر ایشان را نام نکرده باشید
در روز قیامت که شما را ملاقات میکنند میگویند که چرا ما را نام نگذاشته اید و حال آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه محسن را
پیش از ولادت نام گذاشت و ابن بابویه و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که مفضل از حضرت صادق علیه السلام پرسید
که فاطمه را کی غسل داد حضرت فرمود که امیر المؤمنین غسل داد حضرت بر او گفت که گویا این سخن بر تو گران آمد راوی گفت بلی جانم
فدای تو گردد حضرت فرمود که دلتنگ مباش زیرا که فاطمه صدیقه و معصومه بود و معصوم را بغیر از معصوم غسل نمیدهد چنانچه مریم را
عیسی علیه السلام غسل داد و ایضا در قرب الاسناد بسند معتبر روایت کرده اند که حضرت فاطمه را حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آلهما غسل داد و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که بچه سبب
حضرت امیر المؤمنین ص فاطمه را در شب دفن کرد فرمود که برای آنکه حضرت فاطمه وصیت کرده بود که مرد اعرابی که هرگز
ایمان بخدا و رسول نیاورده بودند یعنی ابو بکر و عمر بر او نماز نکنند و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله پرسیدند از علت دفن کردن فاطمه علیها در شب حضرت فرمود که زیرا که خشمناک بود بر جماعتی
و نمیخواست که آنها بر جنازهٔ او حاضر شوند و حرام است بر کسی که ولادت و محبت آنجماعت را داشته باشد که نماز کند بر احدی از فرزندان

فاطمه و انصار روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از دفن حضرت فاطمه صلوات الله فارغ
شد شعری چند از روی درد انشا فرمود که مضمون آن اینست هر اجتماعی از دوست آخر به جدائی منتهی میشود و هر مصیبتی
که غیر از مرگست نزد من کم است و رفتن فاطمه بعد از حضرت رسالت از پیش من دلیل است بر آنکه هیچ دوستی برای کسی
باقی نمیماند روزی چند باشد که نام من نیز از میان مردم برطرف شود و دوستی مرا فراموش کنند و بعد از من از برای یاد
من یاد دیگر بهم میرسد و ایضاً از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که هفت کس بر حضرت فاطمه
نماز کردند ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبد الله بن مسعود و من امام ایشان بودم و شیخ طوسی بسند معتبر روایت
کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که اول کسی که از برای او نعش قرار دادند کی بود فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله
و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که اول نعشی که در اسلام ساختند نعش فاطمه بود و سببش آن بود که چون حضرت بیمار
بود بآن بیماری که از دنیا رحلت کرد با اسماء بنت عمیس گفت که ای اسماء من ضعیف و نحیف شده ام و گوشت بدنم رفته است آیا چیزی
برای من درست میکنی که بدن مرا از مردان بپوشاند اسما گفت که من چون در بلاد حبشه بودم دیدم که ایشان کاری میکردند اگر خواهی برای
تو بکنم فرمود که بلی پس اسماء تختی آورد و سرنگون کذاشت و جریدهای خرما طلبید و بر پایهای آن بست پس جامه بر روی آن افکند
و گفت این روش دیدم که میکردند حضرت فرمود که چنین چیزی از برای من بساز و بدن مرا از مردان بپوشان تا خدا بدن ترا از آتش
جهنم بپوشاند و در بعضی کتب معتبره از ابن عباس روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه صلوات الله از دنیا رحلت کرد اسماء بنت عمیس
گریبان خود را درید و بجانب مسجد دوید حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام در راه او را دیدند و احوال مادر خود را از و پرسیدند
او ساکت شد و جواب نگفت چون بخانه در آمدند مادر خود را دیدند که در میان خانه خوابیده است پس نزدیک او آمدند حضرت امام
حسین علیه السلام او را حرکت داد چون دید که از دنیا رحلت کرده است با امام حسن گفت که ای برادر خدا ترا مزد دهد در مصیبت مادرت
و از خانه بیرون دویدند و فریاد بر آوردند که یا محمداه یا احمداه امروز که مادر ما از دنیا رفت مرگ تو از برای ما تازه شد پس حضرت امیر
المؤمنین را خبر کردند و آنحضرت در مسجد بود چون این خبر جانسوز را شنید مدهوش گردید و آب بر روی مبارکش پاشیدند تا بهوش آمد
پس حسن و حسین صلوات الله علیهما او را بر دوش گرفته بنزد فاطمه آمد و اسماء بر بالین آنحضرت نشسته بود و میگریست و میگفت ای
یتیمان محمد ما مصیبت جد شما را بفاطمه خود را تسلی میدادیم پس بعد از فاطمه خود را بکی تسلی دهیم پس حضرت امیر روی مبارک فاطمه را گشود
و نزدیک سر آنحضرت رقعه دید که در ان نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم اینست آنچه وصیت میکند و گواهی میدهد بوحدانیت خدا و گواهی
میدهد که محمد رسول خداست و بهشت و دوزخ حق است و قیامت آینده است و شکی در آن نیست و آنکه خدا زنده میکرداند مرده ها را که در قبرهایند یا علی منم فاطمه دختر محمد خدا مرا بتو تزویج کرد که زوجه تو باشم
در دنیا و آخرت و تو سزاوارتری بمن از دیگران مرا غسل ده و حنوط کن و کفن و نماز کن بر من و مرا دفن کن در شب
و کسی را اعلام مکن و ترا بخدای میسپارم و سلام میکنم بر فرزندان خود تا روز قیامت چون شب در آمد حضرت
امیر المؤمنین او را غسل داد و در جنازه گذاشت و امام حسن را فرمود که ابوذر را طلب کن چون ابوذر حاضر شد

جنازه را

جنازه را بر داشتند و بسوی بقیع بردند و بر آنحضرت نماز کردند و چون حضرت امیر المؤمنین از نماز فارغ شد و رکعت
نماز بجا آورد و دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا این دختر پیغمبر تست فاطمه پس بیرون برآور
از ظلمتها بسوی نور و از روشنی شدتها بسوی شادی و سرور پس زمین روشن شد بقدر یک میل و چون خواستند که آنحضرت را
دفن کنند ندا رسید از بقعه از بقعهای بقیع که بسوی من بیائید که تربت او را از من برداشتند چون نظر کردند حضرت قبر
کنده دیدند پس جنازه آنحضرت را نزد آن قبر بردند و چون آنحضرت را در قبر گذاشتند حضرت امیر المؤمنین از کنار قبر
ندا کرد ای زمین من امانت خود را که فاطمه دختر رسول خداست بتو سپردم پس از زمین صدا آمد که یا علی من مهربانترم باو
از تو برگرد و آزرده مباش چون حضرت خواست برگردد قبر پر شد و با زمین هموار شد و ناپیدا شد و دیگر ندانستند که در کجا
است تا روز قیامت و بدانکه در عمر شریفش و وقت وفات خلاف بسیار است و اکثر روایات معتبره دلالت میکند
بر آنکه عمر شریف آنحضرت در آن وقت هیجده ساله بود و در بعضی روایت بیست و نه سال و بعضی سی سال و بعضی سی و یک
سال و بعضی بیست و هشت سال و بعضی سی و پنج سال نیز گفته اند و اصح و اشهر میان علمای امامیه قول اول است **فصل
هشتم** در بیان تظلم آنحضرت در محشر ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون قیامت برپا شود دختر من فاطمه بیاید از ناقهای بهشت سوار
و از پهلوهای آن ناقه حریرهای بهشت آویخته باشد و مهار آن مروارید سفید تر باشد و پاهای آن از زمرد سبز و
دم آن از مشک ناب و دیدهای آن دو یاقوت سرخ و بر آن ناقه قبه از نور بسته باشند که از اندرونش بیرون
نمایان باشد و از بیرونش اندرانش نمایان باشد و میانش عفو پروردگار و بیرونش رحمت کریم غفار باشد و فاطمه
تاجی از نور بر سر داشته باشد که هفتاد رکن مشتمل باشد و هر رکنی را مرصع کرده باشند از مروارید و یاقوت و نور
بخشد مانند ستاره روشن و از جانب راست او هفتاد هزار ملک باشند و از جانب چپ او هفتاد هزار ملک باشند
و جبرئیل مهار ناقه را گرفته باشد و بصدای بلند ندا کند که بپوشانید دیدهای خود را تا بگذرد فاطمه دختر محمد پس
نماند در آن روز نه پیغمبری و نه رسولی و نه صدیقی و نه شهیدی مگر آنکه دیدهها بپوشند تا فاطمه از صحرای محشر بگذرد
و چون بزیر عرش پروردگار خود در آید خود را از ناقه بزیر افکند و بگوید خداوند من و سید من حکم کن میان من و
آنها که بر من ستم کرده اند خداوندا حکم کن میان من و آنها که فرزند حبیب مرا شهید کردند پس ندا از جانب حق تعالی برسد
که ای حبیبه من و فرزند حبیب من از من سؤال کن تا عطا کنم و نزد من شفاعت کن تا شفاعت ترا رد نکنم بعزت و
جلال خود سوگند یاد میکنم که امروز ظلم ستمکاری از من نمیگذرد پس در آن وقت فاطمه گوید خداوندا ببخش
ذریت مرا و شیعیان فرزندان مرا و دوستان مرا و دوستان فرزندان مرا پس باز ندا از جانب
حق تعالی در رسد که کجایند فرزندان فاطمه و شیعیان او و دوستان ذریت پس ایشان بیایند و فرو گرفته